درس فارسی

برای فارسی آموزان خارجی

(دورهٔ مقدماتی)

تألیف

دکتر تقی پورنامداریان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

درس فارسی

برای فارسی آموزان خارجی

(دورهٔ مقدماتی)

تألیف

دکتر تقی پورنامداریان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، ۱۳۸۷

سرشناسه: پورنامداریان، تقی، ۱۳۲۰ -
عنوان و نام پدیدآور: درس فارسی برای فارسی‌آموزان خارجی: (دورهٔ مقدماتی) / تألیف تقی پورنامداریان.
وضعیت ویراست: [ویراست ۲].
مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۶.
مشخصات ظاهری: 573 / ۵۷۳ ص.
شابک: ۱۹۰۰۰ ریال: 9-058- 426- 964 ISBN؛ ۲۴۶۰۰ ریال: چاپ سوم: 3- 114- 426- 964؛ ۳۵۰۰۰ ریال (چاپ چهارم)؛ ۳۵۰۰۰ ریال (چاپ ششم)
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا.
یادداشت: ص.ع. به انگلیسی:
Taqi Purnāmdāriān. Persian lesson for foreigners: elementary course.
یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۷۸.
یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۰.
یادداشت: چاپ پنجم: ۱۳۸۴.
یادداشت: چاپ ششم: ۱۳۸۶ (فیپا).
یادداشت: چاپ هفتم: ۱۳۸۷ (فیپا).
یادداشت: واژه‌نامه.
موضوع: فارسی ــ کتاب‌های درسی برای خارجیان ــ انگلیسی.
موضوع: فارسی ــ راهنمای آموزشی.
موضوع: فارسی ــ مکالمه و جمله‌سازی ــ انگلیسی.
شناسهٔ افزوده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۷۶ ۹پ۸الف/PIR۲۸۲۹
رده‌بندی دیویی: ۸فا۳/۲۳۲۱
شمارهٔ کتاب‌شناسی ملی: ۳۵۸۲-۷۶م

درس فارسی برای فارسی آموزان خارجی

تألیف دکتر تقی پورنامداریان
ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مدیر نشر: رحمت‌الله رحمت‌پور
چاپ هفتم: ۱۳۸۷؛ چاپ اول: ۱۳۷۳
تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه
ناظر چاپ: سیدابراهیم سیدعلی
چاپ و صحافی: چاپ فرشیوه
ردیف انتشار: ۹ـ۸۷
بها: ۶۰۰۰ تومان

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

شابک ۳-۱۱۴-۴۲۶-۹۶۴ ISBN 964- 426-114-3

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۴۱۹ ـ ۱۴۱۵۵، تلفن: ۳ ـ ۸۸۰۴۶۸۹۱، فاکس: ۸۸۰۳۶۳۱۷

فهرست مطالب

پیشگفتار ..... یازده

بخش اوّل: PART 1

Persian Alphabet ۳/3

Forms of Alphabet ۵/5

Lesson one: Persian Sounds and Alphabet ۷/5

1. Short Vowels ۷/7

2. Long Vowels ۸/8

3. Diphtong Vowels ۸/8

Lesson two: Consonant ۹/9

Lesson three: Additional Letters and Signs ۲۸/28

ترتیب الفبائی: Alphabetic order ۳۲/32

درس چهار: Lesson four ۳۷/37

جملهٔ ساده: Simple Sentence ۳۷/37

۱. آرایش جمله: Word order ۳۷/37

۲. مثبت، منفی، سؤالی: Interrogative, negative, affirmative ۴۴/44

درس پنج: Lesson five ۵۴/54

اعداد: Numbers ۵۴/54

۱. اسم ـ اعداد اصلی: Cardinal numbers-noun ۵۴/54

۲. اسم ـ اعداد وصفی: Ordinal numbers-noun ۶۳/63

درس شش: Lesson six ۷۲/72

مُفرَد ـ جَمع: Singular-Plural ۷۲/72

درس هفت: Lesson seven ۸۰/80
مَعرفه ـ نَکره: Definite-Indefinite ۸۰/80
درس هشت: Lesson eight ۸۸/88
ضَمیرِ اِشاره ـ صِفَتِ اِشاره: Demonstrative pronoun-Demonstrative adjective ۸۸/88
درس نه: Lesson nine ۹۵/95

بخش دوّم: PART 2

درس ده ۱۰۴/104
دستور زبان: Grammar ۱۰۶/106
ضمیرهای شخصی: Personal pronouns ۱۰۶/106
شناسه‌های صرفی: Conjugational endings ۱۰۶/106
فعل ساده: Simple verb ۱۰۹/109
فعلِ مُرکَّب: Compound verb ۱۰۹/109
دستخط: Handwriting ۱۱۴/114
درس یازده ۱۱۸/118
دستور زبان: Grammar ۱۲۰/120
ضمیرهایِ مِلکی: Possessive pronouns ۱۲۰/120
ضمیرهایِ پیوسته: Suffixed pronouns ۱۲۰/120
دستخط: Handwriting ۱۲۸/128
درس دوازده ۱۳۲/132
دستور زبان: Grammar ۱۳۴/134
اضافه: Genetive ۱۳۴/134
دستخط: Handwriting ۱۳۹/139
درس سیزده ۱۴۳/143
دستور زبان: Grammar ۱۴۵/145

خود: Self ۱۴۵/145
دستخط: Handwriting ۱۵۰/150
درس چهارده **۱۵۴/154**
دستور زبان: Grammar ۱۵۶/156
صِفت: Adjective ۱۵۶/156
درس پانزده **۱۶۷/167**
دستور زبان: Grammar ۱۶۹/169
مقایسهٔ صفات: Comparison of adjectives ۱۶۹/169
دستخط: Handwriting ۱۷۵/175
درس شانزده **۱۸۰/180**
دستور زبان: Grammar ۱۸۲/182
مَصدَر: Infinitive ۱۸۲/182
زمانِ ماضیِ ساده: Simple past tense ۱۸۲/182
درس هفده **۱۹۴/194**
دستور زبان: Grammar ۱۹۶/196
مضارعِ اخباری: Present indicative ۱۹۶/196
درس هیجده **۲۰۹/209**
دستور زبان: Grammar ۲۱۱/211
مُضارعِ اخباری «بودن» (to be) ـ «داشتن» (to have) ۲۱۱/211
درس نوزده **۲۲۴/224**
دستور زبان: Grammar ۲۲۶/226
فعلِ آینده: Future ۲۲۶/226
درس بیست **۲۳۵/235**
دستور زبان: Grammar ۲۳۷/237
فعلِ امر: Imperative ۲۳۷/237
درس بیست‌ویک **۲۴۷/247**
دستور زبان: Grammar ۲۴۹/249

ماضی استمراری: Continuous past ۲۴۹/249

بخش سوّم: PART 3

جملهٔ تعجّبی: Exclamative sentence ۲۶۱/261
۱. روباه و کلاغ ۲۶۳/263
دستور زبان ۲۶۶/266
حروفِ اضافه: Prepositions ۲۶۶/266
حرفِ اضافه: Preposition ۲۶۶/266
۲. سگ طمعکار ۲۷۲/272
دستور زبان ۲۷۵/275
قید: Adverb ۲۷۵/275
الف- قیدِ مَکان ۲۷۹/279
ب- قیدِ زمان ۲۸۰/280
ج- قیدِ مقدار و مقایسه ۲۸۱/281
د- قیدِ نَفی و اثبات ۲۸۲/282
پسوند: Suffix (A Grammatical Point) ۲۸۶/286
۳. شیر و موش ۲۸۸/288
دستور زبان ۲۹۱/291
مَفعولِ مُستَقیم- مَفعولِ غیرمُستَقیم ۲۹۱/291
Indirect Object - Direct Object
پیشوند: Prefix (A Grammatical Point) ۲۹۶/296
۴. گرگ و بره ۲۹۸/298
دستور زبان ۳۰۱/301
تَرتیبِ کلمات در جمله ۳۰۱/301
Order of words in the sentence

صفتِ مفعولی: Past participle ۳۰۴/304
ماضیِ نقلی: Present perfect ۳۰۵/305
ماضیِ نقلیِ اِستمراری: Present perfect continuous ۳۰۷/307
۵. چوپان و گرگ **۳۱۲/312**
دستور زبان ۳۱۵/315
ماضیِ بَعید: Past perfect ۳۱۵/315
۶. گنج پنهان **۳۲۱/321**
دستور زبان ۳۲۴/324
مضارعِ التزامی: Present subjunctive ۳۲۴/324
۷. دو رفیق و خرس **۳۳۶/336**
دستور زبان ۳۳۹/339
ماضیِ التزامی: Past subjunctive ۳۳۹/339
افتادنِ کسرهٔ اضافه (فَکِّ اضافه) (A Grammatical Point) ۳۴۸/348
Omission of «*ezāfe*»
۸. پیرمرد و پسرانش **۳۵۰/350**
دستور زبان ۳۵۳/353
حرفِ رَبط: Conjunction ۳۵۳/353
مضارعِ التزامی: Present subjunctive ۳۵۳/353
۱. حروف ربط ساده: Simple conjunctions ۳۵۳/353
۲. حروف ربط مرکّب: Compound conjunctions ۳۵۴/354
پسوند: Suffix (A Grammatical Point) ۳۶۲/362
۹. گنج کشاورز **۳۶۴/364**
دستور زبان ۳۶۷/367
فعلِ مَجهول: Passive ۳۶۷/367
۱۰. قاضی باهوش **۳۷۶/376**
دستور زبان ۳۷۹/379
جمله‌های شرطی: Conditional sentences ۳۷۹/379

۱۱. پزشک دانا ۳۸۷/387

بخش چهارم: PART 4

Translate into persian

به فارسی ترجمه کنید

The poorman and the richman ۳۹۵/395
You are right ۳۹۷/397
The villager ۳۹۹/399
Foxes can swim too ۴۰۱/401
A bullet in the dark ۴۰۴/404
Mouse-Trap ۴۰۷/407
Going Abroad ۴۰۹/409
The Milky way and Planets ۴۱۲/412

فرهنگ لغات

۱. فارسی ـ انگلیسی ۴۱۷/417
۲. انگلیسی ـ فارسی ۴۹۲/492
پاسخ به بعضی از تمرینهای متن ۵۲۷/527

اشاره‌ای بر چاپ ششم

خدا را شکر می‌کنم که کتاب درس فارسی برای فارسی‌آموزان خارجی، به سهم خود در گسترش آموزش زبان فارسی به خارجیان مفید و مؤثر بوده است.

از این‌که استفاده‌کنندگان این کتاب، شیوهٔ تدوین آن را روان و ساده و قاعده‌مند، و مطالب آن را کارآمد و مطلوب و خالی از پیچیدگی یافته‌اند، خوشحالم.

حال که کتاب برای بار ششم به چاپ می‌رسد، از استادان زبان فارسی که با تشویق‌ها و تحریض‌های لطف‌آمیز کتبی و شفاهی مرا شرمنده کرده‌اند و مُهر قبول بر کتاب نهاده‌اند، تشکر می‌کنم و برای همهٔ اهل دانش و مسؤولان و دست‌اندرکارانِ گسترش زبان فارسی، به‌خصوص اولیاء پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و بخش گسترشِ زبان فارسیِ سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، از خداوند بزرگ موفقیت روزافزون مسألت می‌نمایم.

تقی پورنامداریان

تهران، ۱۳۸۶

پیشگفتار چاپ دوم

برای آموزش زبان فارسی به خارجیان، استادان ایرانی و خارجی کتاب‌های متعدّدی نوشته‌اند. اشکال عمدهٔ اغلب کتاب‌هایی که فارسی‌زبانان در ایران تألیف کرده‌اند این است که معمولاً فاقد توضیح مطالب دستوری به‌زبان واسطه است. بسیاری از آنها از مجموعه‌ای لغت و متن فارسی به‌همراه آوانویسی تلفّظ کلمات فارسی به حروف انگلیسی تشکیل شده است. طرح مطالب دستوری نیز در اغلب این کتاب‌ها پریشان و نسنجیده است. در کتاب‌هایی که به زبان‌های خارجی و معمولاً انگلیسی تألیف شده است نیز این عیب مشترک به‌چشم می‌خورد که در آنها از زبان فارسی و خطّ فارسی اثر چندانی دیده نمی‌شود تاحدّی که گاهی حتّی لغات فارسی نیز تنها با حروف انگلیسی آوانویسی شده است. مطالب طرح‌شده در این کتاب‌ها، به‌ویژه دربارهٔ دستور زبان فارسی، گاهی بسیار مجمل و زمانی بسیار مفصّل است؛ تاآنجا که مؤلّفان، گاه گذشته از ذکر انواع تکیه‌های کلمات، خواه به‌صورت مستقل و خواه در جمله، به مباحث ریشه‌شناسی کلمات و کاربردهای نادر نکات و مسائل دستوری نیز پرداخته‌اند. بااینهمه، در هر دو زبان کتاب‌های خوبی نیز پیدا می‌شود. ازمیانِ کتاب‌هایی که مؤلّفان ایرانی برای آموزش زبان فارسی به خارجیان نوشته‌اند، آموزشِ زبانِ فارسی (آزفا) تألیف آقای دکتر یدالله ثمره ــ خاصّه دو مجلّد اوّل و دوّم ــ بهترین و سنجیده‌ترین کتاب‌ها است. از انتخاب و طرح جملات و مباحث دستوری کتاب پیدا است که نویسنده از روی تأمّل و تجربه و درعین صلاحیّت آن را نوشته است. در کتاب‌های آزفا، زبان گفتار به گویش تهرانی است و زبان نوشتار از همان آغاز همراه با هم و درون یکدیگر آموخته می‌شود؛ و این، آموزش به مُبتدیان را دشوار می‌کند. همچنین با توجّه به اینکه در

دانشگاه، معمولاً برای هر درس، یک استاد درنظر گرفته می‌شود، آمیختگی زبان گفتار و نوشتار، به‌اضافهٔ اختصار بیش‌از حدّ درس‌های دستور، پرسش‌های متعدّدی را برای دانشجویان به‌وجود می‌آورد و آنان را در یادگیری درس دچار اشکال می‌کند.

ازمیانِ کتاب‌هایی که مؤلّفان خارجی آنها را تألیف کرده‌اند، دو کتاب زیر ازجهتِ دقّت و نظم مطالب بهتر است؛ هرچند هرکدام به‌نحوی همان اشکالاتی را که در آغاز یادآوری کردیم، دارند:

1. *Grammar of modern persian*, John Andrew Boyle, 1966, Otto Harrassowitz, Wiesbaden.
2. *An introduction to persian*, W. M. Thackston, Jr., revised, second edition, Published at the Department of Near Eastern Languages and Civilizations, Harvard University, 1983.

از این دو کتاب، کتاب دوّم مفصّل‌تر است و با توجّه به تمرین‌هایی که به‌دنبال هر درس می‌آید، جنبهٔ درسی‌بودن آن بیش‌تر است. در صفحات آن، به‌تناسب موضوع بحث، تقریباً یک دورهٔ کامل دستور زبان فارسی معاصر، پراکنده است. کلمات و جمله‌هایی که به عنوان مثال آمده، به خطّ فارسی و همراه با آوانویسی آن نوشته شده است. در بخش‌های دوّم و سوّم نیز چند صفحه به‌توضیح نکاتی دربارهٔ دستور زبان متون قدیمی و دستور زبان عامیانه اختصاص داده شده است. بحث‌های دستوری، بیش‌تر بر موازین زبان‌شناسی استوار است. با آنکه خطّ فارسی و مثال‌ها و شواهد کتاب دوّم در مقایسه با کتاب اوّل بیش‌تر است، معادل‌های فارسی اصطلاحات دستوری در هیچ‌جا ذکر نشده است. تفصیل مطالب، بیش از حوصلهٔ مُبتدی است. نبودنِ معادل‌های فارسی اصطلاحاتِ دستوری در هر دو کتاب، برای دانشجویانی که بخواهند بعدها در دانشگاه‌های ایران ادامهٔ تحصیل بدهند، ایجاد اشکال می‌کند؛ و نبودنِ متن‌های ساده، متشکّل از جمله‌های ساده که نکات دستوری هر درس در آن ذکر شده باشد، جایگزینی مطالب را در ذهن دانشجویان دشوار می‌سازد. هردو کتاب آنقدر که برای دانشجویان انگلیسی‌زبان مفید است، برای دانشجویان دیگر که زبان انگلیسی برای آنان زبان واسطه است سودمند نیست.

کتاب حاضر، براساس تجربهٔ شخصی در آموزش زبان فارسی به دانشجویان کره‌ای و باتوجّه به کتاب‌های متعدّد آموزش فارسی به خارجیان نوشته شده است.

در بخش اوّل کتاب، برای آشنایی با چگونگی پیوند حروف و ساختن کلمات، آموزش الفبا و صامت‌ها و مصوّت‌ها همراه با تمرین‌های مختلف و متعدّد آمده است. فراگیری این بخش، نیاز به آوانویسی تلفّظِ کلمات فارسی به حروف انگلیسی را از بین می‌برد. کلماتی راکه در تمرین‌ها با پیوند حروف ساخته می‌شوند، باید در کلاس با شاگردان تمرین کرد تا آنان با تلفّظ این‌گونه واژه‌ها آشنا شوند؛ و همچنان‌که دانشجویان با تلفّظ کلمات آشنا می‌شوند، حرکاتِ روی حروف، رفته‌رفته کم‌تر و جز در موارد ضروری برداشته می‌شوند. در این بخش، فراگیری معنی کلمات ضرورت چندانی ندارد.

بعد از آموزش الفبا، درس‌های دستور شروع می‌شود. قبل از هر درس، لغت‌های مربوط به آن درس آمده است که دانشجویان باید ازطریق تکرار، با تلفّظ و معنی آنها خوب آشنا شوند. درس‌های دستور در این قسمت بسیار ساده است و مباحثی که برای ایجاد ارتباط و حلّ تمرین‌ها و آموزش جمله‌های ساده لازم‌تر بوده، جلوتر مطرح شده است. درس‌های دستور در سراسر کتاب، به اقتضای موضوع، به صورت‌های مختلف طرح شده است. سعی بر آن بوده است که طرحِ مایهٔ اصلی درس به صورتی باشد که دانشجویان تنها با دیدن مثال‌ها، موضوع اصلیِ درس را بفهمند. یادداشت‌هایی که پس از طرح مقدّماتی درس، به‌زبان انگلیسی آمده است، درس و نکته‌های مهمّ آن را به‌سادگی و اختصار و همراه با مثالهای لازم توضیح می‌دهد. به‌دنبال هر درس، تمرین‌هایی آمده است که با انجام دادن آنها، کاربردِ نکته‌های دستوری روشن‌تر می‌شود و به یادگیری و تمرکز درس در ذهن دانشجویان کمک می‌کند.

در بخش دوّم کتاب، درس‌های دستور به همین روش و با اندکی تفصیل ادامه می‌یابد. در این بخش قبل از درس دستور، لغات و متن‌هایی متشکّل از جمله‌های ساده همراه با پرسش‌هایی دربارهٔ متن درس افزوده شده است. موضوع این درس‌ها، دربارهٔ جنبه‌های مختلف زندگی یک خانواده است؛ و اگر دانشجویان درس را خوب بفهمند، می‌توانند جواب پرسش‌ها را بنویسند. این پرسش‌ها را باید در کلاس به طور شفاهی از دانشجویان سؤال کرد؛ آنگاه پرسش‌هایی مشابه با آنها دربارهٔ زندگی و مسائل دانشجویان طرح کرد و به‌تکرار از آنان پرسید. بعد از

تمرین کافی در این مرحله، دانشجویان باید خود سؤال و جواب‌ها را با یکدیگر تمرین کنند و معلّم تلفّظ‌ها و اشتباهات را تصحیح کند.

در این بخش، لغت‌هایی که در ابتدای هر درس آمده، به دو جزء تقسیم شده است: جزءِ اوّل، لغات مربوط به متن درس و پرسش‌ها است؛ و جزءِ دوّم، لغت‌های مربوط به درس دستور و تمرین‌های آن را دربر می‌گیرد. در متن هر درس که بعد از لغات آمده، یک نکتهٔ تازهٔ دستوری گنجانده شده است که در قسمت لغات، معنی اصطلاحات آن به انگلیسی، و در درسِ دستور بعد از متن هر درس، طرح و توضیح دستوری آن آمده است.

در بخش سوّم، مباحث دستوریِ دشوارتر، مانند بخش دوّم و به همان طرح و شیوه مطرح شده است. علاوه بر آن، گاهی در پایان لغات هر درس، به نکات دستوری ساده‌تر و مرتبط با درس اشاره رفته است. در این بخش، یازده داستان کوتاه و ساده، متن خواندنی را تشکیل می‌دهد.

در پایان هر درس، پرسش‌ها و تمرین‌هایی آمده است که هم به فهم و تکرار و تمرکز آن درس یاری می‌رساند و هم ضمن یادآوری درس‌های مهمّ دستوری، با ارائهٔ تمرین‌هایی، به یادگیری و درک آنها کمک می‌کند.

بخش چهارم این کتاب را داستان‌های کوتاهی به زبان انگلیسی تشکیل می‌دهد که دانشجویان باید به‌تدریج آنها را ترجمه کنند. این ترجمه‌ها باید در کلاس مطرح و اشتباهات آنها با ذکر علّت اشتباه رفع شود.

آن قسمت از نکات دستوری را که آوردن آنها در کتاب ضرورت نداشته، در صورت لزوم باید استاد ضمن درس تذکّر دهد.

زبان فارسی در این کتاب، زبان نوشتاری معاصر است؛ و در آن، از آوردنِ کلمات دشواری که کاربرد آنها در زبان سادهٔ نوشتاری معاصر اندک است و نیز جملاتی که ازنظر بافت نحوی کمی پیچیده است پرهیز شده است. فکر می‌کنم گونهٔ زبان گفتاری و کاربردهای خاص دستوری آن، اگر در درس مکالمه و به‌تدریج ضمن پرسش‌ها مطرح و آموخته شود بهتر است. همچنین زبان انگلیسی در این کتاب، چه در توضیحات و چه در تمرین‌ها، زبانی فصیح نیست. سعی شده است که زبانی ساده و تا آنجا که ممکن است آسان‌فهم و مناسب با زبانِ فارسیِ کتاب به کار رود.

این کتاب را می‌توان با توجّه به سطح و کیفیت کلاس و استعدادِ پذیرشِ دانشجویان در طول سه یا چهار ترم دانشگاهی یا بیش‌تر، حدّاقل با هفته‌ای دو یا سه ساعت درس تدریس کرد. به این نکته همواره باید توجّه داشت که آموختن دقیق و اندک بهتر است از ناقص و نارسا آموختن بسیار.

لازم است اشاره کنم که تنوّع حروف چاپی و اندازهٔ آنها در این کتاب عمدی بوده است. سعی شده است مطالب اصلی و نکات مهمّ درس با حروفی بزرگ‌تر و متفاوت با متن چاپ شود تا توجّه فارسی‌آموزان را بیش‌تر جلب کند. در بخش اوّل کتاب، زبان انگلیسی حضور چشمگیرتری دارد و حروف انگلیسی و فارسی بزرگ‌تر است؛ امّا در بخش دوّم و سوّم حروف کوچک‌تر و حضور زبان فارسی برجسته‌تر می‌شود.

در چاپ آزمایشی این کتاب، متأسّفانه غلط‌های چاپی زیادی راه یافته بود که در این چاپ با دقّت تصحیح شده است. علاوه بر آن، بخش‌هایی به کتاب افزوده شده، آرایش صفحات و نوع حروف فارسی و انگلیسی به‌تمامی تغییر کرده، و به طور کلّی کتاب چهرهٔ تازه و دلپسندتری یافته است.

امیدوارم این کتاب که همانند کتاب‌های دیگر خالی از عیب و نقص نیست، بتواند با محاسن خود در کنار کتاب‌های دیگر به آموزش زبان فارسی به دانشجویان خارجی کمک کند و بر علاقهٔ آنان به ادامهٔ آموزش زبان فارسی و فرهنگ و ادب کشور ما بیفزاید. خدای بزرگ را شکر می‌کنم که توفیق این خدمت را به بنده عنایت کرد.

در اینجا لازم می‌دانم از بخش انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی که از کوشش لازم در کار چاپ این کتاب دریغ نورزیده‌اند، از صمیم دل سپاسگزاری کنم.

تقی پورنامداریان

تهران، بهار ۱۳۷۶

بخش اول

PART 1

Persian Alphabet: *alefbā-ye Fārsi*

- **The persian alphabet is written from right to left. This alphabet has thirty-two letters.**

- **This alphabet is a script in that most letters must be connected one to another.**

- **Some letters have three forms:**

  1. **The initial form, used when the letter is the first letter of a word and followed by another letter.**
  2. **The medial form, used when the letter is preceded by connecting letter or is both preceded and followed by connecting letters.**
  3. **The final form, used when the letter is preceded by a connecting letter or a non-connecting letter and at any rate it is last letter in the word.**

vocabulary: *loghāt*

lesson	*dars*
alphabet	*alefbā*
persian	*farsi*
sound	*sedā*
sounds	*sedā-hā*
vowel	*mosavvet*
vowels	*mosavvet-hā*
short vowel	*mosavvet-e kutāh*
short vowels	*mosavvet-hāye kutāh*
long vowel	*mosavvet-e boland*
long vowels	*mosavvet-hāye boland*
diphthong vowel	*mosavvet-e morakkab*
diphthong vowels	*mosavvet-hāye morakkab*
initial	*avval*
medial	*vasat*
final	*ākher*
name	*esm*
consonant	*sāmet*

ا آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک گ ل

Practice

Forms of Alphabet

ا ا ا .....

آ آ آ .....

ب ب ب .....

ح ح ح .....

د د د .....

ر ر ر .....

س س س .....

ص ص ص .....

ط ط ط .....

ع ع ع .....

ف ف ف .....

ق ق ق .....

ک ک ک .....

ل ل ل .....

م م م م .....

ن ن ن ن .....

ھ ھ ھ ھ .....

ی ی ی ی .....

و و و و .....

ہ ہ ہ ہ .....

ح ح ح ح .....

س س س س .....

ص ص ص ص .....

ع ع ع ع .....

د د د د .....

ھ ھ ھ ھ .....

ل ل ل ل .....

ہ ہ ہ ہ .....

ے ے ے ے .....

LESSON ONE

Persian Sounds and Alphabet

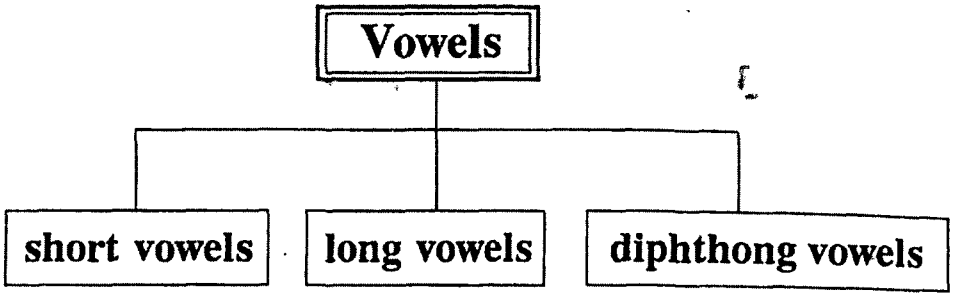

1. Short Vowels

name	sound	final	medial*	initial
fathe/zebar	a, as in: cat	_	ـَـ	ا
kasre/zir	e, as in: bell	_	ـِـ	ا
zamme/pish	o, as in: mode	_	ـُـ	ا

*. The medial short vowels are placed over or under the consonant, but are not normally written.

2. Long Vowels

name	sound	final	medial*	initial
alef: ا، ـا	ā, as in: ball	ـا، ا	ـا، ا	آ
vāv: و، ـو	u, as in: moon	ـو، و	ـو، و	او
ye: ی، ـی	i, as in: feel	**ـی، ی	ـیـ، یـ	ایـ

3. Diphthong Vowels

name	sound	final	medial	initial
–	ey, as in: pay	ـَی	ـَ (ـیـ، یـ)	اَیـ
–	ow, as in: no	ـَو	ـَ (ـو، و)	اَو

*. The medial long vowels and sometimes final long vowel are called *alef*, *vāv* and *ye*, when they are consonants.

**. The medial and final long vowels have two forms, because may be preceded by a connecting letter or non-connecting letter.

LESSON TWO

Consonant

Part 1

name	sound	final	medial*	initial
alef	_**	ـا، ا	ـا، ا	ا
be	b, as in: baby	ـب، ب	ـبـ، بـ	بـ
pe	P, as in: paper	ـپ، پ	ـپـ، پـ	پـ
te	t, as in: table	ـت، ت	ـتـ، تـ	تـ
Se	S, as in: sky	ـث، ث	ـثـ، ثـ	ثـ

*. All of the medial and final consonants have two forms, because may be preceded by a connecting letter or non-connecting letter.

**. *alef* is a non-connecting letter that stands initially for all initial vowels. Following consonants, *alef* stands for the vowel «ā». The vowel «ā» in initial position is written «آ» and known «*alef madd*». Ex.: آب.

• Example

ba	بـ + ـَ = بَ	ab	اَ + ب = اَب
bo	بـ + ـُ = بُ	ob	اُ + ب = اُب
be	بـ + ـِ = بِ	eb	اِ + ب = اِب
bā	بـ + ـا = با	āb	آ + ب = آب
bu	بـ + ـو = بو	ub	او + ب = اوب
bi	بـ + ـی = بی	ib	ایـ + ـب = ایب
bow	بـ + ـُ ـو = بُو	owb	اُو + ب = اوب
bey	بـ + ـِ ـی = بِی	eyb	اِیـ + ـب = ایب
bāb	بـ + ـا + ب = باب	bot	بُـ + ـت = بُت
tup	تـ + ـو + پ = توپ	tab	تَـ + ـب = تَب
pip	پـ + ـیـ + ـپ = پیپ	pāp	پـ + ـا + پ = پاپ

• Exercise

Please write as one word and then write their pronunciation in English letters like the examples:

پ + َ = پَ pa

پ + ِ = پِ pe

پ + ُ = پُ po

پ + ا = پا pā

پ + و = پو pu

پ + ی = پی pi

ت + ا =

پ + ی + ت =

ب + ا + ب + ا =

ب + ی + آ + ب =

ب + ا + پ + ا =

ب + ی + ت + ا =

تَ + بَ =

بُ + ت =

بِ + پ + ا =

بِ + پ + و =

بِ + ب + و =

پَ + ت + و =

ت + ِ + ی =

ٹ + َ =

ت + ا + ب =

ت + و + پ =

ت + و + ت =

آ + پ =

او + پ =

ای + پ =

پ + ِ + ی =

پ + ُ + و =

ت + َ =

ت + ِ =

ت + ُ =

ت + و =

ت + ی =

ت + ُ + و =

ثـ + ـِ =

ثـ + ـُ =

ثـ + ـُ + ـو =

ثـ + ـِ + ـی =

Part 2

name	sound	final	medial	initial
jim	j, as in: Jim	ج، ـج	ـجـ، جـ	جـ
che	ch, as in: church	چ، ـچ	ـچـ، چـ	چـ
he	h, as in: horse	ح، ـح	ـحـ، حـ	حـ
khe	kh, as in «ch» in: loch	خ، ـخ	ـخـ، خـ	خـ

• Example

jā	جـ + ـا = جا
ju	جـ + ـو = جو
chi	چـ + ـی = چی
chap	چَـ + ـپ = چَپ
jib	جـ + ـیـ + ـب = جیب
chāp	چـ + ـا + پ = چاپ
chub	چـ + ـو + ب = چوب

khub	خـ + ـو + ب = خوب
bikh	بـ + ـیـ + خ = بیخ
tāj	تـ + ـا + ج = تاج
tākht	تـ + ـا + خـ + ـت = تاخت
bākht	بـ + ـا + خـ + ـت = باخت
bakht	بَـ + خـ + ـت = بَخت
pokht	پُـ + خـ + ـت = پُخت
pich	پـ + ـیـ + چ = پیچ

• Exercise

Please write as one word like the example:

sābet ثـ + ـا + بِـ + ـت = ثابِت

پُـ + خـ + ـت =	بَـ + خـ + ـت =
حـ + ـا + جـ + ـی =	جـ + ـیـ + ـب =
چـ + ـا + پ =	جُـ + ـو =
چـ + ـا + پـ + ـی =	جـ + ـو =
خـ + ـو + بـ + ـی =	تـ + ـو + پ =
چـ + ـو + بـ + ـی =	تَـ + ـب =

خَ + ب + ی + ث =

حُ + ب + ا + ب =

پ + و + چ =

پ + ی + چ =

چَ + پ =

اِ + ج + ا + بَ + ت =

ح + ا + جَ + ت =

پَ + ت + و =

• Pronunciation Exercise

Practice pronouncing the following words:

with	bā	با
foot	pā	پا
till	tā	تا
father	bābā	بابا
water	āb	آب
fever	tab	تَب
ball	tup	توپ
malberry	tut	توت
place	jā	جا
stream	ju	جو
print	chāp	چاپ
wood	chub	چوب

good	khub	خوب
crown	tāj	تاج
root, bottom	bikh	بیخ
pocket	jib	جیب
(he/she) cooked	pokht	پُخت
chance	bakht	بَخت
screw, bolt	pich	پیچ
left	chap	چَپ
vain, futile, nonsense	puch	پوچ
malicious	khabis	خَبیث
fixed	sābet	ثابِت

Part 3

name	sound	final	medial	initial
dāl	d, as in: desk	د، ـد	د، ـد	د
zāl	z, as in: zero	ذ، ـذ	ذ، ـذ	ذ
re	r, as in: red	ر، ـر	ر، ـر	ر

ze	**z, as in: zero**	ز، ـز	ز، ـز	ذ = ز	
zhe	**zh, as in: measure**	ژ، ـژ	ژ، ـژ	ژ	

• Example

dur	د + و + ر = دور
dowr	دُ + و + ر = دُور
bad	بَـ + ـد = بَد
rud	ر + و + د = رود
dir	د + ـیـ + ـر = دیر
zud	ز + و + د = زود
ruz	ر + و + ز = روز
dezh	دِ + ژ = دِژ
rāhat	ر + ا + حَـ + ـت = راحَت
kharid	خَـ + ـر + ـیـ + ـد = خَرید
āzar	آ + ذَ + ر = آذَر
jādu	جـ + ـا + د + و = جادو
pedar	پِـ + ـدَ + ر = پدر
jāru	جـ + ـا + ر + و = جارو

• Exercise

Please write as one word like the example:

د + یـ + ر = دیر dir

زَ + ر + د =

جُ + ـد + ا =

رِ + ی =

خُ + ـد + ا =

بـ + ـا + ر =

آ + ز + ا + د =

بـ + ـا + ز =

آ + ز + ا + ر =

بـ + ـا + ز + ی =

د + یـ + ـد + ا + ر =

بـ + ـا + د =

بـ + یـ + ـد + ا + ر =

پـ + یـ + ر =

خَ + ـر + یـ + ـد + ا + ر =

تـ + ـا + ر =

دِ + رَ + خـ + ـت =

د + یـ + ـد =

آ + رِ + ز + و =

ر + و + د =

حَ + ـر + ا + رَ + ت =

دَ + ر + د =

• Pronunciation Exercise

Practice pronouncing the following words:

late	dir	دیر

cycle, turn	dowr	دُور
monastery	deyr	دِیر
river	rud	رود
day	ruz	روز
The name of city in Iran	rey	رِی
10th Iranian month	dey	دِی
secret, mistery	rāz	راز
fast, quick	zud	زود
wind	bād	باد
old	pir	پیر
dark	tār	تار
castle	dezh	دِژ
magic	jādu	جادو
pain	dard	دَرد
yellow	zard	زَرد
God	khodā	خُدا
separate	jodā	جُدا
tree	derakht	دِرَخت
9th Iranian month	āzar	آذَر

awake	bidār	بیدار
(he/she) bought, shopping	kharid	خَرید
shopper	kharidār	خَریدار
heat, temperature	harārat	حَرارَت

Part 4

name	sound	final	medial	initial
sin	s, as in: sense	س ، ـس	ـسـ ، سـ	ثـ = سـ
shin	sh, as in: ship	ش، ـش	ـشـ ، شـ	شـ
sād	s, as in: sin	ص، ـص	ـصـ ، صـ	ثـ = سـ = صـ
zād	z, as in: zoo	ض، ـض	ـضـ ، ضـ	ذ = ز = ضـ
tā	t, as in: tempo	ط، ـط	ـطـ ، طـ	تـ = طـ
zā	z, as in: zoo	ظ، ـظ	ـظـ ، ظـ	ذ = ز = ضـ = ظ

• Example

head	sar	سَـ + ـر = سَر
night	shab	شَـ + ـب = شَب

hundred	sad	صَـ + ـد = صَد
harm, damage	zarar	ضَـ + ـرَ + ر = ضَرَر
gladness	tarab	طَـ + ـرَ + ب = طَرَب
hand	dast	دَ + ســ + ـت = دَست
last night	dishab	د + يـ + شَـ + ـب = دیشَب
greed	hers	حِـ + ـر + ص = حِرص
presence	hozur	حُـ + ـضـ + ـو + ر = حُضور
danger	khatar	خَـ + ـطَـ + ـر = خَطَر
condition, stipulation	shart	شَـ + ـر + ط = شَرط
lesson	dars	دَ + ر + س = دَرس
agreement	sāzesh	ســ + ـا + زِ + ش = سازِش

• Exercise

Please write as one word like the example:

sard سَـ + ـر + د = سَرد

zarb ضَـ + ـر + ب = ضَرب

زِ + شـ + ـت = پـ + يـ + ـش =

شـ + ـو + ر = آ + بـ + ـا + ذ =

طَ + ـر + ز =

صِ + ـد + ا =

صِ + ـیـ + ـد =

شـ + ـیـ + ـر =

اَ + ـسـ + ـب =

شُ + ـتُـ + ـر =

خِـ + ـر + س =

دَ + شـ + ـت =

پِـ + ـسَـ + ـر =

دُ + خـ + ـتَـ + ـر =

پِـ + ـدَ + ر =

اُ + ـسـ + ـتـ + ـا + د =

اَ + ـسـ + ـت =

صـ + ـو + رَ + ت =

سُـ + ـر + و + د =

خُـ + ـر + و + س =

Part 5

name	sound	final	medial	initial
ayn	ـ*	ـع، ع	ـعـ، عـ	عـ
ghayn	gh, as in French: r	ـغ، غ	ـغـ، غـ	غـ
fe	f, as in: face	ـف، ف	ـفـ، فـ	فـ
ghāf	gh, as in: French: r	ـق، ق	ـقـ، قـ	قـ
kāf	k, as in: keep	ـک، ک	ـکـ، کـ	کـ
gāf	g, as in: girl	ـگ، گ	ـگـ، گـ	گـ

*. Silent initially. It is pronounced medially and finally as a glottal stop. It is transliterated as: « ' »; Example: *she'r* (=شِعر), *zāre'* (=زارِع).

lām l, as in: late ـلـ ـلـ، لـ ـل، ل

• Example

just	ādel	عـ + ـا + دِ + ل = عادِل
poetry	she'r	شِـ + ـعـ + ـر = شعر
farmer	zāre'	ز + ا + رِ + ع = زارِع
evening	ghorub	غُـ + ـر + و + ب = غروب
sword, razor	tigh	تـ + ـيـ + ـغ = تيغ
garden, park	bāgh	بـ + ـا + غ = باغ
elephant	fil	فـ + ـيـ + ـل = فيل
travel	safar	سَـ + ـفَـ + ـر = سَفَر
snow	barf	بَـ + ـر + ف = بَرف
heart	ghalb	قَـ + ـلـ + ـب = قَلب
spoon	ghāshogh	قـ + ـا + شُـ + ـق = قاشُق
lightning, electricity	bargh	بَـ + ـر + ق = بَرق
job	kār	کـ + ـا + ر = کار
match	kebrit	کِـ + ـبـ + ـر + يـ + ـت = کِبریت
sugar	shekar	شِـ + ـکَـ + ـر = شِکَر
earth	khāk	خـ + ـا + ک = خاک

flower	gol	گـ + ـل = گُل
ear	gush	گـ + ـو + ش = گوش
liver	jegar	جِـ + ـگَـ + ـر = جِگَر
cigarette	sigār	سـ + ـیـ + ـگـ + ـا + ـر = سیگار
wolf	gorg	گُـ + ـر + ـگ = گُرگ
lip	lab	لَـ + ـب = لَب
very, much	kheyli	خِـ + ـیـ + ـلـ + ـی = خِیلی
year	sāl	سـ + ـا + ـل = سال

• Exercise

Write as one word like the example:

'eyb عِـ + ـیـ + ـب = عِیب

گَـ + ـر + دِ + ش =	گُـ + ـف + ـت =
عُـ + ـبـ + ـو + ـر =	بَـ + ـعـ + ـد =
شـ + ـا + عِـ + ـر =	بَـ + ـعـ + ـیـ + ـد =
جـ + ـا + لِـ + ـب =	عَـ + ـقـ + ـل =
قـ + ـا + لِـ + ـب =	غـ + ـا + لِـ + ـب =
سِـ + ـیـ + ـل =	صَـ + ـغـ + ـیـ + ـر =

لـ + ـا + ـل =	غَـ + ـر + بـ + ـا + ـل =
چـ + ـا + ـل =	عَـ + ـجـ + ـيـ + ـب =
قَـ + ـصـ + ـر =	لَـ + ـذ + يـ + ـذ =
غَـ + ـر + ـب =	ظَـ + ـر + ـف =
شَـ + ـر + ـق =	ظَـ + ـر + يـ + ـف =
غَـ + ـر + يـ + ـب =	طَـ + ـرَ + ـف =
پِـ + ـيـ + ـكـ + ـا + ـر =	اَ + طـ + ـر + ا + ـف =
شِـ + ـكـ + ـل =	عَـ + ـر + و + ـس =
فِـ + ـكـ + ـر =	عـ + ـيـ + ـد =
رَ + فـ + ـتـ =	كـ + ـو + دَ + ـك =

Part 6

name	sound	final	medial	initial
mim	m, as in: medicine	ـم، م	ـمـ، مـ	مـ
nun	n, as in: name	ـن، ن	ـنـ، نـ	نـ
vāv	v, as in: verb	ـو، و	ـو، و	و*

*. «و» can be a consonant or vowel. This letter after initial «خ» (= خـ) in persian words, is not pronounced; as: خواستن (= Khāstan), خویش (Khish).

he	h, as in: head	ه*، ـه	هـ، ـهـ	هـ = حـ
ye	y, as in: yesterday	ی، ـی	یـ، ـیـ	یـ**

• Example

mother	mādar	مـ + ـا + دَ + ر = مادَر
salt	namak	نَـ + ـمَـ + ـک = نَمَک
wire	sim	سـ + ـیـ + ـم = سیم
supper	shām	شـ + ـا + م = شام
clothes	jāme	جـ + ـا + ـمِـ + ـه = جامه
letter	nāme	نـ + ـا + ـمِـ + ـه = نامه
bread	nān	نـ + ـا + ن = نان
stone	sang	سَـ + ـنـ + ـگ = سَنگ
debt	vām	و + ا + م = وام
young	javān	جَـ + ـو + ا + ن = جوان
cow	gāv	گـ + ـا + و = گاو
intelligence	hush	هـ + ـو + ش = هوش
air	havā	هَـ + ـو + ا = هوا
all	hame	هَـ + ـمِـ + ـه = هَمه

---

*. This «ـه» at the end of persian words is not pronounced «h». It is really final «ـِ».

**. «ی، ـیـ، یـ» can be vowel (=i) or consonant (=y).

important	mohem	مُ + هِـ + م = مُهِم
one	yek	یِـ + ک = یِک
memory	yād	یـ + ا + د = یاد
explanation	bayān	بَـ + یـ + ا + ن = بَیان
consonant	sāmet	صـ + ا + مِـ + ت = صامِت

• Exercise

Write as one word like the example:

dasht دَ + شـ + ت = دَشت

رُ + و + غَـ + ن =

مُـ + و + قِـ + ع =

دَ + ر + یـ + ا =

وَ + قـ + ت =

مَـ + ر + د =

اُ + و + ضـ + ا + ع =

مَـ + ر + یـ + ض =

د + ا + نِـ + شـ + جـ + و =

مِـ + هـ + مـ + ا + ن =

دَ + نـ + د + ا + ن =

مَـ + هـ + تـ + ا + ب =

لـ + ا + نِـ + ه =

نـ + ا + م =

خـ + ا + نِـ + ه =

نَـ + فـ + ت =

جَـ + نـ + گ =

کِـ + نـ + ا + ر =

صُـ + لـ + ح =

کِ + شـ + وَ + ر =

کَ + و + یـ + ر =

گَ + هـ + و + ا + رِ + ه =

شـ + ا + نِـ + ه =

د + یـ + و + ا + نِـ + ه =

پِ + یـ + مـ + ا + نِـ + ه =

مِ + یـ + د + ا + ن =

آ + سـ + ا + ن =

سـ + یـ + نِـ + مـ + ا =

شـ + یـ + شِـ + ه =

عِـ + یـ + نَـ + ک =

صِـ + یـ + د =

صَـ + حـ + ن =

حَـ + یـ + ا + ط =

حُـ + و + صِـ + لـ + ه =

مـ + یـ + وِ + ه =

کـ + ا + سِـ + ه =

قَـ + لَـ + م =

سَـ + لـ + ا + م =

اِ + سـ + لـ + ا + م =

پِـ + یـ + غـ + ا + م =

چِـ + هـ + رِ + ه =

LESSON THREE: درس سه

Additional Letters and Signs

name	sound	sign
1. *madd*: مَد	–	~
2. *tashdid*: تَشدید	–	ّ
3. *hamze*: هَمزه	–	ء = ـء، ـعـ، ـع، ع
4. *tanvin*: تنوین	an	ـً، ـاً

• Explanation:

1. The sign *madd* (مَد : ~) is placed over the *alef*(= الف :ا) and expresses all initial *ā* (=آ) as: آب، آسمان، آباد.

2. The sign *tashdid*(تَشدید : ـّـ) inidicates the doubling of a consonant in pronunciation as in: بَچّه (= بچ + چه :*bachche*), مُحَصِّل (= مُحَص + صِل :*mohassel*). Doubling that results from compounding is not indicated by the *tashdid* but by writing both consonants, as in: پاک‌کُن (*Pāk-kon*).

3. The sign ***hamze*** (ء) represents the glottal stop like the ***ayn***(ع، ـع، ـعـ، عـ). The internal hamze is written over a bearer (أ، ؤ، ئ، یء) as in: مَسأله (*mas'ale*), مُؤمن (*mo'men*), مَسائل (*masā'el*), شیء (*shey'*). Most modern writers tend to write internal ***hamze*** on undotted «tooth» (ئ، ـئـ، ـئ =) as: مسئله (*mas'ale*), سئوال (*soāl*), مسئول (*mas'ul*).

4. The sign ***tanvin*** (ـً) which occurs in the Arabic adverbial termination, pronounced «an» (ـَن) and must be carried by an ***alef*** as in: مَثَلاً (*masalan*), واقِعاً (*vāghe'an*).

• Exercise

A. Write as one word like the example:

اَ + ر + رِ + ه = arre ارّه

تَ + کَـ + بـ + بُـ + ر =

دَ + ر + رِ + ه =

بَـ + چـ + چِـ + ه =

مُـ + دَ + و + وَ + ر =

مُـ + رَ + بـ + بَـ + ع =

مُـ + شَـ + ر + رَ + ف =

مُـ + عـ + یـ + یَـ + ن =

ر + ئـ + یـ + س =

پـ + ا + ئـ + یـ + ز =

مَـ + سـ + ئـ + لـ + ه =

اِ + تـ + تِـ + هـ + ا + م =

تَ + لَـ + فـ + فُـ + ظ =

تَـ + أ + ثـ + يـ + ر =

تَـ + أ + ثـ + ثُـ + ر =

سِـ + ئـ + و + ل =

مَـ + ئـ + لـ + اً =

و + ا + قِـ + عـ + اً =

مـ + سـ + ئـ + و + ل =

اَ + و + وَ + لـ + اً =

سَـ + ر + يـ + عـ + اً =

اِ + نـ + شـ + ا + ء =

مُـ + صَـ + و + وِ + ت =

حَـ + قـ + يـ + قَـ + تـ + اً =

B. **Write the following words in persian letters like the example:**

ābādān آبادان

1. tehrān	9. ān	17. miz
2. tup	10. in	18. sandali
3. mard	11. ānhā	19. dar
4. zan	12. inhā	20. panjere
5. pesar	13. khānom	21. chist
6. dokhtar	14. āghā	22. shab
7. javān	15. dāneshju	23. ruz
8. pir	16. ostād	24. 'eyb

25. 'obur

26. ma'ruf

27. e'terāz

28. arzān

29. gerān

30. emruz

31. diruz

32. dishab

33. masalan

34. mas'ale

35. soā'l

36. morabba'

37. masrur

38. ta'sir

39. tasavvor

40. sobh

41. zohr

42. lazzat

43. zafar

44. sahrā

45. enshā'

* * *

تَرتیبِ اَلفبائی

Alphabetic order

شکل Form	صدا Sound	نام Name
آ ـا	ā	الف مدّ
ا	o, e, a	اَلِف
بـ ب	b	بِ
پـ پ	p	پِ
تـ ت	t	تِ
ثـ ث	s	ثِ
جـ ج	j	جیم
چـ چ	ch	چِ
حـ ح	h	حِ
خـ خ	kh	خِ
د ـد	d	دال
ذ ـذ	z	ذال
ر ـر	r	رِ
ز ـز	z	زِ
ژ ـژ	zh	ژِ
سـ س	s	سین
شـ ش	sh	شین

شکل Form	صدا Sound	نام Name
صـ ص	s	صاد
ضـ ض	z	ضاد
ط ـط	t	طا
ظ ـظ	z	ظا
عـ ع	o, e, a	عِین
غـ غ	gh	غِین
فـ ف	f	فِ
قـ ق	gh	قاف
کـ ک	k	کاف
گـ گ	g	گاف
لـ ل	l	لام
مـ م	m	میم
نـ ن	n	نون
و ـو	v	واو
هـ ـهـ ـه	h	هِ
یـ ی	y	یِ

Vocabulary: لُغات

lesson four	دَرسِ چَهار
is	است، هَست
sentence	جُمله
simple	ساده
simple sentence	جملهٔ ساده *(Jomle-ye sāde)*
Ahmad: a male name	اَحمَد
Parvin: a female name	پَروین
boy	پِسَر
student	دانِشجو
girl	دُختَر
Mr.	آقایِ
Mrs.	خانُمِ
Javādi: a surname	جَوادی
Amini: a surname	اَمینی
Mr. Javādi	آقایِ جَوادی
Mrs. Amini	خانُمِ اَمینی

professor	اُستاد
teacher	مُعَلِّم
this	این
house	خانه
that, it	آن
university	دانِشگاه
small, little	کوچَک
big, large	بُزُرگ
he, she	او
man	مَرد
woman	زَن
book	کِتاب
pen	قَلَم
notebook	دَفتَر
pencil	مِداد
blackboard	تَختهسیاه
chalk	گَچ
pupil	شاگِرد، دانِش آموز
door	دَر

window	پَنجِره
coat	کُت
trousers	شَلوار
shirt	پیراهَن
wall	دیوار
clock	ساعَت
white	سِفید
brown	قَهوه‌ای
table	میز
chair	صَندلی
foot	پا
shoe	کَفش
hand	دَست
hair	مو
black	سیاه
yellow	زَرد
Iranian	ایرانی
clean	تَمیز
classroom	کِلاس

bad	بَد
good	خوب
weather	هوا
warm	گَرم
sky	آسمان
blue	آبی

* * *

LESSON FOUR: درس چهار

Simple sentence: جُملهٔ ساده

۱. آرایشِ جُمله
1. Word order

Ahmad is a* boy.	اَحمد پسر است.
He is a student.	اَو دانشجو است.
Parvin is a girl.	پروین دختر است.
She is a student.	او دانشجو است.
Mr. Javadi is a professor.	آقای جوادی استاد است.
Mrs. Amini is a teacher.	خانم امینی معلّم است.
This is a house.	این خانه است.
That is a university.	آن دانشگاه است.

*. We will explain about indefinite article «a» in another lesson.

The house is small.	خانه کوچک است.
The university is big.	دانشگاه بزرگ است.

■ Notes:

1. Normal word order in persian simple sentence is subject - predicate - verb:

دانشگاه	بزرگ	است.
subject	predicate	verb

2. The verb almost always comes at the end of a sentence.

• Exercise

A. Translate into persian:

1. That is a man.
2. That is a woman.
3. This is a book.
4. This is a pen.
5. It is a notebook.
6. It is a pencil.

7. It is a blackboard.

8. It is a chalk.

9. He is a pupil.

10. He is a teacher.

11. She is a student.

12. He is a man.

13. She is a woman.

14. That is a door.

15. That is a window.

16. This is a coat.

17. This is a trousers.

18. This is a shirt.

19. That is a wall.

20. That is a clock.

21. That wall is white.

22. This table is brown.

23. This chair is small.

B. Make a sentence with every group of following words like

the example:

● **مِثال (Example):**

پا، است، این: این پا است.

۱. کفش، است، آن، بزرگ:

۲. دَست، است، آن:

۳. مو، است، آن، سیاه:

۴. است، زرد، این، پیراهَن:

۵. آن، است، دختر، ایرانی:

۶. پنجره، آن، است، تَمیز:

۷. کِلاس، این، بد، است:

۸. آن، است، خوب، کلاس:

۹. است، گَرم، هوا:

۱۰. آبی، است، آسِمان:

* * *

Vocabulary: لُغات

affirmative	مُثبَت
negative	مَنفی
interrogative	سُؤالی، پُرسِشی، اِستِفهامی
He/She/It has	دارَد، او دارَد
He/She/It has not	نَدارَد، او نَدارَد
is	اَست، هَست
is not	نیست
present	حاضِر
what	چه، چی
where	کُجا
why	چِرا
how many	چَند، چند تا
to do	اَنجام‌دادن، کَردن
He/ She does	می‌کُنَد، اَنجام می‌دَهَد
who	که، کی
to read	خواندَن

He / She reads	می‌خوانَد
What is?	چیست؟ (= چه است؟)
Who is?	کیست؟ (= که است؟)
When?	کِی، چه وَقت، چه موقع؟
how	چطُور
you	شُما
you are	هَستید، شما هَستید
Where is?	کُجاست؟ (= کُجا اَست؟)
to go	رَفتَن
you go	می‌رَوید
on	رویِ
on the table	رویِ میز
near	نَزدیک
near the window	نَزدیکِ پنجره
today	اِمروز
friday	جُمعه
name	اِسم
your name	اِسمِ شُما
father	پِدَر

to come	آمَدن
He / She comes	می آیَد
They are	هَستَند
here	اینجا
good	خوب
bad	بَد
Iranian	ایرانی
noon	ظُهر
now	حالا
He/ She goes	می‌رَوَد، او می‌رَوَد
You go	می‌رَوید، شما می‌روید
absent	غایِب
open	باز
morning	صُبح
I go	می‌رَوَم، مَن می‌رَوَم
tonight, this night	اِمشب
late	دیر

* * *

Simple sentence: جُملهٔ ساده

۲. مُثبَت، مَنفی، سُؤالی
2. Interrogative, negative, affirmative

Ahmad has a book.	اَحمَد یک کتاب دارد.
Ahmad has not a book.	احمد یک کتاب ندارد.
Does Ahmad have a book?	احمد یک کتاب دارد؟
Does Ahmad have a book?	آیا احمد یک کتاب دارد؟
Ahmad is present.	احمد حاضر است.
Ahmad is not present.	احمد حاضر نیست.
Is Ahmad present?	احمد حاضر است؟
Is Ahmad present?	آیا احمد حاضر است؟
What does Ahmad have?	احمد چه دارد؟
Where is Ahmad?	احمد کجاست؟
Why is not Ahmad present?	چرا احمد حاضر نیست؟

How many books does Ahmad have? احمد چند کتاب دارد؟

■ Notes:

1. The negative is formed by negative particle (نَـ ، نِـ)*, prefixed to the verb.
2. The negative particle before «اَست» and «هست» gives the form «نیست».
3. An interrogative sentence may be indicated:
   a) By the tone of voice alone.
   b) By the tone of voice and particle «آیا» at the beginning of the sentence.
   c) By the interrogative words, as:

What	چه، چی:
• What does he do?	• او چه می‌کند؟
• What does he do?	• او چی می‌کند؟
Who	که، کی:
• Who is reading (a) book?	• که کتاب می‌خواند؟
• Who is reading (a) book?	• کی کتاب می‌خواند؟

*. «نِـ» in the present tense, and «نَـ» in all other tenses.

What is	چیست(= چه است):
• **What is that?**	• آن چیست؟
Who is	کیست (= که است / کی است):
• **Who is this man?**	• این مرد کیست؟
Where	کجا:
• **Where is Parvin?**	• پروین کجاست؟
How	چطور:
• **How are you?**	• شما چطور هستید؟
Why	چرا
• **Why did he come late?**	• چرا دیر آمد؟
When	کِی، چه‌وَقت
• **When do you go to university?**	• کی به دانشگاه می‌روید؟
• **When do you go to university?**	• چه‌وقت به دانشگاه می‌روید؟

• Exercise

A. Translate into persian:

1. It is a book.

2. It is not a book.

3. Is it a book?

4. Ahmad is present.

5. Ahmad is not present.

6. Is Ahmad present?

7. That pencil is on the table.

8. That table is not near the window.

9. Is that table near the window?

10. He is not (a) student.

11. Is he (a) student?

12. Today is friday.

13. Is today friday?

14. Today is not friday.

15. She has not a notebook.

16. Has she a book?

17. Where is Parvin?

18. Who is that woman?

19. What is this book?

20. What is your name?

21. How are you?

22. How is your father?

23. When does she go to house?

24. Why does not Ali come here?

B. **Answer the following questions both in affirmative and negative like the example:**

● مِثال (Example):

آن یک کتاب است؟

ـ بله، آن یک کتاب است.

ـ نه، آن یک کتاب نیست.

۱. آیا او معلّم است؟

۲. آیا او دانشجو است؟

۳. آنها قلم هستند؟

۴. مداد رویِ میز است؟

۵. آیا احمد در کلاس است؟

۶. او اینجاست؟

۷. آقایِ جوادی در خانه است؟

۸. پروین در کلاس است؟

۹. آیا قلم رویِ کتاب است؟

۱۰. آن کتاب خوب است؟

۱۱. آن معلّم ایرانی است؟

۱۲. امروز جمعه است؟

۱۳. حالا ظهر است؟

۱۴. او مداد دارد؟

۱۵. او به دانشگاه می‌رود؟

۱۶. شما به خانه می‌روید؟

۱۷. مریم حاضر است؟

۱۸. علی غایب است؟

C. Change into questions with interrogative words and then translate into English like the example:

● مِثال (Example):

این کتاب است. (چیست)

این چیست؟ what is this?

۱. او معلّم است. (چیست)

۲. او احمد است. (کیست)

۳. پروین در کلاس است. (کجا)
۴. پروین در کلاس است. (کی)
۵. معلّم حاضر است. (کی)
۶. احمد کتاب دارد. (چی، چه)
۷. چهار دختر در کلاس هستند. (چند)
۸. او صبح به دانشگاه می‌رود. (کِی)
۹. پروین ظهر به خانه می‌رود. (کِی)
۱۰. سه قلم رویِ میز است. (چند)
۱۱. حسن دو کتاب دارد. (چند)
۱۲. هوا خوب است. (چطور)
۱۳. آن مرد اینجاست. (کی)
۱۴. او به دانشگاه دیر آمد. (چرا)
۱۵. امروز به دانشگاه نمی‌آید. (چرا)
۱۶. شما معلّم هستید. (چی، چه)
۱۷. او دانشجو است. (چیست)

* * *

Vocabulary: لُغات

noun, name	اِسم، نام
number	عَدَد
numbers	عَدَدها، اَعداد
cardinal	اصلی
cardinal numbers	اعدادِ اصلی
child	بَچّه
lady	خانُم
gentleman	آقا
tree	دِرَخت
and	وَ
one	یِک
two	دو
three	سه
four	چَهار
five	پَنج
six	شِش
seven	هَفت

eight	هَشت
nine	نُه
ten	دَه
zero	صِفر
eleven	یازدَه
twelve	دَوازدَه
thirteen	سیزدَه
fourteen	چَهاردَه
fifteen	پانزده
sixteen	شانزدَه
seventeen	هِفدَه
eighteen	هِجدَه
nineteen	نوزدَه
twenty	بیست
twenty one	بیست و یک *(bisto yek)*
twenty two	بیست و دو *(bisto do)*
thirty	سی
fourty	چِهِل
fifty	پَنجاه

sixty	شَصت / شَست
seventy	هَفتاد
eighty	هَشتاد
ninety	نَوَد
hundred	صَد
on	رویِ
in, into	دَر
there	آنجا
here	اینجا
yard	حَیاط
street	خیابان
garden	باغ
I am	من هَستَم
You (singular) are	تو هَستی
He / She / It is	او هَست / است
We are	ما هَستیم
You (plural) are	شما هَستید
They are	آنها هَستند

* * *

LESSON FIVE : درس پنج

Numbers : اعداد

۱. اِسم ـ اَعدادِ اَصلی

1. Cardinal numbers - noun

number:	عَدد:	noun:	اسم:
one	یک	table	میز
two	دو	tree	دِرَخت
three	سه	door	دَر
four	چهار	book	کتاب
five	پنج	notebook	دَفتَر

- **Example**

three doors	سه در	one book	یک کتاب

five tables	پنج میز	two books	دو کتاب
three tables	سه‌میز	three books	سه کتاب
one notebook	یک دَفتر	one tree	یک درخت
four notebooks	چهار دفتر	four trees	چهار درخت

■ Notes:

1. **The cardinal numbers are invariably followed by the singular nouns.**

   • **The cardinal numbers, 1 - 20:**

۱	۲	۳	۴	۵
1	2	3	4	5
یک	دو	سه	چَهار	پَنج
۶	۷	۸	۹	۱۰
6	7	8	9	10
شِش	هَفت	هَشت	نُه	دَه
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
11	12	13	14	15
یازدَه	دَوازدَه	سیزده	چَهارده	پانزده

۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
16	17	18	19	20
شانزدَه	هِفده	هِجده	نوزده	بیست

• The tens: • دَهها:

۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰
دَه	بیست	سی	چِهِل	پَنجاه	شَصت	هَفتاد	هَشتاد	نود

2. Compound numerals follow the same order as in English, i.e. the large numbers come first, and they are linked to small numbers by the conjunction «و» which must be read as enclitic -o.

۲۱	۲۲	۲۳	۲۴...
بیست‌ویک	بیست‌ودو	بیست‌وسه	...بیست‌وچهار

۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵...
سی‌ویک	سی‌ودو	سی‌وسه	سی‌وچهار	...سی‌وپنج

• The hundreds: • صَدها:

۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰
صَد	دِویست	سیصد	چهارصد	پانصد

۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰
شِشصد	هَفتصد	هَشتصد	نُهصد

3. The hundreds are similarly compound with enclitic -o:

۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳...	۱۱۰	۱۱۱
صدویک	صدودو	...صدوسه	صدوده	صدویازده
۱۱۲...		۱۲۰	۱۲۱...	
...صدودوازده		صدوبیست	...صدوبیست‌ویک	

4. Subject and verb agree in person and number but when a plural subject relates to inanimate beings, it normally takes a singular verb. Ex.:

One man is there.	یک مرد آنجاست.
Two men are there.	دو مرد آنجا هستند.
One table is here.	یک میز اینجاست.
Three tables are here.	سه میز اینجاست.

• Exercise

A. **Write the name of the following numbers in persian letters, like the example:**

۵ .....پنج

۹ ..... ۱۶ ..... ۷۳

۳ ..... ۶۲ ..... ۱۰۰

۲ ..... ۲۰ ..... ۱۱۲

۸ ..... ۲۱ ..... ۳۱۵

۱۰ ..... ۲۵ ..... ۴۳۸

۱۵ ..... ۴۸ ..... ۷۴۵

۱۹ ..... ۵۲ ..... ۵۰۰

۱۷ .....

B. **Write in persian:**

1. **Ten pencils**
2. **Eight chairs**
3. **Five boys are in the street.**
4. **Seven girls are in the class.**
5. **Three children are in the yard.**
6. **Eleven pens are on the table.**

7. Twenty one chairs are there.

8. Nineteen pens

9. Twenty seven boys and girls

10. Five chairs and two tables

11. Three ladies and one gentleman

12. Fifty books and fourty pens

13. Seventy two children

14. Ninety three trees

15. Four books, two notebooks, and one table are there.

16. Ten trees and two chairs are in the garden.

* * *

Vocabulary: لُغات

day		روز
month		ماه
year		سال
first		یکُم، اوّل
second		دُوُم / دُوُّم
third		سِوُم / سِوُّم
fourth		چَهارُم
fifth		پَنجُم
sixth		شِشُم
eleventh		یازدَهُم
twelfth		دَوازدَهُم
twenty first	*(bist o yekom)*	بیستویکُم
first		یِکُمین، اَوَّلین
second		دُوُمین / دُوُّمین
third		سِوُمین / سِوُّمین
fourth		چَهارمین

one third	یِک‌سِوّم
three fourth	سِه‌چَهارُم
seven tenth	هَفت‌دَهُم
half	نیم، نیمه، نِصف
third	ثُلث
fourth	رُبع
fifth	خُمس
time	بار، دَفعه، مَرتَبه
once	یک‌بار
twice	دو بار
three times	سه بار
four times	چهار بار
hour	ساعَت
half an hour	نیم ساعت
one and half hour	یک ساعت و نیم
minute	دَقیقه
second	ثانیه
quarter	رُبع
number, numeral	شُماره
week	هَفته

month	ماه
year	سال
season	فَصل
meter	مِتر
centimeter	سانتیمِتر
kilometer	کیلومِتر
kilogram	کیلوگِرَم، کیلو
liter	لیتر
person (counting word)	نَفَر
oil	نَفت
potato	سیب‌زَمینی
onion	پیاز
rice	بِرِنج
sugar	شِکَر
session	جَلسه
cloth	پارچه
of	اَز

* * *

Numbers :اعداد

۲. اسم ـ اَعدادِ وَصفی
2. Ordinal numbers-noun

number:	عَدد	noun:	اسم:
first	یِکُم / اَوَّل	book	کتاب
second	دُوُم	class	کلاس
third	سِوُم	lesson	درس
fourth	چهارُم	day	روز
fifth	پَنجُم	month	ماه
sixth	شِشُم	year	سال

● Example

the fifth lesson	درس پنجم	the first book	کتابِ یِکُم
the third month	ماهِ سوّم	the second class	کلاسِ دوّم
the second day	روزِ دوّم	the third lesson	درسِ سوّم

the fourth book	کتابِ چهارم	the fourth day	روزِ چهارم
the fifth class	کلاسِ پنجم	the fifth month	ماهِ پنجم
the first year	سالِ یکم	the sixth year	سالِ ششم

■ Notes:

1. The ordinal numbers are formed from the cardinal numbers by the suffix «ـُم» which in the case of a compound number is added to the final component.

   ● The ordinal numbers are:

یِکُم / اوّل، دُوُم / دُوُّم، سِوُم / سِوُّم، چهارم، پنجم، ششم، هفتم، هشتم، نهم، دهم، یازدهم، دوازدهم، سیزدهم، چهاردهم، پانزدهم، شانزدهم، هفدهم، هجدهم، نوزدهم، بیستم، بیست و یکم...

2. The regular یکم occurs normally as the final element of compound numbers:

   21st بیست‌ویکم

   31st سی‌ویکم

   and otherwise اَوَّل is generally substitute for the ordinal یکم:

The first book کتابِ اوّل

The first day روزِ اوّل

3. Of the ordinals, the following numbers are slightly irregular:

2nd / second دُوُّم (*dovvom*) or دُوُم (*dovom*)

3rd / third سِوُّم (*sevvom*) or سِوُم (*sevom*)

4. The ordinal numbers may also be formed by adding مین ـُ to the cardinals:

1st / first یِکُمین /اَوَّلین

2nd / second دُوُمین /دُوُّمین

3rd / third سِوُمین /سِوُّمین

4th چهارُمین

12th دَوازدهمین

21st بیستویکمین

5. The ordinals are also used as fractions:

one third یک‌سوّم

three fourth سه‌چهارم

seven tenth هفت‌دهم

also the following fractions are used:

half	نیم / نیمه / نِصف
third	ثُلث
fourth	رُبع
fifth	خُمس

• Exercise

A. Write the name of the following ordinal numbers in persian letters like the example:

4th / fourth	چهارم / چهارمین
20th/ twentieth	بیستم / بیستمین

5th/ fifth.....	21st.....
6th/ sixth.....	22nd.....
1st/ first.....	23rd.....
2nd/ second.....	27th.....
3rd/ third.....	100th.....
7th/ seventh.....	121st.....
8th/ eighth.....	nine tenth.....

9th/ ninth.....	one fifth.....
10th/ tenth.....	two third.....
11th/ eleventh.....	six eighth.....
13th/ thirteenth.....	seven twelfth.....
12th/ twelfth.....	three sixth.....

B. Write in persian:

1. the first day
2. the second day
3. the third day
4. the forth week
5. the first month of the year
6. the third day of the week
7. the tenth person
8. the third table
9. the first season
10. the second season of the year
11. the twelfth hour of the day
12 the seventh kilometer
13. two fifth of (a) book
14. one tenth of a centimeter
15. one hundredth of a kilometer
16. one sixtith of hour

C. Write in English:

۱. پنج کتاب آنجاست.

۲. سه دفتر اینجاست.

۳. هفت درخت در باغ است.
۴. چهار خانم و دو بچّه در حیاط هستند.
۵. بیست‌ویک نفر در کلاس هستند.
۶. چهل‌وپنج دختر و پسر در کلاس هستند.
۷. سه کتاب و هفت دفتر رویِ میز است.
۸. یک کلاس و سی دانشجو
۹. دو ماه و شش روز
۱۰. یک سال و نه ماه
۱۱. چهار ماه و یک هفته
۱۲. یک ساعت و بیست دقیقه
۱۳. دو دقیقه و بیست‌وپنج ثانیه
۱۴. یک ساعت و نیم
۱۵. دو ساعت و ربع
۱۶. هشت لیتر نفت
۱۷. نه متر و هفت سانتیمتر
۱۸. درس بیست‌ویکم
۱۹. بیست‌ویکمین درس
۲۰. ثُلثِ کتاب
۲۱. نِصفِ درس
۲۲. اوّلین ماهِ سال

۲۳. سوّمین فصلِ سال

۲۴. شمارهٔ هشتم

۲۵. نفرِ اوّل

۲۶. نفرِ دوّم

۲۷. نفرِ سوّم

۲۸. یک کیلو سیب‌زمینی

۲۹. دو کیلو پیاز

۳۰. ده کیلو برنج

۳۱. سه کیلو و نیم شِکَر

۳۲. نصفِ شب

۳۳. نیمه‌شب

۳۴. دوسوّمِ کِتاب

۳۵. چهارُمین صندلی

۳۶. پنجمین خانه

۳۷. سوّمین جَلسه

۳۸. اوّلین کلاس

۳۹. اوّلین جَلسهٔ کلاس

۴۰. هَفت متر پارچه

* * *

Vocabulary: لُغات

singular	مُفرَد
plural	جَمع
tree	دِرَخت
flower	گُل
leaf	بَرگ
bird	پَرَندہ
fruit	میوہ
selection	اِنتِخاب
mosque	مَسجِد
industry	صَنعَت
person	شَخص
truth	حَقیقَت
law	قانون
nation	مِلَّت
holiday	تعطیل

ant	مورچه
star	سِتاره
friend	دوست
village	دِه
city	شَهر
garden	باغ
country	کِشور
mother	مادَر
mountain	کوه
river	رود، رودخانه
mouth	دَهان
eyebrow	اَبرو
lip	لَب

* * *

LESSON SIX :درس شش

مُفرَد ـ جَمع

Singular - Plural

Part 1 :بخش ا

plural:	جمع:	singular:	مفرد:
trees	درختها	tree	درخت
flowers	گلها	flower	گُل
leave	برگها	leaf	بَرگ
fruits	میوه‌ها	fruit	میوِه
men	مردها/مردان	man	مرد
women	زنها/زنان	woman	زَن
boys	پسرها/پسران	boy	پِسَر

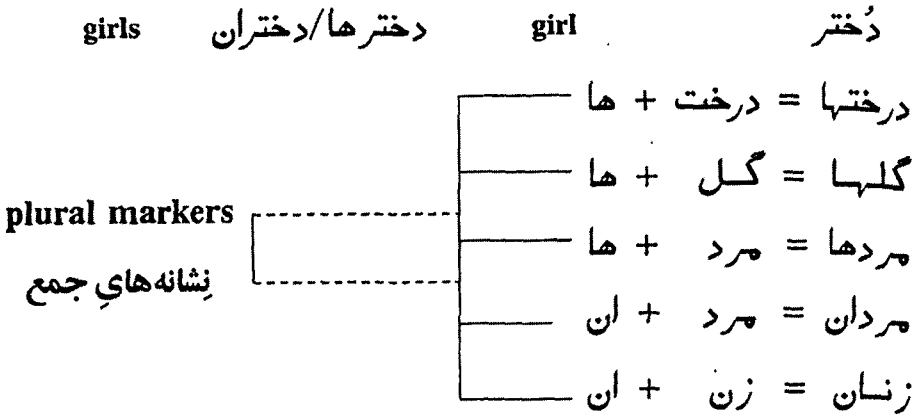

■ Notes:

There are two plural markers: «ان» (ān), ها (hā).

a. In the classical persian and written language, the plural of the animate beings is formed by «ان» , and the plural of the inanimate objects is formed by «ها».

b. In the colloquial persian there is a tendency to form the plural of all nouns in «ها».

Part 2 :بخش ۲

plural:	:جمع	singular:	:مفرد
1. gentlemen	آقایان	gentleman	آقا

2. students	دانِشجویان	student	دانِشجو
3. birds	پرندگان	bird	پَرنده
4. ants	مورچگان	ant	مورچه
5. elections	انتخابات	election	اِنتخاب
6. schools	مَدارِس	school	مَدرِسه

■ Notes:

1. When the plural marker «ان» is added to nouns ending in «ـا» (*ā*) and «ـو» (*u*), a «ی» (*y*) is inserted before the plural marker: آقا ← آقایان ; دانشجو ← دانشجویان .
2. When the plural marker «ان» is added to nouns ending in «ه، ـه» (*e*), the «ه، ـه» (*e*) is dropped and a «گ» (*g*) is inserted before the plural marker: پرنده ← پرندگان ; مورچه ← مورچگان .
3. Sometimes the Arabic plural marker «ات» (*āt*) is used to form the plurals of Arabic words.
4. The Arabic broken plural (جَمعِ مُکَسَّرِ عربی) of some Arabic words also is used in persian literature and written language. The following words are example of the

broken plurals most commonly used in Farsi:

Meaning	Singular	Plural
school	مَدرِسه	مَدارِس
mosque	مَسجِد	مَساجِد
industry	صَنعت	صَنایع
person	شخص	اشخاص
truth	حَقیقت	حَقایِق
number	عَدَد	اَعداد
law	قانون	قَوانین
nation	مِلَّت	مِلَل

• Exercise

A. **Write the plural of following words:**

۱. مداد..... ۴. میز.....

۲. قلم ..... ۵. صندلی.....

۳. کتاب ..... ۶. در.....

۷. پنجره..... ۱۷. خانم.....

۸. دانشجو..... ۱۸. درخت.....

۹. استاد..... ۱۹. گل.....

۱۰. کلاس..... ۲۰. برگ.....

۱۱. پسر..... ۲۱. میوه.....

۱۲. دختر..... ۲۲. سر.....

۱۳. زن..... ۲۳. دست.....

۱۴. مرد..... ۲۴. صورت.....

۱۵. بچّه..... ۲۵. چشم.....

۱۶. آقا..... ۲۶. پا.....

B. **Write the singular of the following plural words:**

۱. لبها..... ۱۰. اشخاص.....

۲. بینی‌ها..... ۱۱. مَساجد.....

۳. گوشها..... ۱۲. پرندگان.....

۴. شاگردان..... ۱۳. خانه‌ها.....

۵. دفترها..... ۱۴. حقایق.....

۶. آنها..... ۱۵. قوانین.....

۷. اینها..... ۱۶. سالها.....

۸. ستارگان..... ۱۷. دِهات.....

۹. دوستان..... ۱۸. تَعطیلات.....

C. Write in persian:

1. The woman and children

2. The girls and boys are there.

3. The flowers and trees are in the garden.

4. The sky and stars

5. The cities and country

6. The houses and gardens

7. The teacher and students are in the class.

8. The books and notebooks are on the table.

9. One woman and three girls are in the house.

10. One classroom and twenty students

11. The days and weeks

12. One week and four days

13. Two years and five months

14. The mothers and fathers

15. The ladies and gentlemen

16. The men and women

17. The mountains and rivers

18. One mouth and two eyebrows

19. The eyes and eyebrows

20. The fingers and arms

21. The university and students

* * *

Vocabulary: لُغات

definite	مَعرفه
indefinite	نَکَره
on	رویِ
desert, plain	صَحرا
sea	دَریا
stream	جو
gazelle	آهو
island	جَزیره
road, way	راه
tray	سینی
medicine, drug	دارو، دَوا
food	غَذا

* * *

LESSON SEVEN :درس هفت

مَعرفه ـ نَکره

Definite - Indefinite

Part 1: بخش ۱

Definite: معرفه:		Indefinite: نکره:	
The book	کتاب	a book	کتابی /یک‌کتاب /یک‌کتابی
The pen	قلم	a pen	قلمی /یک‌قلم /یک‌قلمی
The table	میز	a table	میزی /یک‌میز /یک‌میزی
The mountain	کوه	a mountain	کوهی /یک‌کوه /یک‌کوهی
the chair	صندلی	a chair	صندلیی /یک‌صندلی /یک‌صندلیی

۱. نکره = معرفه + ی : کتابی

۲. نکره = یک + معرفه : یک کتاب

۳. نکره = یک + معرفه + ی : یک کتابی

■ Notes:

1. There is no definite article (the) or indefinite article (a) in the strict sense, in persian.

   A noun becomes indefinite by means of the suffix ی .

   A noun also becomes indefinite, especially in the colloquial languge, by means of the numeral یک .

   This یک may even be used in combination with the suffix ی . Ex.:

A pen is on the table. ⟵ قلمی روی میز است.
A pen is on the table. ⟵ یک قلم روی میز است.
A pen is on the table. ⟵ یک قلمی روی میز است.

2. The final «i» (ی), before the indefinite suffix (ی) is generally changed to medial «i» (ـیـ). Ex.:

صندلی + ی = صندلیی (= صندلی‌یی = صندلی‌ای)

* * *

Part 2: :بخش ۲

Indefinite:	نکره:	Definite:	معرفه:
a desert	صحرایی / صحرائی	The desert	صحرا
a sea	دریایی / دریائی	The sea	دَریا
a gazelle	آهویی/آهوئی	The gazelle	آهو
a stream	جویی/جوئی	The stream	جو
a house	خانه‌ای	the house	خانه
a child	بَچّه‌ای	The child	بَچّه
a star	سِتاره‌ای	the star	سِتاره

■ Notes:

1. The indefinite suffix (ی), when is added to words ending in «ا» (ā) or «و» (u), is written یی or ئی: آهوئی/آهویی; صحرائی/صحرایی.
2. The indefinite suffix (ی), when is added to words ending in «ـه» or «ه» (final «e»), is generally written ای: خانه‌ای ; ستاره‌ای.
3. Care must be taken to distinguish the «ه» as a consonant

letter (h), from final vowel «e». Ex.:

a mountain	کوهی ←	کوه
a road	راهی ←	راه
a star	ستاره‌ای ←	ستاره
an island	جزیره‌ای ←	جزیره

4. If two or more nouns are joined by وَ (= and), and are indefinite, the indefinite suffix (ی) is added to the final one only. Ex.:

   a book, a pencil and a pen کتاب و مداد و قلمی

5. The indefinite suffix (ی) may also be added to plural nouns:

some books	کتابهایی
some pens	قلمهایی
some houses	خانه‌هایی
some men	مردهایی / مردانی
some boys	پسرهایی / پسرانی

• Exercise

A. Write the following words in indefinite like the example:

مرد: مردی، یک مرد، یک مردی

مدرسه:.....

بچّه:.....

بچّه‌ها:.....

مادر:.....

مادران:.....

مادرها:.....

کوه:.....

صَحرا:.....

ستاره:.....

دارو:.....

پرنده:.....

ابرو:.....

غذا:.....

سینی:.....

B. Translate into persian:

1. It is a book.

2. It is the book.

3. The man is there.

4. A man is there.

5. The man and woman

6. A man and a woman

7. The men and women

8. Some men and women are there.

9. The gazelle is in the garden.

10. A gazelle is in the desert.

11. Some children are in the street.

12. Five children are in the house.

13. The stars are in the sky.

14. Some chairs and tables are in the class.

15. The pen is here and the pencil is there.

16. Some students are in the school.

17. A girl, a woman and a boy are in the garden.

18. A ship and a boat are on the sea.

19. A bird is on the tree.

20. She is a mother and he is a father.

21. A tray is on the table.

Vocabulary: لُغات

pronoun	ضَمیر
adjective	صِفَت
demonstrative pronoun	ضَمیرِ اِشاره
demonsrtative adjective	صِفَتِ اِشاره
this	این
these	اینها
that	آن
those	آنها
white	سِفید
black	سیاه
good	خوب
bad	بَد
tall	بُلَند
small	کوچک
big	بُزُرگ

قَدیمی	old
تَمیز	clean
کثیف	dirty
قِرمز، سُرخ	red
سَبز	green
زَرد	yellow
حَیاط	yard
خیابان	street
اُستاد	professor

* * *

LESSON EIGHT :درس هشت

ضَمیرِ اِشاره ـ صِفَتِ اِشاره

Demonstrative pronoun

Demonstrative adjective

۱. ضمیر اشاره

This is a book.	این، کتاب است.
That is a pencil.	آن، مداد است.
These are books.	اینها، کتاب است.
Those are pencils.	آنها، مداد است.

۲. صفت اشاره

This book is white.	این کتاب، سفید است.
That pencil is black.	آن مداد، سیاه است.
These books are white.	این کتابها، سفید است.

Those pencils are black. آن مدادها، سیاه است.

■ Notes:

- The simple demonstratives are ایـــــن (=this) and آن (=that). They may be used either as adjectives or as pronouns.

1. As demonstrative pronouns, they stand alone and may be singular (آن، این) or plural(آنـها، اینـها).
2. As demonstrative adjectives, they precede the noun they qualify. The demonstrative adjectives are always singular and qualify both singular and plural nouns: این کتاب؛ این کتابها.

• Exercise

A. Translate into persian:

[الف ـ به فارسی ترجمه کنید:]

1. This book
2. These books

3. That pen

4. Those pens

5. This is good.

6. These are good.

7. This book is good.

8. These books are good.

9. That one table

10. Those five tables

11. These four children

12. Those ten girls

13. This mother and that father

14. This is (a) mother and that is (a) father.

15. Those boys are there.

16. Those are boys.

17. This tree is tall.

18. These trees are tall.

19. This house is small.

20. That house is big.

21. Those houses are old.

22. These two windows are clean.

23. Those three shirts are dirty.

ب- به انگلیسی ترجمه کنید:

[B. Translate into English:]

۱. این خانه

۲. آن خانه

۳. این خانه‌ها

۴. آن خانه‌ها

۵. این سه درخت

۶. آن هفت درخت

۷. این قلم است.

۸. اینها مداد است.

۹. این قلمها سیاه است.

۱۰. آن مدادها سبز است.

۱۱. آنها گل است.

۱۲. آن چهار گل قرمز است.

۱۳. آن سه گل زرد است.

۱۴. آن زن در حیاط است.

۱۵. این مرد در خیابان است.

۱۶. آن بچّه‌ها اینجا هستند.

۱۷. آن دخترها آنجا هستند.

۱۸. آن خانم و آقا در خانه هستند.

۱۹. آنها دانشجو هستند.

۲۰. اینها اُستاد هستند.

۲۱. آن سه کتاب و این دو مداد سفید هستند.

۲۲. این کتاب خوب است.

۲۳. آن کتابها بد است.

* * *

Vocabulary: لُغات

spring	بَهار
summer	تابِستان
autumn	پاییز
winter	زِمِستان
first season	فصلِ اوّل، اوّلین فصل
third season	سِوّمین فصل، فصلِ سوّم
months of spring season	ماههایِ فصلِ بهار
week	هَفته
saturday	شَنبه
sunday	یکشَنبه
monday	دوشَنبه
tuesday	سه‌شَنبه
wednesday	چهارشَنبه
thursday	پَنجشنبه
friday	جُمعه

last	آخِرین
last day	آخرین روز
days of week	روزهای هفته
holiday	تَعطیل
into persian	به فارسی
how many, several	چَند
which	کُدام
what...	چَندُم
What season of year is winter?	زمستان، فصلِ چندم است؟
Iran	ایران
say! tell!	بگویید!

* * *

درس نُه: LESSON NINE

یک سال چهار فصل است.
فصل اوّل بَهار است.
فصل دوّم تابِستان است.
سِوّمین فصل پاییز است.
چهارُمین فصل زِمستان است.
ماهـهایِ فصلِ بهار، فَروردین، اُردیبهشت و خُرداد است.
ماهـهایِ فصلِ تابستان، تیر، مُرداد و شَهریوَر است.
ماهـهایِ فصلِ پاییز، مِهر، آبان و آذَر است.
ماهـهایِ فصلِ زمستان، دِی، بَهمَن و اِسفَنذ است.
یک هفته هفت روز است.
در ایران اوّلین روز هفته شَنبه است.
آخرین روز هفته جُمعه است.
روزِ جمعه تعطیل است.
اسم روزهای هفته به فارسی اینهاست:
شَنبه

یکشنبه

دوشنبه

سه‌شَنبه

چهارشنبه

پَنجشنبه

جُمعه

● به پرسشهای زیر پاسُخ دهید:

[Answer to the following questions:]

۱. یک سال چند فَصل است؟

۲. اوّلین فصل سال کدام است؟

۳. دوّمین فصل سال کدام است؟

۴. پاییز، فصلِ چندُم است؟

۵. زمستان، فصل چندم است؟

۶. ماهِ اوّل سال کدام است؟

۷. آخرین ماه سال کدام است؟

۸. ماههای بهار چیست؟

۹. ماههای زمستان چیست؟

۱۰. ماههای تابستان کدام است؟
۱۱. ماههای پاییز کدام است؟
۱۲. اوّلین روزِ هفته در ایران کدام است؟
۱۳. آیا در ایران روزِ شنبه تعطیل است؟
۱۴. آیا در ایران روزِ جمعه تعطیل است؟
۱۵. اسمهایِ روزهای هفته را بگویید.

* * *

بخش دوم

PART 2

لغات

بخش ۱: لغات درس

Part 1: Vocabulary of the text

I am	من هَستَم، هَستَم
He is ten years old.	او ده سال دارد. / او ده‌ساله‌است.
How old are you?	شما چند سال دارید؟
I am twenty years old.	من بیست سال دارم.
He/She goes.	می‌رَوَد.
He/She does not go.	نِمی‌رود.
to go	رَفتن
school	مَدرِسه
high school	دبیرستان
five	پَنج
ten	دَه
fifteen	پانزده
twenty	بیست

Iranian	ایرانی
to live	زندگی کردن
I live	زندگی می‌کنم
we live	زندگی می‌کنیم
you live	زندگی می‌کنید
Tehran: Capital of Iran	تِهران
who	کی؟ چه کسی؟
where	کجا؟
What is your nationality?	شما کجایی هستید؟ اَهلِ کجایید؟
Where are you from?	شما کجایی هستید؟ اَهلِ کجایید؟

بخش ۲: لغات دستور زبان

Part 2: Vocabulary of the grammar

grammar	دَستورِ زبان، دَستور
pronoun	ضَمیر
pronouns	ضَمیرها / ضَمایر
personal	شَخصی

ending	شِناسه
conjugational	صَرفی
conjugational endings	شناسه‌های صَرفی
to conjugate	صَرف‌کردن (فعل)
conjugate	صرف کنید
verb	فعل
to read	خواندَن
I read	می‌خوانَم
following	زیر، ذِیل
to write	نِوِشتَن
I write	می‌نویسم
to say	گُفتَن
I say	می‌گویم
to eat	خوردَن
I eat	می‌خورم
food	غَذا
blank	جای خالی
appropriate	مُناسِب

* * *

درس ده

من پرویز هستم.
خواهرِ من مریم ده سال دارد.
او به مدرسه می‌رود.
برادرِ من حسن پنج سال دارد.
او به مدرسه نمی‌رود.
برادرِ دیگرِ من احمد پانزده سال دارد.
او به دبیرستان می‌رود.
من بیست سال دارم. به دانشگاه می‌روم.
ما ایرانی هستیم. در تهران زندگی می‌کنیم.

• پُرسِش: Question

۱. من چند برادر و خواهر دارم؟
۲. مریم چند سال دارد؟
۳. احمد چند سال دارد؟

۴. من چند سال دارم؟

۵. کی به مدرسه می‌رود؟

۶. کی به دبیرستان می‌رود؟

۷. ما کجایی هستیم؟

۸. ما در کجا زندگی می‌کنیم؟

* * *

Grammar: دستور زبان

Personal pronouns: ضمیرهای شخصی
Conjugational endings: شناسه‌های صرفی

I go to the university	من به دانشگاه می‌رَوَم
You (singular) go to the university	تو به دانشگاه می‌روی
He/She goes to the university	او به دانشگاه می‌رود
We go to the university	ما به دانشگاه می‌رویم
You (plural) go to the university	شما به دانشگاه می‌روید
They go to the university	آنها/ایشان به دانشگاه می‌روند

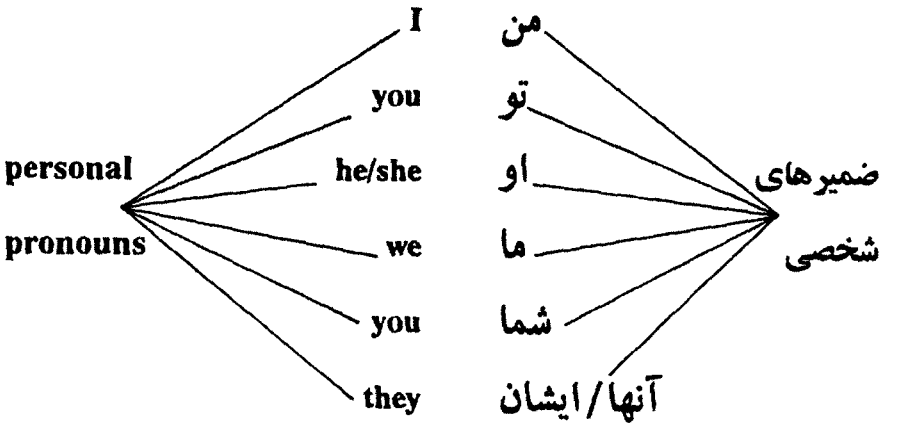

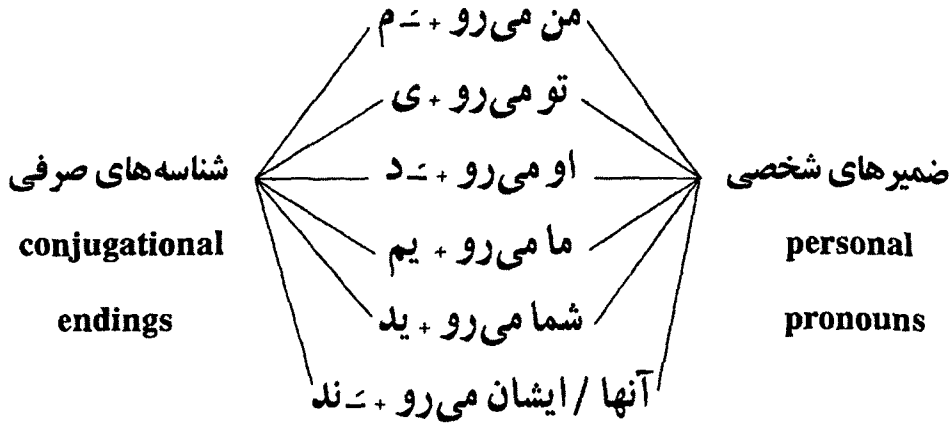

■ Notes:

1. **The structure of the persian verb is regular in the extreme. The verbs usually are formed from one of two stems*; and the conjugational endings are in either case identical except the third person singular of the simple past** which has no conjugational ending. Ex.:**

رفتن: to go

	past stem
I went	رفت + ـَم = رفتم
you (singular) went	رفت + ی = رفتی
he/she went	رفت + ٠ = رفت

*&**. We will speak about «stem» and «simple past» in the other lessons.

we went	رفت + یم = رفتیم
you (plural) went	رفت + ید = رفتید
they went	رفت + ـَند = رفتند

2. The personal pronouns are not necessary to be used as subject with the verbs, because the conjugational endings play the role of subject.

   The personal pronouns may be used with the verbs to emphasize the subject.

3. The second person plural pronoun «you» (=شما) is generally used like English as both singular and plural second person. Ex.:

   We saw you (sing.) yesterday.
   We saw you (pl.) yesterday. ← دیروز شما را دیدیم.

4. The third person plural pronoun «ایشان», in modern persian, sometimes is used for the third singular pronoun as polite expression. Ex.:

   He was here yesterday.
   They were here yesterday. ← ایشان دیروز اینجا بودند.

دستور زبان: Grammar

فعل ساده: Simple verb

فعلِ مُرکَّب: Compound verb

- خواندن — to read
  دیدن — to see
  رفتن — to go

- بَرداشتن = بر + داشتن — to pick up
  کارکردن = کار + کردن — to work
  پیدا کردن = پیدا + کردن — to find

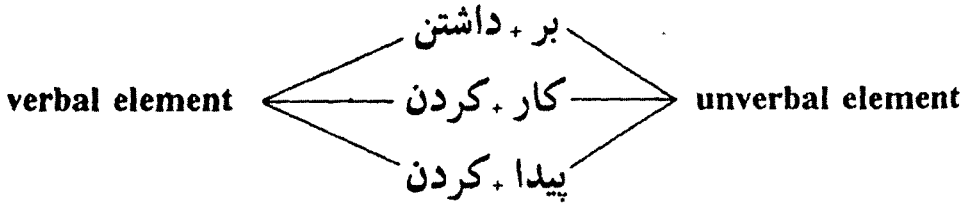

■ Notes:

1. The compound verb consists of a non-verbal element and a verbal element. The simple verb has not unverbal element.
2. In the compound verbs, the conjugational endings is added to the verbal element. Ex.:

I live	(من) زندگی می‌کنم.
We live.	(ما) زندگی می‌کنیم.
They picked up the books.	(آنها) کتابها را برداشتند.
You found the pen.	(شما) قلم را پیدا کردید.

• Exercise

• تمرین

۱. فعلهای زیر را صرف کنید:

[1. Conjugate the following verbs:]

to write: نوشتن: to write: نوشتن:

۱. من می‌نویسم I write	۱. من نوشتم I wrote
۲.	۲. .....
۳.	۳. .....
۴.	۴. .....
۵.	۵. .....
۶.	۶. .....

خوردن: to eat:	خوردن: to eat:
۱. من می‌خورم I eat	۱. من خوردم I ate
۲.	۲. .....
۳.	۳. .....
۴.	۴. .....
۵.	۵. .....
۶.	۶. .....

کارکردن: to work:	کارکردن: to work:
۱. من کار می‌کنم I work	۱. من کار کردم I worked
۲.	۲. .....
۳.	۳. .....
۴.	۴. .....

۵. ..... ۵. .....

۶. ..... ۶. .....

برگشتن: to go back: برگشتن to go back:

۱. من برمی‌گردم I go back ۱. من برگشتم I went back

۲. ..... ۲. .....

۳. ..... ۳. .....

۴. ..... ۴. .....

۵. ..... ۵. .....

۶. ..... ۶. .....

۲. در جاهای خالی فعل یا ضمیر شخصی مناسب بگذارید:

[2. Fill in the blanks with appropriate verb or personal pronoun:]

۱. ..... یک انشاء نوشتم. I wrote a composition.

۲. آنها یک انشاء ..... .

۳. ما یک انشاء ..... .

۴. ..... یک انشاء نوشتید.

۵. ..... یک انشاء نوشت.

۶. تو یک انشاء ..... .

۷. ..... در آنجا می‌نشینیم. we sit there.

۸. ..... در آنجا می‌نشینم.

۹. ..... در آنجا می‌نشیند.

۱۰. شما در آنجا ..... .

۱۱. تو در آنجا ..... .

۱۲. ..... در شهر زندگی می‌کنیم. we live in the city.

۱۳. او در شهر ..... .

۱۴. ..... در شهر زندگی می‌کنید.

۱۵. آنها در شهر ..... .

۱۶. ..... در شهر زندگی می‌کنی.

* * *

دَستخَط
Handwriting

بَرادر	برادر	من	من
حَسَن	حسن/حسن	او	او
پنج	پنج	به	به
سال	سال/سال	مدرسه	مدرسه/مدرسه
دارد	دارد	نمی‌رود	نمی رود

• تمرین کنید:

برادر من حسن پنج سال دارد. او به مدرسه نمی رود.

لُغات

بَخش ۱: لغات درس

Part 1: Vocabulary of the text

name	اِسم، نام
my name	اسمِ من، نامِ من = اِسمَم، نامَم
friend	دوست
my friend	دوستِ من = دوستَم
literature	اَدَبیّات
persian literature	ادبیّاتِ فارسی
history	تاریخ
to read, to study	خواندن
he/she reads, he/she studies	می‌خوانَد
I read	می‌خوانَم
professor	اُستاد
my professor	اُستادَم = استادِ من
his professor	اُستادَش = استادِ او

to have	داشتَن
I have	دارَم
my sister	خواهرَم = خواهرِ من
my brothers	برادرهایَم = برادرهایِ من
to study	درس‌خواندن
they study	آنها درس می‌خوانند
small	کوچک
my small brother	برادرکوچکم
question	پُرسِش /سؤال

بخش ۲: لغات دستور زبان

Part 2: Vocabulary of the grammar

pronoun	ضَمیر
pronouns	ضمیرها / ضَمایِر
possessive	مِلکی
suffixed	پیوَسته
possessive pronouns	ضَمیرهایِ مِلکی
suffixed pronouns	ضمیرهایِ پیوسته

suffixed possessive pronouns	ضمیرهایِ ملکیِ پیوسته
my foot	پایَم = پایِ من
my hair	مویَم = مویِ من
my chair	صَندلیَم = (صَندلی‌یَم) = صندلیِ من
my book	کتابَم = کتابِ من
mine	مالِ من
yours (sing.)	مالِ تو
his/her	مالِ او
ours	مالِ ما
yours (pl.)	مالِ شما
their	مالِ آنها / مالِ ایشان
Whose?	مالِ کی؟
Whose is?	مالِ کیست؟
diligent, clever	زرنگ
shoe	کفش
clothes	لباس، رَخت
house	منزل، خانه
town, city	شهر
room	اُتاق

* * *

درس یازده

اسمِ من پَرویز است.
اسمِ دوستِ من نادِر است.
من در دانشگاهِ تهران ادبیّاتِ فارسی می‌خوانم.
اسمِ اُستادم دکتر شَفیعی است.
نادر در دانشگاه تاریخ می‌خواند.
اسم استادش دکتر باستانی است.
من یِک خواهر و دو برادر دارم.
خواهرم و یکی از برادرهایم درس می‌خوانند.
برادرِ کوچکم درس نمی‌خواند.

• پرسش

۱. اسم دوست پرویز چیست؟
۲. پرویز در کجا درس می‌خواند؟
۳. پرویز چی می‌خواند؟
۴. نادر چه درسی می‌خواند؟

۵. اسم استاد پرویز چیست؟

۶. اسم استاد نادر چیست؟

۷. پرویز چند برادر دارد؟

۸. پرویز چند خواهر دارد؟

۹. آیا خواهرِ پرویز درس می‌خواند؟

۱۰. کدام برادرِ پرویز درس نمی‌خواند؟

* * *

دستور زبان: Grammar

ضمیرهایِ مِلکی: Possessive pronouns
ضمیرهایِ پیوسته: Suffixed pronouns

کتابِ من روی میز است. = کتابَم روی میز است.

کتابِ تو روی میز است. = کتابَت روی میز است.

کتابِ او روی میز است. = کتابَش روی میز است.

کتابِ ما روی میز است. = کتابِمان روی میز است.

کتابِ شما روی میز است. = کتابِتان روی میز است.

کتابِ آنها روی میز است. = کتابِشان روی میز است.

کتابِ من = کتابَم	my book
کتابِ تو = کتابَت	your (sing.) book
کتابِ او = کتابَش	his/her book
کتابِ ما = کتابِمان	our book
کتابِ شما = کتابِتان	your (pl.) book
کتابِ آنها = کتابِشان	their book

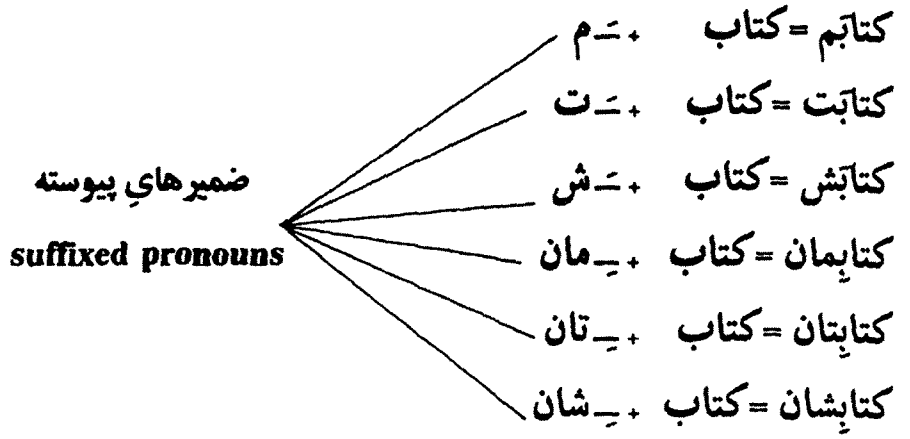

■ Notes:

1. The suffixed pronouns are usually used as possessive pronouns, and for this reason are called: «ضمیرهایِ مِلکیِ» or «ضمیرهایِ مِلکیِ پیوسته».
2. When a word ends with «ی» (=I), «ا» (=ā), and «ـو» (=u), a «ـِ» (=y) intervens between two vowles. In words ending in «ه» (=e), separate forms (اَش، اَت، اَم) are used. Ex.:

my hair	مویَم	my foot	پایَم
your hair	مویَت	your foot	پایَت
his/her hair	مویَش	his/her foot	پایَش

our hair	مویمان	our foot	پایمان
your hair	مویتان	your foot	پایتان
their hair	مویشان	their foot	پایشان

my house	خانه‌اَم	my chair (=صندلی‌یَم)	صندلیَم
your house	خانه‌اَت	your chair	صندلیَت
his/her house	خانه‌اَش	his/her chair	صندلیش
our house	خانه‌مان	our chair	صندلیمان
your house	خانه‌تان	your chair	صندلیتان
their house	خانه‌شان	their chair	صندلیشان

3. In the colloquial language, the suffixed pronouns lose their initial vowel when joined to a word ending in a vowel:

colloquial			colloquial		
مومان	←	مویمان	پام	←	پایَم
صندلیم	←	صندلیَم	پات	←	پایَت
صندلیت	←	صندلیَت	پاش	←	پایَش

پایِمان	←	پامان	صندلیَش	←	صندلیش
مویَم	←	موم	خانهاَم	←	خانهَم
مویَت	←	موت	خانهاَت	←	خانهَت
مویَش	←	موش	خانهاَش	←	خانهَش

4. When the noun qualified by an adjective or adjectives, the suffixed pronouns are added to the final adjective. Ex.:

his good book	کتابِ خوبش
your small daughter	دخترِ کوچکِتان
their green big garden	باغ سبزِ بزرگِشان

5. The English possessive pronouns are translated by the personal pronouns preceded by the word «مـــال» (= possession) to which «ـِ» (=e) is added:

This book is mine.	این کتاب مالِ من است.
This book is yours (sing.).	این کتاب مالِ توست.
This book is his/hers.	این کتاب مالِ اوست.

This book is ours.	این کتاب مالِ ماست.
This book is yours (pl.).	این کتاب مالِ شماست.
This book is theirs.	این کتاب مالِ آنهاست.

However, possessive case can be expressed in three forms:

این کتاب مالِ من است. =این کتابِ من است. =این کتابم است.
این کتاب مالِ توست. =این کتابِ توست. =این کتابت است.
این کتاب مالِ اوست. =این کتابِ اوست. =این کتابش است.

7. In the colloquial language «ـَـ ت» and «ـَـ ش» are pronounced «ـِـ ت» and «ـِـ ش». Ex.:

کتابَت /کتابِت . کتابَش /کتابِش.

• Exercise • تمرین

1. Translate into persian like the example:

[۱. مانند مثال به‌فارسی ترجمه کنید:]

My friend is Iranian: الف ـ دوست من ایرانی است.

ب ـ دوستم ایرانی است.

1. Your friend is Iranian.

2. Their friend is Iranian.

3. Your friends are Iranian.

4. Her friend is Iranian.

5. Your (sing.) friends are Iranian.

6. Our friend is Iranian.

7. Whose is this garden?

8. This is his garden.

9. The child is in your room.

10. He gave your book to me.

11. This is their house.

12. My notebooks

13. Your (sing.) notebooks

14. Her hair is black.

15. Your hair is brown.

16. Their books are old.

17. Our house is large.

18. His eyebrow is white.

19. The name of our peofessor is Dr. Shahidi.

20. The name of her mother is Parvin.

۲. به انگلیسی ترجمه کنید:

[2. Translate into English:]

۱. این خانه مال ماست.

۲. آن باغ مال آنهاست.

۳. این کتابها مال ماست.

۴. اینها کتابهای من است.

۵. آنها قلمهای شماست.

۶. این دفتر مال اوست.

۷. خانه‌شان بزرگ است.

۸. استادشان ایرانی است.

۹. دوستم دانشجویِ زرنگی است.

۱۰. این صندلی کیست؟

۱۱. این کفشها و لباسهای ماست.

۱۲. این خانه مال اوست.

۱۳. دفترهایش روی میز است.

۱۴. آن قلمها مال کیست؟

۱۵. اسم دوستت چیست؟

۱۶. کتاب دوستتان کدام است؟

۱۷. موی کی سیاه است؟

۱۸. دانشگاه ما کوچک نیست.

۱۹. پدرش معلّم نیست.

۲۰. چرا درستان را نمی‌خوانید؟

۲۱. مادر شما به منزل ما آمد.

۲۲. برادرتان به شهر رفت.

۲۳. بچّه در اتاق شماست.

* * *

دَستخَط
Handwriting

دانشگاه	دانشگاه	**دوست**	دوست / دوست
تهران	تهران	**تاریخ**	تاریخ
ادبیات	ادبیات	**اسم**	اسم / اسم
فارسی	فارسی	**استادش**	استادش
می‌خوانم	می‌خوانم	**دکتر**	دکتر
خواهرم	خواهرم	**باستانی**	باستانی / باستانی
کوچکم	کوچکم	**درس**	درس / درس

• تمرین کنید:

خواهر کوچکم درس می خواند.
دوست من تاریخ می خواند. اسم استادش دکتر باستانی است. من در دانشگاه تهران ادبیات فارسی می خوانم.

لُغات

بخش ۱: لغات درس

Part 1: Vocabulary of the text

city	شَهر
city of Tehrān	شَهرِ تهران
to live	زِندگی‌کردن
capital	پایتخت
the country of Irān	کِشوَرِ ایران
avenue, street	خیابان
Enghelāb avenue	خیابانِ انقلاب
room	اُتاق
dining room	اُتاقِ ناهارخوری
sitting room	اُتاقِ نِشیمن
tree	دِرَخت

apple tree	دِرَختِ سیب
plane tree	دِرَختِ چنار
leaf	بَرگ
leaves of trees	بَرگهایِ درختان
season	فَصل
season of spring	فصلِ بَهار
summer	تابِستان
green	سَبز
season of autumn	فصلِ پاییز
yellow	زَرد
Nāder's house	خانهٔ نادر
square	مِیدان
Shohadā square	میدانِ شُهَدا

بخش ۲: لغات دستور زبان

Part 2: Vocabulary of the grammar

Genetive	اِضافه

Genetive case	حالتِ اضافه
Kasre of annexation (the name of particle «ـِ»)	کسرهٔ اضافه
scent, smell	بو
the Kārun river (the name of a river in Iran)	رودِ کارون
Sa'di (one of the most famous Iranian poets)	سَعدی
Hāfez (one of the most famous Iranian poets)	حافِظ
poet	شاعِر
right	راست
left	چَپ
Nile (the name of a river in Egypt)	نیل
Egypt	مِصر

* * *

درس دوازده

ما در شهرِ تهران زندگی می‌کنیم.
تهران، پایتختِ کشورِ ایران است.
خانهٔ ما در خیابانِ انقلاب است.
خیابانِ انقلاب، یکی از خیابانهای تهران است.
خانهٔ ما سه اتاق دارد.
اتاقِ ناهارخوری یک پنجره دارد. اتاقِ نشیمن دو پنجره دارد.
خانهٔ ما سه درخت دارد: یک درختِ سیب و دو درختِ چنار.
برگهای درختان در فصلِ بهار و تابستان سبز است و در فصلِ پاییز زرد است.
خانهٔ نادر، دوستِ من، در میدانِ شُهدا است.

• پرسش

۱. ما در کجا زندگی می‌کنیم؟
۲. شما در کجا زندگی می‌کنید؟

۳. تهران پایتخت کدام کشور است؟

۴. خانهٔ ما در کدام خیابان است؟

۵. خانهٔ ما چند اتاق دارد؟

۶. اتاق نشیمن چند پنجره دارد؟

۷. خانهٔ ما چند درخت دارد؟

۸. اسم درختهایِ خانهٔ ما چیست؟

۹. آیا خانهٔ شما درخت دارد؟

۱۰. در کدام فصل، برگهای درختان سبز است؟

۱۱. کِی برگ درختان زرد می‌شود؟

۱۲. خانهٔ نادر کجاست؟

* * *

Grammar: دستور زبان

Genetive :اضافه

the country of Iran	کشورِ ایران
Ahmad's book	کتابِ احمد
Parvin's daughter	دخترِ پروین
my notebook	دفترِ من
Mrs. Akbari	خانمِ اکبری

اسم + ـِ + اسم ⟵ حالت اضافه
کتاب + ـِ + پسر ⟵ کتابِ پسر

■ Notes:

1. The genetive case is formed by means of coupling of two nouns by means of particle «ـِ» (=e).

   The particle «ـِ» is known as «کَسرهٔ اِضافه» (the *kasre* of annexation) or simply: اِضافه.

2. When the «کسرهٔ اضافه» is added to words ending in «ا» (=ā) and «ـو» (=u), is pronounced «يِ»; and, the letter «ی» is written. Ex.:

Ahmad's books	کتابهايِ احمد
Mr. Akbari	آقايِ اکبری
the leaves of tree	برگهايِ درخت
Maryam's hair	مويِ مريم
the scent of the flower	بويِ گل

3. In the words ending in «ه، ـه» (=e), «کسرهٔ اضافه» also is pronounced «ye», but the small letter «ی» like «همزه» (ء) is written. Ex.:

our house	خانهٔ ما
Hasan's house	خانهٔ حسن
my friend's letter	نامهٔ دوستم

• تمرین

۱. به انگلیسی ترجمه کنید:

[1. Translate into English:]

۱. دستِ مادر

۲. موی پروین

۳. آقای آحمَدی

۴. خانمِ آحمدی

۵. کشورِ کُره

۶. برگِ درخت

۷. برگِ سبزِ درخت

۸. نامِ معلّمِ شما

۹. لباس ـ قهوه‌ای حَسَن

۱۰. کتابِ شما رویِ میز است.

۱۱. آن کتاب مالِ من است.

۱۲. آن خانه مالِ کیست؟

۱۳. این منزل ماست.

۱۴. پدرِ این بچّه کجاست؟

۱۵. مادرِ شما به منزلِ ما آمد.

۱۶. این قلم مالِ اوست.

۱۷. پسرِ او در باغ است.

۱۸. گربهٔ دخترِ من زیرِ میز است.

۱۹. رودِ کارون در ایران است.

۲۰. اسمِ استادِ ما آقای دکتر یوسفی است.

۲۱. اسمِ استادِ شما چیست؟

۲۲. تهران پایتختِ ایران است.

۲۳. سَعدی و حافظ شاعرانِ ایرانی هستند.

2. Translate into persian:

[۲. به‌فارسی ترجمه کنید:]

1. Her sister

2. Your friends

3. Our professor

4. Your teacher's name

5. Whose is this house?

6. The house is his.

7. My friend came to our house.

8. The horse and the cow are out of the garden.

9. The pen and the pencil are on the table.

10. Your father went to the country of Iran.

11. He gave your book to me.

12. This is their house.

13. That car is yours.

14. These books are mine.

15. My right hand

16. The university of Tehrān is very big.

17. The river Nile is in (the) Egypt.

18. There is a white horse under the tree.

19. Those five books are on the table.

20. A black and white cat is on the tree.

21. Mrs. Bahrāmi is the teacher of my daughter.

22. Mr. Karimi came here yesterday.

23. The weather of Tehrān city (= city of Tehrān) is cold in winter.

❊ ❊ ❊

دَستخَط
Handwriting

ما	ما	پنجره	پنجره
شهر	شهر	نشیمن	نشیمن / نشیمن
پایتخت	پایتخت	سه	سه / سه
ناهار	ناهار	تابستان	تابستان / تابستان
برگها	برگها	سبز	سبز / سبز
بهار	بهار	پاییز	پاییز

• تمرین کنید:

ما در شهر تهران زندگی می کنیم. تهران پایتخت کشور ایران است.
اتاق ناهارخوری یک پنجره دارد. اتاق نشیمن دو پنجره دارد.
برگهای درختان در فصل بهار و تابستان سبز است و در پاییز
زرد است. در خانهٔ ما سه درخت سیب و دو درخت چنار
است.

لغات

بخش ۱: لغات درس

Part 1: Vocabulary of the text

every day	هر روز
himself/herself	خودَش
too, also	هم، همچنین، نیز
myself	خودَم
usually, generally	معمولاً، غالِباً
alone	تَنها
often, very often, usually	اَغلَب
classmate	هَمکِلاسی
his classmate/ her classmate	همکِلاسی خود
near	نَزدیک
far	دور

bus	اُتوبوس
on foot	پیاده
to move (house)	اسباب‌کشی کردن
themselves	خودِشان
last week	هفتهٔ گذشته
to sell	فُروختن
they sold	فروختند

بخش ۲: لغات دستور زبان

Part 2: Vocabulary of the grammar

self	خود
I sold	فروختم
I saw	دیدَم
I came	آمدم
common pronoun	ضَمیرِ مُشتَرک
reflexive pronoun	ضَمیرِ اِنعکاسی
emphasizing pronoun	ضَمیرِ تأکیدی

to lose	گُم‌کردن
to blame	سَرزَنِش‌کردن
they blamed	سَرزَنِش کردند
to protect	مُحافِظَت‌کردن
he protected	مُحافِظَت کرد
to talk	حَرف‌زدن، صحبت‌کردن
to show	نِشان‌دادن
He talks	حرف می‌زند
He showed	نِشان داد
to give	دادن
I gave	دادم
mirror	آینه

* * *

درس سیزده

احمد هر روز خودش به دَبیرستان می‌رود.
من هم هر روز خودم به دانشگاه می‌روم.
مریم معمولاً خودش تنها به دبستان نمی‌رود.
او اغلب با همکلاسی خود به دبستان می‌رود.
خانهٔ ما به دانشگاه نزدیک است.
من پیاده به دانشگاه می‌روم.
خانهٔ دوستم، نادر، از دانشگاه دور است.
او هر روز با اتوبوس به دانشگاه می‌رود.
خانوادهٔ نادر امروز اَسباب‌کشی می‌کنند.
آنها خانهٔ خودشان را هفتهٔ گذشته فروختند.
خانهٔ آنها خیلی کوچک بود.

• پرسش

۱. احمد با کی به دبیرستان می‌رود؟
۲. آیا مریم معمولاً خودش به دبستان می‌رود؟

۳. آیا شما هر روز خودتان تنها به دانشگاه می‌روید؟

۴. خانهٔ شما از دانشگاه دور است؟

۵. نادر هر روز پیاده به دانشگاه می‌رود؟

۶. آیا من هر روز با اتوبوس به دانشگاه می‌روم؟

۷. خانوادهٔ نادر امروز چه کار می‌کنند؟

۸. آیا خانهٔ شما بزرگ است؟

۹. خانوادهٔ نادر کِی خانهٔ خود را فروختند؟

* * *

Grammar:دستور زبان

Self:خود

I sold my house.	من خانه‌ام را فروختم.
I sold my house.	من خانهٔ خود را فروختم.
I sold my (own) house.	من خانهٔ خودم را فروختم.
I saw myself in the mirror.	من خود را در آینه دیدم.
I saw myself in the mirror.	من خودَم را در آینه دیدم.
I came myself.	من خود آمدم.
I came myself.	من خودَم آمدم.
I came myself.	خودِ من آمدم.

■ Notes:

1. «خـود» *(khod)*, in persian grammar is called «ضَـمیرِ مُشتَرِک» (common pronoun). It has no personal number inherent itself, but takes its person and number from the

subject of the verb of the clause in which it occurs. It can thus signify any person or number.

2. In the literary and classical language, «خود» stands by itself in the sense of «myself», «yourself», etc.; but, in the spoken persian, almost always it is usual to add suffixed pronouns:

myself	خود + ـَم = خودَم
yourself (= thyself)	خود + ـَت = خودَت
himself/herself	خود + ـَش = خودَش
ourselves	خود + ـِمان = خودِمان
yourselves	خود + ـِتان = خودِتان
themselves	خود + ـِشان = خودِشان

3. The pronoun «خود» (*khod*) is used:

(a) As a possessive suffixed pronoun. Ex.:

من خانهٔ خود را فروختم.
من خانه‌ام را فروختم. =
من خانهٔ خودم را فروختم.

(b) As a «reflexive pronoun» (ضمیر انعکاسی) like the English «myself», «yourself», etc., when it is direct or indirect object which refering to the subject of sentence. Ex.:

I saw myself in the mirror.
- من خود را در آینه دیدم.
- من خودَم را در آینه دیدم.

I bought a book for myself.
- من یک کتاب برای خود خریدم.
- من یک کتاب برای خودم خریدم.

(c) As an «emphasizing pronoun» (ضمیر تأکیدی) like the English «myself», «yourself», etc., when it is refering back to the subject of sentence for emphasize of subject. Ex.:

I came myself.
- من خود آمدم.
- من خودم آمدم.
- خودِ من آمدم.

He came himself.
- او خود آمد.
- او خودَش آمد.
- خودِ او آمد.

• تمرین

۱. به انگلیسی ترجمه کنید:

[1. Translate into English:]

۱. او خودش رفت.

۲. ما خودمان رفتیم.

۳. شما خودتان رفتید.

۴. من خود کتاب را خواندم.

۵. شما خود کتاب را خواندید.

۶. او خودش کتاب را خواند.

۷. من کتابم را گم کردم.

۸. من کتاب خود را گم کردم.

۹. ما کتاب خودمان را گم کردیم.

۱۰. شما خودتان را سَرزنش کنید!

۱۱. آنها خودشان را سَرزنش کردند.

۱۲. او خودش را محافِظت کرد.

۱۳. من برای خود کتاب می‌خوانم.

۱۴. او با خودش حرف می‌زند.

2. Write in Farsi:

[۲. به‌فارسی بنویسید:]

1. We sold our own house.

2. He showed me himself his photograph.

3. I myself gave her a book.

4. My son himself came.

5. Her father himself was here.

6. Where are the children themselves?

7. She sees herself in the mirror.

8. My daughter's classmate herself came here.

9. He wrote himself this book.

10. His father himself bought a pen for me.

11. They bought three pens and six notebooks for themselves.

12. You show us yourselves her photograph.

* * *

دَستخَط
Handwriting

مریم	مریم	امروز	امروز
همکلاسی	همکلاسی	هفته	هفته
هر روز	هر روز	گذشته	گذشته
معمولاً	معمولاً	خود	خود
تنها	تنها	اسباب‌کشی	اسباب کشی
هم	هم / هم	به	به

• تمرین کنید:

مریم معمولاً خودش تنها به دبستان نمی رود. او اغلب با همکلاسی خود به دبستان می رود. احمد خودش به دبیرستان می رود. من هم هر روز خودم به دانشگاه می روم. خانوادهٔ نادر امروز اسباب کشی می کنند. آنها خانهٔ خودشان را هفتهٔ گذشته فروختند.

لغات

بخش ۱: لغات درس

part 1: Vocabulary of the text

قدیمی، کُهنه	old
دَر	door
تَمیز	clean
خانهٔ قدیمی	old house
حَیاط	yard
بُزُرگ	big, large
حیاطِ بزرگ	big yard
وَسَط، میان	middle
وَسَطِ حیاط	middle of yard
باغچه	a little garden
قرارداشتن، واقع بودن	to locate
هَرسال	every year

vegetable	سَبزی
flower	گُل
pretty, beautiful	زیبا، قشنگ
beautiful flowers	گُلهایِ قشنگ
to plant	کاشتَن
He plants	می‌کارَد
cat	گُربه
white	سِفید
to feed	غذادادَن
to play	بازی‌کردن

بخش ۲: لغات دستور زبان

Part 2: Vocabulary of the grammar

noun	اِسم
adjective	صِفَت
qualified noun	مُوصوف (=اسمِ وَصف‌شده)
wise	دانا

the wise man	مَردِ دانا
the big garden	باغِ بزرگ
the good man	مَردِ خوب
the good men	مَردانِ خوب
new	نو، تازه
long	دِراز
interesting	جَذّاب، جالِب
story	داستان
dirty	کَثیف
lazy	تَنبَل
old	پیر
happy	خوشبَخت
warm, hot	گَرم
small	کوچک
ill, sick	مَریض
to fall ill	مَریض‌شدن
test, examination	اِمتحان
to fail	رَدشدن

* * *

درس چهارده

خانهٔ ما قَدیمی و کُهنه است.
درها و پنجره‌های خانهٔ ما تمیز است.
خانهٔ ما یک حیاطِ بزرگ دارد.
در وسطِ حیاط یک باغچه قرار دارد.
پدرم هر سال در باغچه سبزی و گلهایِ قشنگ می‌کارد.
در حیاطِ خانهٔ ما یک گربهٔ سفید و زیبا زندگی می‌کُند.
حسن، برادرِ کوچکم، این گربهٔ سفیدِ کوچک را خیلی دوست دارد.
او به این گربه غذا می‌دهد و با آن بازی می‌کند.
حسن و پدرم این خانهٔ قدیمی را دوست دارند.
مادرم و خواهرم این خانهٔ قدیمی را دوست ندارند.

• پرسش

۱. خانهٔ ما چطور است؟

۲. آیا خانهٔ شما هم قدیمی است؟

۳. آیا حیاط خانهٔ ما کوچک است؟

۴. آیا درها و پنجره‌های خانهٔ شما تمیز است؟

۵. آیا درها و پنجره‌های خانهٔ ما کثیف است؟

۶. باغچهٔ خانهٔ ما در کجا قرار دارد؟

۷. پدرم در باغچه چی می‌کارد؟

۸. کی به گربهٔ کوچک غذا می‌دهد؟

۹. چرا حسن خانهٔ قدیمی را دوست دارد؟

۱۰. چرا پدر خانهٔ قدیمی را دوست دارد؟

۱۱. آیا مادر و خواهرم خانهٔ قدیمی را دوست دارند؟

* * *

Grammar:دستور زبان

Adjective:صِفت

The good book	کتابِ خوب
The wise man	مردِ دانا
The big garden	باغِ بزرگ

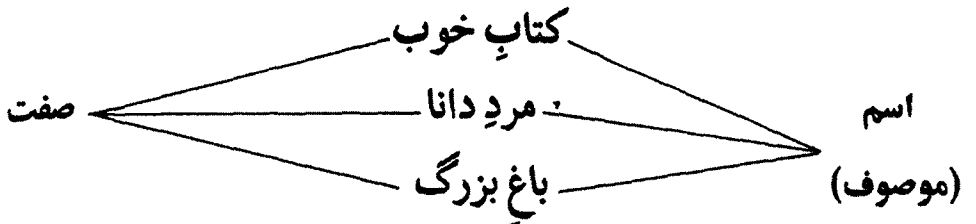

اسم + ـِـ + صفت ← اسم و صفت
کتاب + ـِـ + خوب ← کتاب خوب

■ Notes:

1. The adjective usually follows the noun it qualifies and is joined to it by means of the particle «e» (ـِـ: کسرهٔ اضافه).
2. The qualified nouns do not agree with adjective in plural; in other word, plural nouns always take singular

adjectives. Ex.:

good men	مردانِ خوب
large mountains	کوههایِ بزرگ
old houses	خانه‌هایِ قدیمی

3. Adjectives may be follow each other by means of «ـِ» (= e :کسرهٔ اضافه) or conjunction «وَ» (= *va,o* : and). Ex.:

the pretty white cat	گربهٔ سفیدِ قشنگ
the pretty and white cat	گربهٔ سفید و قشنگ
the big new book	کتابِ بزرگِ نو
the long interesting story	داستانِ درازِ جذّاب
the old and dirty window	پنجرهٔ کثیف و کهنه

4. The indefinite suffix may be added to the noun or adjective. Ex.:

a great man	مردی بزرگ

a great man	مرد بزرگی
a big house	خانه‌ای بزرگ
a big house	خانهٔ بزرگی

5. When the noun is indefinite and is qualified by more than one adjective, the adjectives must be linked by the conjunction «وَ» (*va, o* :and). Ex.:

a big old red house	خانه‌ای قدیمی و بزرگ و قرمز
a great and wise man	مردی بزرگ و دانا

6. The adjective may be expressed as a predicate. In this case, it is not joined to the noun. Ex.:

These boys are clever.	این پسرها زرنگ‌اند.
That girl is lazy.	آن دختر تنبل است.
These books are good.	این کتابها خوب است.

• تمرین

۱. صفتهایِ مناسب را انتخاب کنید و در جمله‌ها بگذارید:

[1. Select appropriate adjectives and put in the sentence:]

دانا	wise	زیبا	beautiful
تَنبل	lazy	قدیمی	old
سَبز	green	سُرخ	red
شیرین	sweet	تُرش	sour
بُلند	tall	کوتاه	short
سِفید	white	سیاه	black
نُو	new	کَثیف	dirty
زَرد	yellow	آبی	blue

۱. آن خانه . . . . است.

۲. آن دیوار . . . . . است.

۳. آن درخت . . . . است.

۴. این دانشجویِ . . . . آمد.

۵. آن زنانِ . . . . رفتند.

۶. این سیب ..... نیست.

۷. من آسمانِ ..... را دوست دارم.

۸. کفشِ او .... است.

۹. لباسِ شما ..... نیست.

۱۰. موی سیاه .... است.

۱۱. سیبِ سُرخ ..... است.

۱۲. آن مردِ پیر خیلی ..... است.

۱۳. لباسِ آن زن .... است.

۱۴. آن دختر .... است. این پسر کوتاه است.

۱۵. آن بچّه‌هایِ ..... پیراهنِ ..... دارند.

۱۶. درِ آن خانه ..... است.

۱۷. در پاییز برگِ درختان .... است.

۱۸. آن دانشجو ..... و .... است.

۱۹. این مردان لباس .... و .... دارند.

۲۰. آسمان .... و .... است.

۲۱. پنجره‌های آن خانه .... و .... است.

۲۲. سیبِ سبز .... است.

۲. به انگلیسی ترجمه کنید:

[2. Translate into English:]

۱. هوایِ سرد

۲. درختِ سبز

۳. پنجره‌هایِ باز

۴. مردانِ بزرگ

۵. زنهایِ پیر

۶. پسرانِ جوان

۷. زنان و مردانِ خوشبخت

۸. شبهایِ تاریک

۹. هوایِ گرمِ تابستان

۱۰. در تابستان هوا گرم است.

۱۱. برگهایِ زردِ درختان

۱۲. در پاییز برگهای درختان زرد است.

۱۳. آن مردِ جوان یک دخترِ کوچک دارد.

۱۴. آن زنِ پیر یک پسرِ بزرگ دارد.

۱۵. مردِ پیر دیروز مریض شد.

۱۶. دانشجویِ تنبل از امتحان رَد شد.

3. Translate into persian:

[۳. به‌فارسی ترجمه کنید:]

1. A bad thing

2. Some big houses

3. These two closed windows

4. This old and dirty door

5. That big girl

6. That girl is big.

7. This good father

8. That father is not good.

9. A very small child

10. The child is very small.

11. The clever boy and the good girl are there.

12. Where is the little child?

13. The mother is old and the girl is young.

14. This young mother has two small clean children.

15. Those old women went slowly.

* * *

لغات

بخش ۱: لغات متن

Part 1: Vocabulary of the text

season	فَصل
summer	تابستان
season of summer	فصلِ تابستان
weather	هوا
hot, warm	گرم
the day before yesterday	پَریروز
holiday	تَعطیل
to travel	مُسافرت‌کردن، سَفَرکردن
he/she travelled	مسافرت کرد، سفر کرد
Shirāz (the name of a city in Iran)	شیراز
hotter, warmer	گرمتر
yesterday	دیروز
letter	نامه

to have	داشتَن
I received a letter	یک نامه داشتم = یک نامه دریافت کردم
twenty three	بیست‌وسه
larger, older	بزرگتر
larger than...	بزرگتر از...
Esfahān (the name of a city in Iran)	اِصفَهان
cool, cold	خُنک
colder	خُنکتر
period, age	دُوره
dynasty	سِلسِله
Safavi (the name of a dynasty in Persia in 16th century)	صَفَوی /صَفَویّه
capital	پایتخت
there is	وُجود دارد
there are	وُجود دارند
history	تاریخ
historical	تاریخی
historical monuments	آثار تاریخی
old	قَدیمی

oldest	قدیمی‌ترین

بخش ۲: لغات دستور زبان
Part 2: Vocabulary of the grammar

comparison	مُقایسه
comparison of adjectives	مقایسهٔ صِفات (= صِفَتها)
comparative adjective	صفتِ بَرتَر
superlative adjective	صفتِ برترین
useful	مُفید
tall	بُلند
than, of	اَز
taller than...	بلندتر از...
library	کِتابخانه
difficult	سَخت، مُشکِل
short	کوتاه
advanced	پیشرَفته
simple	ساده
best	بِهتر

famous	مَشهور
polite	مُؤدَّب، باادَب
kind	مِهرَبان
wise	دانا
clever	زِرَنگ
delicious	خوشمَزه
dear, expensive	گِران
rich	ثِروَتمَند
town	شَهر
much	خیلی، زیاد
important	مُهم
fast	تند
cheap	اَرزان
to arrive	رسیدن
office	اِداره، دَفتر
early	زود
cat	گُربه
comfortable	راحَت

* * *

درس پانزده

فصلِ تابستان در تهران هوا گرم است.
مدرسه‌ها و دانشگاهها در تابستان تعطیل است.
نادر دوستم پریروز به شیراز مسافرت کرد.
هوایِ شیراز از هوایِ تهران گرمتر است.
دیروز از دوستم علی یک نامه داشتم.
علی دانشجو نیست. او معلّم است.
علی بیست‌وسه سال دارد. من بیست سال دارم.
علی سه‌سال از من بزرگتر است.
علی با پدر و مادرش در اصفهان زندگی می‌کند.
هوایِ اصفهان از هوایِ تهران خنکتر است.
اصفهان در دورهٔ سلسلهٔ صفوی پایتخت ایران بود.
در اصفهان آثار تاریخی وجود دارد.
اصفهان یکی از قدیمی‌ترین شهرهایِ ایران است.

• پرسش

۱.کِی هوایِ تهران گرم است؟

۲. در ایران کِی مدرسه‌ها و دانشگاهها تعطیل است؟

۳. نادر به کجا مسافرت کرد؟

۴. علی چند سال دارد؟

۵. علی از کی بزرگتر است؟

۶. آیا هوای تهران از هوای اصفهان خنکتر است؟

۷. اصفهان در چه دوره‌ای پایتخت ایران بود؟

۸. آیا اصفهان از شهرهای جدید ایران است؟

۹. در اصفهان چی وجود دارد؟

* * *

دستور زبان: Grammar

مقایسهٔ صفات

Comparison of adjectives

big	بزرگ
bigger	بزرگتَر
biggest	بزرگترین
short	کوتاه
shorter	کوتاهتَر
shortest	کوتاهتَرین
useful	مفید
more useful	مفیدتَر
most useful	مفیدتَرین

صفت + تَر = صفت برتر

(Comparative adjective) (Adjective)

صفت + تَرین = صفت برترین

(Superlative adjective) (Adjective)

Notes:

1. **The comparative adjective is formed by addition of suffix « تَر » to adjective.**
2. **The superlative adjective is formed by addition of « تَرین » to adjective.**
3. **When the comparison is between two persons or objects, the preposition for the second term of comparison, is « از ». Ex.:**

This boy is taller than that girl. این پسر از آن دختر بلندتر است.

Your house is bigger than our house. خانهٔ شما از خانهٔ ما بزرگتر است.

my book is more useful than yours. کتاب من از کتاب شما مفیدتر است.

4. **The superlative adjective directly precedes the noun it**

describes. Ex:

the best city	بهترین شهر
the prettiest girl	زیباترین دختر
the most useful book	مفیدترین کتاب

5. When the superlative adjective precedes the noun is in plural, the connective «e» (کسرهٔ اضافه: ـِ) may or may not be used. Ex.:

بهترین شهرهای ایران / بهترینِ شهرهای ایران

زیباترین دخترها / زیباترینِ دخترها

مفیدترین کتابها / مفیدترینِ کتابها

6. The superlative adjective always must be followed by a noun. It never occurs as a free predicate adjective. Ex.:

the most useful book in this library	مفیدترین کتابِ این کتابخانه
the most difficult days in my life	سخت‌ترین روزهایِ زندگی من

• تمرین

۱. جاهای خالی را با صفت برتر و صفت برترین پر کنید:

[1. Fill in the blanks with comparative and superlative adjective:]

۱. این درخت از آن درخت ..... است. (بلند)

۲. آن کتاب از این کتاب ..... است. (مفید)

۳. این دختر از آن پسر ..... است. (کوتاه)

۴. خانهٔ شما از خانهٔ ما ..... است. (بزرگ)

۵. این کشور از آن کشور ..... است. (پیشرفته)

۶. حَسن از مریم ..... است. (کوچک)

۷. انگور زرد از انگور سبز ..... است. (شیرین)

۸. زبان فارسی از زبان کره‌ای ..... است. (ساده)

۹. لیمو از همهٔ میوه‌ها ..... است. (ترش)

۱۰. سیب ..... میوه‌هاست. (مفید)

۱۱. دانشگاه تهران ..... دانشگاههای ایران است. (مشهور)

۱۲. این کشور ..... کشورِ جهان است. (پیشرفته)

۱۳. این ..... ساختمانِ تهران است. (بلند)

۱۴. هَمدان ..... شهرِ ایران است. (سرد)

۱۵. احمد ..... شاگردِ کلاس است. (بهتر)

۱۶. پروین ..... دانشجوی این دانشگاه است. (مؤدّب)

۱۷. مادر ..... مردم است. (مهربان)

۱۸. او از همهٔ مردم شهر ..... است.(دانا)

۱۹. پدربزرگ ..... مردِ خانواده است. (پیر)

۲۰. ..... دانشجوی کلاس پرویز است. (جوان)

۲۱. یکی از ..... شهرهای جهان پاریس است. (زیبا)

۲۲. ایران از ..... کشورهای جهان است. (قدیمی)

۲۳. این میوه از همهٔ میوه‌ها ..... است. (خوشمزه)

2. Translate into persian:

[۲. به فارسی ترجمه کنید:]

1. This is the biggest house.

2. That is the smallest boy.

3. This book is dearer than that one.

4. This table is the biggest.

5. Who is the richest man in this town?

6. Ali is rich, but you are much richer.

7. Which book was most important?

8. Old people know better than young ones.

9. I can walk faster than you.

10. Can you give me a cheaper one than this?

11. He always arrives to the office earlier than you.

12. Does he have a faster car than you?

13. Why does the cat always sit on the most comfortable chair?

دَستخَط
Handwriting

هوا	هوا/هوا	نامه	نامه
گرم	گرم	اصفهان	اصفهان
گرمتر	گرمتر	تاریخی	تاریخی
شیراز	شیراز	سلسله	سلسله / سلسله
دانشجو	دانشجو	خنکتر	خنکترا

• تمرین کنید:

هوای شیراز از هوای تهران گرمتر است. هوای اصفهان از هوای تهران خنکتر است. اصفهان در دورهٔ سلسلهٔ صفوی پایتخت ایران بود. در اصفهان آثار تاریخی وجود دارد. دیروز از دوستم علی یک نامه داشتم.

لغات

بخش ۱: لغات درس

Part 1: Vocabulary of the text

yesterday	دیروز
to	به
to come	آمدن
He/ She/ It came	آمد
homework	تکلیف (= تکلیفِ درسی)
homeworks	تکلیفها = تَکالیف
to write	نِوشتن
We wrote	نوشتیم
a little	کَمی
too, also	هَم، هَمچنین، نیز
radio	رادیو
to listen	گوش‌کردن
We listened	گوش کردیم

after	بَعد از
lunch	ناهار
about	حُدودِ، درحدودِ
at four o'clock	ساعتِ چهار (= در ساعتِ چهار)
bazaar, market	بازار
to go	رَفتن
We went	رفتیم
umbrella	چَتر
shirt	پیراهَن
pair	جُفت
shoe	کَفش
a pair of shoes	یک جفت کفش
to buy	خَریدن
I bought	خَریدم
He bought	خَرید
at seven o'clock	ساعتِ هفت (= در ساعتِ هفت)
to come back	بَرگَشتن
We came back	بَرگشتیم
very	خیلی

nice, good	خوش *(Khosh)*، خوب
to have a good time	خوش‌گُذراندن
your friend	دوستِ خود (= دوستِتان)

بخش ۲: لغات دستور زبان

Part 2: Vocabulary of the grammar

infinitive	مَصدَر
tense	زمان
past	ماضی، گذشته
simple	ساده
simple past tense	زمانِ ماضیِ ساده
stem, root	ریشه، سِتاک
past stem	ریشهٔ ماضی
conjugational	شناسهٔ صَرفی
negative	مَنفی، نَفی
prefix	پیشوَند
negative prefix	پیشوَندِ نَفی

personal pronouns	ضَمایر شَخصی (= ضمیرهای شخصی)
to sit	نِشستَن
on	رویِ، بَر
to work	کارکردن
our garden	باغِ ما
all	تَمام، هَمه
all day	تمامِ روز، همهٔ روز
until, till	تا
to want	خواستَن
to arrive	رَسیدَن
to watch	تَماشا کردن
to learn	آموختَن، یادگرفتن
to cost	ارزیدن
It costs	می‌ارزد
to eat, to have	خوردن، صرف‌کردن
breakfast	صُبحانه
person	شَخص، نَفَر
generally	معمولاً

* * *

درس شانزده

دیروز دوستم نادر به خانهٔ ما آمد.
صبح تکلیفهایمان را نوشتیم. کمی هم به رادیو گوش کردیم.
ظهر ناهار خوردیم. بعد از ناهار، دربارهٔ دانشگاه و استادانِ دانشگاه صحبت کردیم.
بعدازظهر، درحدودِ ساعت چهار به بازار رفتیم.
نادر یک چتر و یک پیراهن خرید.
من یک جفت کفش و یک شلوار خریدم.
ساعتِ هفت به خانه برگشتیم.
دیروز به ما خیلی خوش گذشت.

• پرسش

۱. نادر کِی به خانهٔ ما آمد؟
۲. من و نادر صبح چه کار کردیم؟
۳. من و نادر کجا ناهار خوردیم؟

۴. بعد از ناهار دربارهٔ چی صحبت کردیم؟

۵. ماکِی به بازار رفتیم؟

۶. من از بازار چی خریدم؟

۷. نادر از بازار چی خرید؟

۸. دیروز به ما چطور گذشت؟

۹. آیا شما هم با دوست خود به بازار می‌روید؟

۱۰. آیا شما هم با دوستتان دربارهٔ استادان دانشگاه صحبت می‌کنید؟

۱۱. شما ساعت چند ناهار می‌خورید؟

۱۲. شما معمولاً ساعت چند به دانشگاه می‌روید؟

* * *

Grammar: دستور زبان

Infinitive: مَصدَر

Simple past tense: زمانِ ماضیِ ساده

to go	رفتَن
to say	گفتَن
to write	نوشتَن
to see	دیدَن
to read	خواندَن
to come	آمدَن

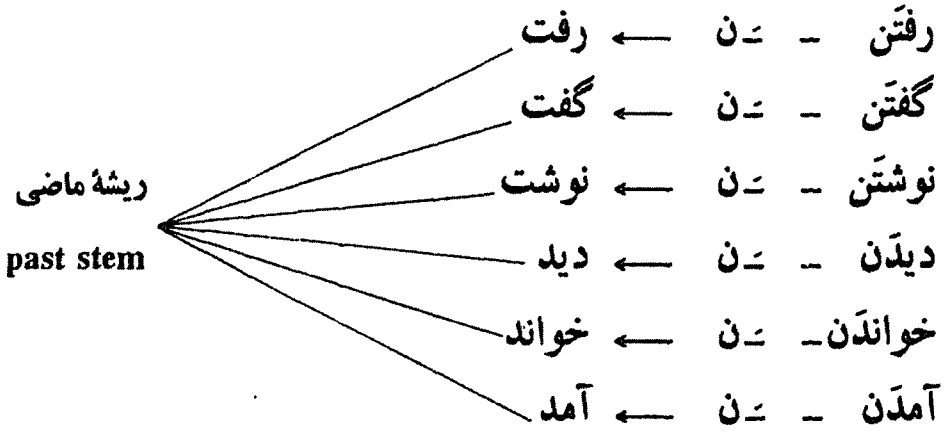

I went	رفتم ←	رفت + ـَم
You (sing.) went	رفتی ←	رفت + ی
He/ She/It went	رفت ←	رفت + ٠
We went	رفتیم ←	رفت + یم
You (pl.) went	رفتید ←	رفت + ید
They went	رفتند ←	رفت + ـَند

ماضی ساده = ریشهٔ ماضی + شناسهٔ صرفی

■ Notes:

1. All persian infinitives end in «دَن» (*dan*) or «تَن» (tan).
2. The past stem is in all of the verbs obtained by dropping the infinitive ending «ـَن» (*an*).
3. The simple past tense is formed with the addition of conjugational ending (ـَم، ی، یم، ید، ـَند)* to the past stem.
4. The third person singular in the simple past tense has no conjugational ending. It is equivalent to past stem. Ex.:

*. See lesson ten, Grammar, p.106.

رَفتَن ـ ـَن ←	رفت	He went
خَریدَن ـ ـَن ←	خرید	He bought

5. The personal pronouns (من، تو، او، ما، شما، آنها)* can be used with conjugational endings. Ex.:

من رفتم / رفتم	I went
تو رفتی / رفتی	You went
او رفت / رفت	He/She went

6. The negative simple past tense of all verbs is formed by prefixing the particle «نَـ» to the verbs. Ex.:

نَرفتم	I did not go
نَگفتم	I did not say
نخواندند	They did not read

When the negative prefix is added to the verbs which

*. See Lesson ten, Grammar, p.106.

begin with «اُ، آ، اَ» (a, ā, o) , a «یـ» (y) is infixed between the negative prefix and the verb stem. Ex.:

I did not come	نیامدم ←	نـَ + آمدم
I did not bring	نیاوردم ←	نـَ + آوَردَم
I did not add	نیافزودم* ←	نـَ + اَفزودم
I did not add	نَیفزودم ←	نـَ + اَفزودم
I did not fall	نیافتادم ←	نـَ + اُفتادم
I did not fall	نَیُفتادم** ←	نـَ + اُفتادم

7. In the compound verbs, the negative particle takes its place at the beginning of verbal element. Ex.:

I did not live	زندگی نکردم ←	نـَ + زندگی کردم
I did not work	کار نکردم ←	نـَ + کار کردم
I don't like	دوست ندارم ←	نـ + دوست دارم

*,**. Some writers, orthographically drop the «alef» (آ، اُ، اَ) after the infixed «یـ» (y) in stems beginning with «alef», but the pronounciation remains the same in either cases.

• تمرین

۱. فعل ماضی ساده (گذشتهٔ ساده) را از مصدرهای زیر صَرف کنید:

[1. Conjugate the simple past tense of the following infinitives:]

۱. شنیدن	to hear
۲. خوردن	to eat
۳. خندیدن	to laugh
۴. گرفتن	to catch
۵. گفتن	to say
۶. آمدن	to come
۷. یادگرفتن	to learn
۸. اَنداختن	to throw

۲. جاهای خالی را باکلماتِ مُناسب پر کنید:

[2. Fill in the blanks with appropriate persian verbs and pronouns:]

۱. دیروز دوستم را در خیابان .....

۲. ما دیشب تکالیف خود را .....

۳. من سال گذشته چهار کتاب .....

۴. آنها سال گذشته پنج کتاب .....

۵. شما سال گذشته سه کتاب .....

۶. دیشب ..... یک دفتر خریدم.

۷. دیشب ..... یک دفتر خریدیم.

۸. آنها دیشب یک دفتر .....

۹. او دیروز دیر .....

۱۰. آنها دیشب خیلی دیر .....

3. Translate into persian:

[۳. به فارسی ترجمه کنید:]

1. I went.

2. They went.

3. You went.

4. We went.

5. You (sing.) went.

6. She went.

7. I was.

8. He was.

9. We were.

10. They were.

11. We came.

12 .They came.

13. You came.

14. They bought five books.

15. He bought two notebooks.

16. You sat on the chair.

17. We sat on the chairs.

18. My friend came to my house yesterday.

19. We worked in our garden all day yesterday.

20. I listened to the radio until 12 o'clock.

21. His brother went to London last night.

22. She arrived late for the lesson.

23. We watched television last night.

24. What did you do yesterday?

25. Did you learn English at school?

26. How much did it cost?

27. When did she begin learning persian?

28. What did you have for breakfast?

29. Where did you buy that book?

30. Didn't you go to any other place?

31. What other person did you see?

32. There was no other person present.

33. They were not in that old city.

34. You did not buy this book.

* * *

لغات

بخش ۱: لغات درس

Part 1: Vocabulary of the text

near	نزدیک
everyday	هر روز
on foot	پیاده
office	اِداره
I go	می‌رَوَم
He/She goes	می‌رَوَد
to go	رَفتن
far	دور
is not	نیست
school	مَدرسه
high school	دَبیرِستان
generally, usually	معمولاً

کَمی	a little
اُتوبوس	bus
ماشین، اُتومُبیل	car
رَنگ	colour
آبی	blue
با، به‌وسیلهٔ	by, with
بعضی وقتها، گاهی	sometimes
سوارشدن	to get on, to ride
بُردن	to take
رانَندگی	driving
رانندگی‌کردن	to drive
گواهینامه، تَصدیق	certificate, licence
گواهینامهٔ رانندگی، تصدیق رانندگی	driving licence

بخش ۲: لغات دستور زبان

Part 2: Vocabulary of the grammar

مُضارِعِ اِخباری، حالِ اخباری	present indicative

present stem	ریشهٔ مضارع
to have	داشتن
to get up	بُلندشدن
breakfast	صُبحانه
to come back	برگشتن
He comes back	برمی‌گَردَد
to bring	آوَردَن
I bring	می‌آوَرَم
to work	کارکَردن
I work	کار می‌کُنم
shopping	خَرید
to pick up	بَرداشتن
I pick up	بَرمی‌دارم
to arrive	رَسیدن
to ask	پُرسیدن
to find	پیدا کردن، یافتن
never	هیچ‌وقت = هیچوقت
none of them	هیچ‌کُدام = هیچکُدام
any body, no one	هیچ‌کَس = هیچکَس

to know	دانِستن
to translate	ترجمه کردن
cat	گُربه
under	زیر
Which one	کُدام‌یک
late	دیر
wife	هَمسر، زن
kilo	کیلو
potato	سیب‌زمینی
veal	گوشتِ گوساله
newspaper	روزنامه
apple tree	درختِ سیب
to understand	فَهمیدن
to teach	یاددادن
to learn	یادگرفتن
these days	این‌روزها

* * *

درس هفده

خانهٔ ما به دانشگاه نزدیک است.
من هر روز پیاده به دانشگاه می‌روم.
مدرسهٔ مریم از خانهٔ ما خیلی دور نیست.
مریم هم معمولاً پیاده به مدرسه می‌رود.
احمد با اتوبوس به دبیرستان می‌رود.
دبیرستان از خانهٔ ما کمی دور است.
پدرم یک ماشینِ آبی دارد. او با ماشینِ خودش به اداره می‌رود.
بعضی وقتها خواهر و برادرم در ماشین پدر سوار می‌شوند و او آنها را به مدرسه می‌برد.
ماشین پدر نُو نیست، امّا ما آن را دوست داریم.
من رانندگی نِمی‌کنم، امّا نادر دوستم رانندگی می‌کند.
او سال گذشته گواهینامهٔ رانندگی گرفت.

• پرسش

۱. آیا خانهٔ ما از دانشگاه دور است؟

۲. من چگونه به دانشگاه می‌روم؟

۳. شما چطور به دانشگاه می‌روید؟

۴. پدرم چگونه به اداره می‌رود؟

۵. آیا ماشین پدرم کهنه است؟

۶. آیا رنگِ ماشین پدرم سیاه است؟

۷. کی گواهینامهٔ رانندگی دارد؟

۸. آیا شما تصدیق رانندگی دارید؟

۹. نادر کِی گواهینامه گرفت؟

* * *

دستور زبان: Grammar

مضارع اخباری: Present indicative

مصدر	ریشهٔ ماضی	ریشهٔ مضارع
خواندن	خواند	خوان
نوشتن	نوشت	نویس
رفتن	رفت	رو
آمدن	آمد	آ

می + خوان + ـَم	⟵	می‌خوانم	I read
می + نویس + ـَم	⟵	می‌نویسم	I write
می + رو + ـَم	⟵	می‌روم	I go
می + آ + ـَم	⟵	می‌آیم	I come

مضارع اخباری = می + ریشهٔ مضارع + شناسهٔ صرفی

می‌خوانم = می + خوان + ـَم

می‌خوانی = می + خوان + ی

می‌خواند = می + خوان + ـَد

می‌خوانیم = می + خوان + یم

می‌خوانید = می + خوان + ید

می‌خوانند = می + خوان + ـَند

■ Notes:

1. **The verbs in persian have two stems: past stem and present stem. The past stem is readily derivable from the infinitive*; but the present stem, however, cannot always be derived from the infinitive and must be learned as a verb.**
2. **The present indicative tense is formed by prefixing the particle «می» to the present stem and adding the conjugational ending.**

   Note that in the present tense, the third person singular also has special ending. Ex.:

می‌خواند = می + خوان + ـَد

---

*. See lesson sixteen, Grammar, p. 182.

می‌نویسد = می + نویس + ـَد

3. In the compound verbs, the indicative particle «می» takes its place at the beginning of verbal element. Ex.:

	مضارع اخباری	ریشهٔ مضارع	مصدر
I pick up	برمی‌دارم	بردار	بَرداشتن
I work	کار می‌کنم	کارکن	کار کردن
He lives	زندگی می‌کند	زندگی کن	زندگی‌کردن

4. The negative present indicative is formed by prefixing negative particle (نِـ) to the indicative particle (می). Ex.:

I do not read	نِمی‌خوانم ←	نِـ + می‌خوانم
He dose not live	زندگی نِمی‌کند ←	نِـ + زندگی می‌کند

5. With the addition of conjugational endings to stems ending in vowels, a «یـ» (y) is infixed before the conjugational endings. Ex.:

آمدن: to come

ریشهٔ مضارع: آ

می + آ + ـَم ⟵ می‌آیم

می + آ + ی ⟵ می‌آیی /می‌آئی

می + آ + ـَد ⟵ می‌آید

می + آ + یم ⟵ می‌آییم /می‌آئیم

می + آ + ید ⟵ می‌آیید /می‌آئید

می + آ + ـَند ⟵ می‌آیند

گفتن: to say

ریشهٔ مضارع: گو

می + گو + ـَم می‌گویم

می + گو + ی می‌گویی /می‌گوئی

می + گو + ـَد می‌گوید

می + گو + یم می‌گوییم /می‌گوئیم

می + گو + ید می‌گویید /می‌گوئید

می + گو + ـَند می‌گویند

6. The present indicative is used:

(a) to convey an action still in progress. Ex.:

I am working.	من کار می‌کنم.
I am going for shopping now.	من حالا به خرید می‌روم.
The child is running in the yard.	بچّه در حیاط می‌دود.

- In the colloquial language, this meaning is conveyed by the use of the simple present of «داشتن» (= to have: دارم، داری، دارد...) in connection with the appropriate form of the present indicative. Ex.:

I am working.	من دارم کار می‌کنم.
You (sing.) are working.	تو داری کار می‌کنی.
He/She is working.	او دارد کار می‌کند.
We are working	ما داریم کار می‌کنیم.
You are working.	شما دارید کار می‌کنید.
They are working.	آنها دارند کار می‌کنند.

(b) to convey a habitual action. Ex.:

I always go there. من همیشه به آنجا می‌روم.

Everyday he gets up at five. او هر روز ساعت پنج بلند می‌شود.

We eat breakfast at seven. ما ساعت هفت صبحانه می‌خوریم.

(c) to convey an action in future in place of the future tense (as in English). Ex.:

I am going to Tehrān tomorrow. من فردا به تهران می‌روم.

He comes back next week. او هفتهٔ آینده برمی‌گردد.

I will bring you a book. من یک کتاب برای شما می‌آورم.

من فردا به تهران می‌روم./من فردا به تهران خواهم رفت.

او هفتهٔ آینده برمی‌گردد./او هفتهٔ آینده برخواهد گشت.

من یک کتاب برای شما می‌آورم./من یک کتاب برای شما خواهم آورد.

• تمرین

۱. مضارع اخباری (حالِ اخباری) را از مصدرهای زیر صَرف کنید:

[1. Conjugate the present indicative of the following infinitives:]

۱. رسیدن [رَس] to arrive

۲. آوردن [آوَر] to bring

۳. دانستن [دان]	to know
۴. نوشتن [نِویس]	to write
۵. پُرسیدن [پُرس]	to ask
۶. برگشتن [بَرگرد]	to come back
۷. کارکردن [کارکُن]	to work
۸. پیدا کردن [پیداکُن]	to find

۲. جاهای خالی را با فعلهای مناسب پر کنید:

[2. Fill in the blanks with appropriate persian verbs:]

۱. من هر روز دوستم را ..... (دیدن)

۲. آنها همیشه به اینجا..... (آمدن)

۳. او هیچوقت بموقع به کلاس ..... (آمدن)

۴. شما همیشه دیر ..... (آمدن)

۵. فردا به او ..... (گفتن)

۶. او حالا به مدرسه ..... (رفتن)

۷. ما هر سال در آنجا ..... (کارکردن)

۸. آنها فردا از سفر ..... (برگشتن)

۹. او کتابش را به هیچکس ..... (دادن)

۱۰. هیچ‌کدام از دانشجویان ..... (درس‌خواندن)

۱۱. بچّه‌ها در حیاط ..... (بازی‌کردن)

۳. فعلهای ماضی جمله‌های زیر را به مضارع اخباری تبدیل کنید:

[3. Change the simple past tense into present indicative:]

۱. آن را نمی‌دانست.

۲. اینها را کی خرید؟

۳. ما گفتیم.

۴. کجا رفتید؟

۵. ما را ندیدند.

۶. شما را شناختند.

۷. گوش کردند.

۸. میوه را نخوردند.

۹. خیلی درس نخواندیم.

۱۰. کتابها را نیاوردیم.

۱۱. او یک کتاب نوشت.

۱۲. من یک داستان ترجمه کردم.

۱۳. آنها به دانشگاه نیامدند.

۱۴. دیشب به خانهٔ ما نیامدند.

4. Translate into persian:

[۴. به فارسی ترجمه کنید:]

1. The cat sits under the table.

2. When do you go shopping?

3. When are you at home?

4. Don't you know his name?

5. You ask questions and I will answer.

6. We always speak persian with him.

7. Which one will you buy?

8. Why do you come late and go early?

9. My wife bought 3 kiloes potato and one kilo veal.

10. My father buys a newspaper everyday.

11. Where do you sit? Near the apple tree or far from it?

12. When are they returning from town?

13. We go to school everyday, and there we read and write.

14. Do you understand what I say?

15. Who is teaching you persian?

16. I am learning English these days.

17. He does not go for shopping today.

18. I do not always go there.

19. They do not return from school at three o'clock.

20. He does not buy an umbrella.

* * *

لغات

بخش ۱: لغات درس
Part 1: Vocabulary of the text

friday	روزِ جمعه، جمعه
holiday	روزِ تعطیل، تعطیل
We are in the house.	در خانه‌ایم. = در خانه هستیم.
kitchen	آشپَزخانه
food	غَذا
to cook	پُختن
He/She is cooking.	می‌پَزَد.
yard	حیاط
to play	بازی‌کردن
They are playing.	بازی می‌کنند.
ball	توپ
to have	داشتن
They have	دارَند
sitting room	اتاق نشیمن
***Masnavi* (the name of the most famous book of Moulavi (=Rumi))**	مَثنَوی

Moulavi (= Rumi), one of the greatest Iranian poets and mystics	مُولَوی
poet	شاعِر
great	بزرگ
these days	این‌روزها
cold	سَرد
weather	هَوا
moderate	مُعتَدِل
season of autumn	فصلِ پاییز
guest	مِهمان
our guests	مِهمانهای ما
We have	داریم
Mr. Karimi	آقای کَریمی
Mrs. Karimi	خانم کَریمی
They are small.	کوچک‌اند. = کوچکند.

بخش ۲: لغات دستور زبان

Part 1: Vocabulary of the grammar

tired	خَسته

pretty	زیبا، قَشَنگ
young	جوان
clothes	لِباسها، لباس
still	هنوز
dress	لِباس
ugly	زِشت
fruit	میوه
unripe	نَرسیده، کال
wise	عاقِل، خِرَدمَند
thirsty	تِشنه
hungry	گُرُسنه
brown	قَهوه‌ای
bag	کیف
doctor	دُکتُر، پِزِشک
aunt	عَمّه
uncle	عَمو
street	خیابان

* * *

درس هیجده

امروز روزِ جُمعه است.

در ایران جمعه روز تعطیل است.

ما امروز در خانه‌ایم.

مادر در آشپزخانه غذا می‌پزد.

حسن و مریم در حیاط بازی می‌کنند.

آنها یک توپِ بزرگ دارند.

پدر در اتاق نشیمن است. او کتابِ مَثنَوی می‌خواند.

کتابِ مَثنَوی مالِ شاعرِ بزرگِ ایران مولوی است.

این روزها در ایران فصلِ پاییز است. در تهران هوا سرد نیست. هوا مُعتدل است.

ما امروز مهمان داریم. مهمانهای ما آقای کریمی و خانم کریمی هستند.

آقا و خانم کریمی دو بچّه دارند. بچّه‌های آنها کوچک‌اند.

• پرسش

۱. در ایران کدام روز هفته تعطیل است؟

۲. مادر کجاست؟

۳. حسن و مریم کجا هستند؟

۴. پدر چه کار می‌کند؟

۵. کتاب مثنوی مال کیست؟

۶. مادر چه کار می‌کند؟

۷. هوای تهران در فصل پاییز چطور است؟

۸. کی امروز مهمانِ ماست؟

۹. آیا بچّه‌های آقا و خانم کریمی بزرگند؟

* * *

دستور زبان: Grammar

مُضارعِ اِخباری

بودن: to be ـ داشتن: to have

● بودن:

من در کلاس هستم. = من در کلاسم.	I am in the class.
تو در کلاس هستی. = تو در کلاسی.	You (sing.) are in the class.
او در کلاس است. = او در کلاس است.	He/She is in the class.
ما در کلاس هستیم. = ما در کلاسیم.	We are in the class.
شما در کلاس هستید. = شما در کلاسید.	You are in the class.
آنها در کلاس هستند. = آنها در کلاسند.	They are in the class.

من در کلاسَم	کلاس +	ـَم = هستم	I am
تو در کلاسی.	کلاس +	ی = هستی	You are
او در کلاس است.	کلاس +	است = است	He/She is
ما در کلاسیم.	کلاس +	یم = هستیم	We are
شما در کلاسید.	کلاس +	ید = هستید	You are
آنها در کلاسَند.	کلاس +	ـَند = هستند	They are

Notes:

1. The present stem of «بودن» is «است»; but, this stem is not used except in third person singular.

   In the modern persian, «هست» is generally used for «است» and conjugational endings are added to «هست».

2. The conjugational endings in the present indicative of «بودن» in reality are enclitics and as suffixes joined to the previous word and express a predicative state. Ex.:

I am good.	من خوبَم.
You (sing.) are good.	تو خوبی.
He/She is good.	او خوب است.
We are good.	ما خوبیم.
You are good.	شما خوبید.
They are good.	آنها خوبَند.

3. When the preceding word ends in vowel «ـه/ه» (e = ـِ), the suffixes of «بـــودن» (to be) must be written in the following forms:

I am tired.	من خسته‌ام.	←	آم
You (sing.) are tired.	تو خسته‌ای.	←	ای
He/She is tired.	او خسته است.	←	است
We are tired.	ما خسته‌ایم.	←	ایم
You are tired.	شما خسته‌اید.	←	اید
They are tired.	آنها خسته‌اند.	←	آند

4. When the preceding word ends in «ـا» (ā) and «ـو» (u) and «ی» (i), the suffixes of «بودن» (to be) are written as follows:

I am here.	اینجایم/اینجاآم.
You (sing.) are here.	اینجایی/اینجائی.
He/She is here.	اینجاست.
We are here.	اینجاییم/اینجائیم.
You are here.	اینجایید/اینجائید.
They are here.	اینجایَند/اینجاآند.

I am (a) student.	دانشجویم/دانشجوآم.

You (sing.) are (a) student.	دانشجویی /دانشجوئی.
He/She is (a) student.	دانشجوست.
We are students.	دانشجوییم /دانشجوئیم.
You are students.	دانشجویید /دانشجوئید.
They are students.	دانشجویند /دانشجواند.

I am Iranian.	ایرانیَم /ایرانی‌اَم.
You (sing.) are Iranian.	ایرانیی /ایرانی‌ای.
He/She is Iranian.	ایرانیَست /ایرانی است.
We are Iranians.	ایرانییم /ایرانی‌ایم.
You are Iranians.	ایرانییید /ایرانی‌اید.
They are Iranians.	ایرانیَند /ایرانی‌اند.

5. The negative present indicative of «بودن» (to be) is formed by adding the conjugational endings to «نیست» which it is itself the third person singular negative:

I am not	نیستم
You (sing.) are not	نیستی

He/She/It is not	نیست
We are not	نیستیم
You are not	نیستید
They are not	نیستند

to have: داشتن

ریشهٔ مضارع: دار

I have	دارَم ←	دار + ـَم
You (sing.) have	داری ←	دار + ی
He/She has	دارد ←	دار + ـَد
We have	داریم ←	دار + یم
You have	دارید ←	دار + ید
They have	دارند ←	دار + ـَند

■ Notes:

The present indicative of «داشتن» (to have) is formed by adding the conjugational endings to present stem of «داشتن» like above.

Note that the prefix «می» in the present indicative of «بودن» (to be) and «داشتن» (to have) is dropped.

• تمرین

۱. فعل مضارع اخباری از مصدر «بودن» را مانند مثال بنویسید:

[1. Write the appropriate present indicative of «بودن» as example:]

● من بچّه ..... من بچّه‌ام. / من بچّه هستم. I am child.

۱. ما دانشجو ...

۲. آنها دانشجو ...

۳. خواهر من دانشجو ...

۴. شما دانشجو ...

۵. تو دانشجو ...

۶. من دانشجو ...

۷. ما بچّه ...

۸. آنها بچّه ...

۹. شما بچّه ...

۱۰. او زیبا ...

۱۱. شما زیبا ...

۱۲. تو زیبا ...

۱۳. ما بزرگ ...

۱۴. آنها بزرگ ...

۱۵. شما بزرگ ...

۱۶. من ایرانی ...

۱۷. تو ایرانی ...

۱۸. آنها کُره‌ای ...

۱۹. شما کُره‌ای ...

۲۰. ما در خانه ...

۲۱. تو در خانه ...

۲۲. آنها در خانه ...

۲. فعل مضارع اخباری از مصدر «داشتن» را مانند مثال بنویسید:

[2. Write the appropriate present indicative of «داشتن» as example:]

● تو یک قلم ... : تو یک قلم داری.

۱. ما سه کتاب ...

۲. شما هفت کتاب ...

۳. تو یک کتاب ...

۴. او دو کتاب ...

۵. آنها سه قلم و چهار کتاب ...

۶. من سه قلم و چهار کتاب ...

۷. آنها باغ نَـ ...

۸. ما توپ نَـ ...

۹. او خواهر نَـ ...

۱۰. آنها یک خانه ...امّا ماشین نَـ ...

۱۱. آن زن یک دخترِ کوچک ...امّا پسر نَـ ...

۱۲. خانهٔ ما پنج درخت ...

۱۳. خانهٔ ما باغچه نَـ ...

۱۴. کلاس ما سی صندلی ...

3. Write in Farsi:

[۳. به‌فارسی بنویسید:]

1. It is pretty.

2. I am young.

3. It is bad.

4. Where are you?

5. How is he?

6. How are you?

7. Where am I now?

8. He has a pen.

9. I have two sisters.

10. What is in that brown bag?

11. A dirty dress is very bad.

12. Who is that man?

13. You are always here.

14. They are always there.

15. I am not a doctor, I am a teacher.

16. These clothes are clean.

17. That old woman is still beautiful.

18. We have four guests today.

19. They have a small house.

20. You have an old car.

21. She has three brothers.

22. His mother and father are not old.

23. Where is your house?

24. They are in the school today.

25. Your aunt and uncle are at our house tonight.

26. The name of that street is Enghelāb.

27. They are not in the class.

28. She is in the class.

29. The children are not there.

30. These are not useful books.

* * *

لغات

بخش ۱: لغات متن

Part 1: Vocabulary of the text

tomorrow	فَردا
new	جَدید، تازه، نُو
new house	خانهٔ جَدید
We will go	خواهیم رفت
apartment	آپارتِمان
floor	طَبَقِه
third floor	طَبَقهٔ سوّم
Mr. Jamali	آقای جَمالی
for us	بَرای ما
to find	پیدا کردن
near our house	نزدیکِ خانهٔ ما
real estate agency	بُنگاهِ مُعاملات مِلکی
porter	باربَر

equipment, furniture, house furniture	آثاثیه
to carry, to take	بُردن، حَمل کردن، کشیدن
They are carrying	می‌بَرَند، حَمل می‌کنند
to sell	فُروختن [ریشهٔ مضارع: فروش]
cage	قَفَس
like, as	مِثلِ، مانندِ
to satisfy, to content	راضی‌کردن
glad, happy	خوشحال
They are glad	آنها خوشحالَند
because	چون
to agree	مُوافِق‌بودن
but	اَمّا
kitchen	آشپزخانه

بخش ۲: لغات دستور زبان

Part 2: Vocabulary of the grammar

future	آینده

زمان آینده، زمان مُستَقبَل	future tense
تَعریف‌کردن	to narrate
نِشان‌دادن	to show
فَراموش‌کردن	to forget
شُدن	to become, to get
آموزگار	teacher
دوباره	again
تکرارکردن	to repeat
اَنجام‌دادن	to do
حل‌کردن	to solve

* * *

درس نوزده

ما فردا به یک خانهٔ جدید خواهیم رفت.
خانهٔ جدیدِ ما یک آپارتمان در طبقهٔ سوّم است.
این آپارتمان را آقای جمالی برای ما پیدا کرد.
آقای جمالی نزدیکِ خانهٔ ما بنگاهِ معاملاتِ ملکی دارد.
حالا باربرها اثاثیه‌ها را به خانهٔ جدید می‌برند.
پدرم موافق نبود خانهٔ قدیمی ما را بفروشد و آپارتمان بخرد امّا مادر و مریم او را به این کار راضی کردند.
مریم و احمد خیلی خوشحالند چون آنها در آپارتمان جدید یک اتاق دارند.
حسن خوشحال نیست چون آپارتمان حیاط ندارد.
پدر می‌گوید: آپارتمان مثل قفس است.
من هم آپارتمان را دوست ندارم امّا مادر خوشحال است چون آپارتمان ما یک آشپزخانهٔ بزرگ دارد.

• پرسش

۱. ما فردا به کجا خواهیم رفت؟

۲. خانهٔ جدیدِ ما، در طبقهٔ چندم است؟

۳. آقای جمالی چه کاره است؟

۴. باربرها چه کاری می‌کنند؟

۵. مریم و احمد چرا خوشحالند؟

۶. چرا مادر خوشحال است؟

۷. چرا حسن خوشحال نیست؟

۸. چرا پدر آپارتمان را دوست ندارد؟

۹. آیا شما آپارتمان را دوست دارید؟

* * *

Grammar: دستور زبان

Future: فعل آینده

I will go / I shall go	خواهَم رفت
You (sing.) will go	خواهی رفت
He/She will go	خواهد رفت
We will go	خواهیم رفت
You (pl.) will go	خواهید رفت
They will go	خواهَند رفت

Future Tense of «رفتن» (to go)

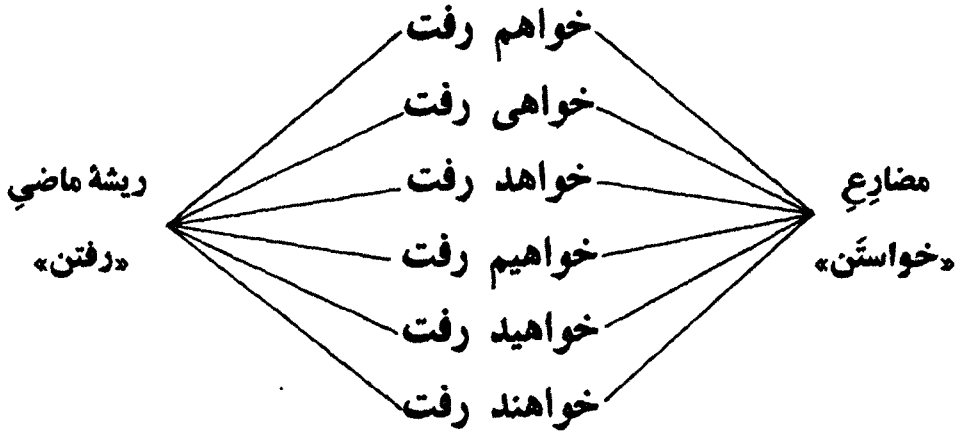

فعل آینده = مضارِعِ «خواستن» + ریشهٔ ماضی فعل

■ Notes:

1. **The future tense is formed by the present indicative of «خواستن» (=to want) without prefix «می», followed by the past stem of verb.**
2. **In ordinary usage, the present indicative is used for the future. Ex.:**

من فردا به اینجا خواهم آمد. = من فردا به اینجا می‌آیم.

3. **In the compound verbs, the auxiliary «خواستن» intervenes *between verbal and unverbal element*. Ex.:**

۱. برگشتن: to go back	۲. کمک‌کردن: to help
برخواهم گشت	کمک خواهم کرد
برخواهی گشت	کمک خواهی کرد
برخواهد گشت	کمک خواهد کرد
برخواهیم گشت	کمک خواهیم کرد
برخواهید گشت	کمک خواهید کرد
برخواهند گشت	کمک خواهند کرد

The negative future tense is formed by prefixing negative particle «نَـ» to the auxiliary. Ex.:

نَـ + خواهم رفت ⟵ نخواهم رفت.

نَـ + برخواهم گشت ⟵ برنخواهم گشت.

نَـ + کمک خواهم کرد ⟵ کمک نخواهم کرد.

• تمرین

۱. فعلهای زیر را در زمان آینده صرف کنید:

[1. Conjugate the following verbs in the future tense:]

۱. خواندن

۲. نوشتن

۳. شنیدن

۴. خوردن

۵. زندگی کردن

۶. فراموش کردن

۲. فعلهای داخل پرانتز را به‌زمان آینده بنویسید:

[2. Put the bracketed verbs into the future tense:]

۱. من فردا به سفر ..... (رفتن)

۲. او امروز به خانهٔ ما ..... (آمدن)

۳. زمستان هوا خیلی سرد ..... (شدن)

۴. تابستان مدرسه‌ها تعطیل ..... (بودن)

۵. ما با آموزگار ..... (صحبت‌کردن)

۶. شما سال آینده پنج کتاب ..... (خواندن)

۷. او کِی شما را دوباره ..... (دیدن)

۸. من درس را دوباره ..... (تکرارکردن)

۹. ما فردا تکلیفهایمان را ..... (انجام‌دادن)

۱۰. ما تمرینها را در کلاس ..... (حل‌کردن)

۱۱. آنها فردا مهمان ..... (داشتن)

۱۲. من امشب دیر ..... (خوابیدن)

۳. فعلهای جمله‌های زیر را به زمان آینده تبدیل کنید و بعد آنها را به انگلیسی ترجمه کنید. مانند مثال:

[3. Change the verbs of the following sentences to the future and then translate them into English, like the example:]

● امروز یک کتاب می‌خرم.

امروز یک کتاب خواهم خرید. **I will buy a book today.**

۱. فردا به دبیرستان می‌روم.

۲. امروز به خانهٔ جدید نمی‌رویم.

۳. داستان را برای ایشان تعریف می‌کنم.

۴. آن‌را به شما نشان نمی‌دهم.

۵. هفتهٔ آینده می‌روند.

۶. آنها لباس گران نمی‌خرند.

۷. ما آن غذا را نمی‌خوریم.

۸. حرفهای مرا فراموش می‌کنید.

۹. تا یک هفتهٔ دیگر برنمی‌گردم.

۱۰. او آنجا کار نمی‌کند.

* * *

لغات

بخش ۱: لغات متن

Part 1: Vocabulary of the text

hungry	گُرُسنه
food, meal	غَذا
to bring	آوَردَن
Bring!	بیاور!
minute	دَقیقه
to wait	صَبرکَردن
Wait!	صَبرکُن!
lunch	ناهار
Chelow Morgh (rice and chicken)	چِلُومُرغ
Chelow Kabab (rice and kabab)	چلوکَباب
roast chopped meat, roast minced meat	کَباب
to make = to cook	دُرُستکَردن = پُختن
Make! = Cook!	درستکُن! = بِپَز!

macaroni	ماکارونی
this very now, just now	هَمین حالا
They ring. (= There is a ring at the door.)	زنگ زدند.
to ring (the bell)	زنگ‌زدن
to open	بازکردن
Open!	بازکُن!
table-cloth	سُفره
to take	بُردن
Take!	بِبَر!
plate	بُشقاب
fork	چَنگال
spoon	قاشُق
to help	کُمک‌کردن
Help!	کُمک کُن!

بخش ۲: لغات دستور زبان

Part 2: Vocabulary of the grammar

imperative	اَمری، اَمر

imperative verb	فعلِ آمر، فعلِ آمری
more	بیشتر
to stay	ماندَن، اِقامَت‌کردن
right there	همان‌جا
right here	همین‌جا
talk, speak, saying	حَرف، سخن، صحبت
cheap	آرزان
to put	گذاشتن
to listen	گوش‌کردن
to lose, to miss	گُم‌کردن
to show	نِشان‌دادن
to hit	زَدن
newspaper	روزنامه
story	داستان، قِصّه
truth	حَقیقَت
cup	فِنجان
coffee	قَهوه
tea	چای، چائی، چایی
example	مِثال

to cry	گِریه کردن
at all	اصلاً، بِهیچوَجه

* * *

درس بیست

احمد: مادر! من گرسنه‌ام. غذا را بیاور!

مادر: چند دقیقه صبر کن!

پرویز: امروز ناهار چی داریم؟

مادر: چلو مرغ.

مریم: مادر! من چلوکباب دوست دارم. فردا چلوکباب درست کن!

حسن: من ماکارونی دوست دارم. امشب ماکارونی بپز!

احمد: پدر کی می‌آید؟ من گرسنه‌ام.

مادر: همین حالا می‌آید.

مریم: زنگ زدند. پدر آمد. احمد برو در را باز کن!

مادر: مریم بیا سفره را ببر!

حسن: من چی را ببرم؟

پرویز: تو بشقابها را بیاور!

پدر: نه! بشقابها را نیاور! تو قاشقها و چنگالها را بیاور!

پرویز: احمد! تو هم کمک کن! قدری آب بیاور!

• پرسش

۱. امروز ناهار چه غذایی داریم؟

۲. مریم چه غذایی را دوست دارد؟

۳. حسن چه غذایی را دوست دارد؟

۴. آیا شما هم با قاشق و چنگال غذا می‌خورید؟

۵. آیا شما هم در خانه ناهار می‌خورید؟

۶. آیا پدر غذا می‌پزد؟

۷. کی گرسنه بود؟

۸. کی ماکارونی دوست دارد؟

۹. آیا شما ماکارونی دوست دارید؟

۱۰. شما ظُهر ساعت چند غذا می‌خورید؟

۱۱. پدر شما شبها زود به خانه می‌آید؟

۱۲. شما چه غذایی دوست دارید؟

* * *

دستور زبان: Grammar

فعل امر: Imperative

مصدر	ریشهٔ مضارع	فعل اَمر	Imperative
□ خواندن	خوان	بِخوان!	Read!
نوشتن	نِویس	بِنویس!	Write!
گُذاشتن	گُذار	بُگذار!	Put!
رفتن	رُو	بُرو!	Go!
□ آوردن	آور	بیاور!	Bring!
اُفتادن	اُفت	بیاُفت!	Fall down!
اَنداختن	اَنداز	بیاَنداز!	Throw!
□ برگشتن	بَرگرد	برگرد!	Go back!
کارکَردن	کارکُن	کارکُن!	Work!

فعل امر Imperative

۱. بِـ + ریشهٔ مضارع (خوان) ← بِخوان

۲. بُـ + ریشهٔ مضارع (رو) ← بُرو

۳. بیـ + ریشهٔ مضارع (آور) ← بیاور

۴. .... + ریشهٔ مضارع (برگرد) ← برگرد

■ Notes:

1. The imperative of simple verb is usually formed by addition of the prefix «بِـ» to the present stem.
2. When the present stem beginning with the syllable by «o» or «ow», the imperative prefix changes to «بُـ».
3. When the present stem beginning with the vowels «آ», «اَ» and «اُ», the imperative prefix becomes «بیـ».
4. The imperative of most compound verbs is formed without prefix.
5. The plural imperative takes the conjugational ending. Ex.:

Read! (sing.)	بخوان! = تو بخوان!
Read! (pl.)	بخوانید! = شما بخوانید!
Come! (sing.)	بیا! = تو بیا!
Come! (pl.)	بیایید! = شما بیایید!

6. The negative imperative is formed by negative prefix «نَـ» which is added to present stem, replacing the imperative prefix «بِـ». Ex.:

Do not read! (sing.)	نَخوان!

Do not read! (pl.)	نَخوانید!
Do not go! (sing.)	نَرو!
Do not go! (pl.)	نَروید!
Do not bring! (sing.)	نَیاور!
Do not bring! (pl.)	نَیاورید!
Do not work! (sing.)	کار نَکن!
Do not work! (pl.)	کار نکنید!

☐ Execption:

(a) The imperative of «بـــودن» (=to be) is formed from present stem «باش»* which never takes the imperative prefix:

باش! Be! (sing.)

باشید! Be! (pl.)

(b) The imperative of «داشتن» (=to have) is formed from the past participle of «داشـتن» and the imperative of «بودن».

➲ past participle of «داشتن» ⟶ داشته

➲ imperative of «بودن» ⟶ باش

*. This form is another present stem of «بودن».

داشته + باش = داشته باش
داشته + باشید = داشته باشید

این را داشته باش! Hold this!

این نکته را درنظر داشته باشید! Keep this point in mind!

• تمرین

۱. فعلِ امرِ مفرد و جمع را از مصدرهای زیر مُعیّن کنید؛ مانند مثال:

[1. Give both the singular and the plural imperative of the following infinitives, like the example:]

● مثال:

کتاب را (خریدن) : کتاب را بِخَر! □ کتاب را بخرید!

۱. سه‌روز بیشتر (نماندن)

۲. کتابش را همان‌جا (گذاشتن)

۳. حرفهای مرا (گوش‌کردن)

۴. اینها را ارزان (نفروختن)

۵. خود را (شناختن)

۶. همیشه فارسی (صحبت‌کردن)

۷. این را (گم نکردن)

۸. آنها را به من (نشان‌دادن)

۹. به سؤالم (جواب‌دادن)

۱۰. با ما (حرف‌زدن)

۱۱. برادرت را (نزدن)

۱۲. حرفهایش را (فهمیدن)

۱۳. او را خیلی (دوست‌داشتن)

۱۴. روزنامه را همین‌جا (گذاشتن)

۱۵. صندلی را (آوردن)

۱۶. فردا به خانهٔ ما (آمدن)

۱۷. توپ را (انداختن)

۱۸. این شعر را برای آنها (خواندن)

۱۹. این عکس را (دیدن)

۲۰. دو ساعت اینجا (بودن)

2. Translate into persian:

[۲. به‌فارسی ترجمه کنید:]

1. Please tell (pl.) me the story!

2. Always tell (sing.) the truth!

3. Sit on this chair!

4. Eat (sing.) your food with spoon and fork!

5. Please give (pl.) me your plate!

6. Please give (pl.) me a cup of coffee!

7. Be a man, don't cry!

8. Have your tea ten minutes later!

9. Please give him a small glass of tea!

10. Keep this point in mind!

11. Always be (pl.) happy!

12. Don't like them at all, because they aren't good!

13. Please wash your hands!

14. please put your book on your desk!

15. Please bring some flowers to your friend!

* * *

لغات

بخش ۱: لغات متن

Part 1: Vocabulary of the text

Azadi square	مِیدان آزادی
office, administration	اِداره
classmate	هَمکلاس
athletics, sport	وَرزِش
to be interested in	عَلاقه‌داشتن به، علاقه‌مندبودن به
afternoon	عَصر
after	بَعد از
to be finished, come to an end	تَمام‌شدن
(game of) football	فوتبال
to play	بازی‌کردن
course of high school	دُورِهٔ دبیرستان
to finish	تمام‌کردن
later	دیرتر

post office	ادارهٔ پُست، پُستخانه
to be employed	اِستخدام‌شدن
last	گُذَشته
everyday	هَر روز
We were going	می‌رفتیم
summer vacation	تَعطیلاتِ تابستان
club	باشگاه = باشگاهِ وَرزشی
volley-ball	والیبال
tennis	تِنیس
intimate	صَمیمی
meeting	دیدار، دیدن
about	دَربارِهٔ
remembrances	خاطِرات
remembrance	خاطره

بخش ۲: لغات دستور زبان

Part 2: Vocabulary of the grammar

continuous past	ماضیِ استِمراری

to walk	گَردِش کَردن
He was walking	گردش می‌کرد
to fly	پَریدن
He was flying	می‌پرید
sparrow	گُنجِشک
I was going	من داشتم می‌رفتم = من می‌رفتم
never	هیچ‌وقت، هَرگز
when	وَقتی، وقتی‌که
midnight	نیمه‌شب، نیمشب
every week	هَر هَفته
last	گُذَشته
last year	سالِ گذشته
the day before yesterday	پَریروز
cinema, picture	سینما
short story	داستانِ کوتاه، قِصّه
to telephone	تِلِفُن کردن
to have	خوردن، صَرف کردن
fiance	نامزَد
to get up	بیدارشدن

to shine	دَرخشیدن
to leave	تَرک‌کردن، حَرَکَت‌کردن (از)
to fall down	اُفتادن، به‌زمین‌خوردن
while	هنگامی که، درحالیکه
to run	دَویدن
of, about	دربارهٔ
something else	چیزی دیگر، چیز دیگری
all time	تمام مُدّت
to invite	دَعوَت‌کردن
party	مِهمانی
to go out	خارِج‌شدن، بیرون‌رفتن
to arrive	وارِدشدن
to pass, to cross	عُبورکردن
soon	بِزودی
graduate	فارِغُ‌التّحصیل *(fāreghottahsil)*

* * *

درس بیست‌و یک

دیروز ناصر را در میدان آزادی دیدم. او به اداره می‌رفت. ناصر از دوستان قدیم من است. من و ناصر در دبیرستان همکلاس بودیم. او به ورزش خیلی علاقه داشت. هر روز عصر، بعد از تمام‌شدن درس، فوتبال بازی می‌کرد. ناصر خوب درس نمی‌خواند. او دورهٔ دبیرستان را یکسال دیرتر تمام کرد. بعد از دبیرستان، در ادارهٔ پست استخدام شد. در سالهای گذشته، من و ناصر هر روز باهم به دبیرستان می‌رفتیم. در تعطیلات تابستان، ناصر معمولاً به باشگاه می‌رفت و فوتبال و والیبال و تنیس بازی می‌کرد.

ناصر از دوستان صمیمی من است. در تابستان گذشته، هر هفته به دیدارِ او می‌رفتم و گاهی دربارهٔ خاطرات گذشته صحبت می‌کردیم.

• پرسش

۱. من و ناصر در کجا همکلاس بودیم؟

۲. ناصر به چی خیلی علاقه داشت؟

۳. ناصر هر روز عصر چه کار می‌کرد؟

۴. در تعطیلات تابستان ناصر چه کار می‌کرد؟

۵. ناصر در کجا استخدام شد؟

۶. من کِی به دیدار ناصر می‌رفتم؟

۷. من و ناصر دربارهٔ چه صحبت می‌کردیم؟

۸. ناصر را دیروز در کجا دیدم؟

۹. ناصر دیروز به کجا می‌رفت؟

* * *

Grammar:دستور زبان

Continuous past:ماضی استمراری

● Continuous past	● ماضی استمراری	● ماضی ساده
I was going / I used to go	می‌رفتم	رفتم
You (sing.) were going / You...	می‌رفتی	رفتی
He was going / He...	می‌رفت	رفت
We were going / We...	می‌رفتیم	رفتیم
You were going / You...	می‌رفتید	رفتید
They were going / They...	می‌رفتند	رفتند

ماضی استمراری = می + ماضی ساده

■ Notes:

1. Continuous past is formed by prefixing the particle «می» to the simple past. The verbs of «بودن» and «داشتن» do

not take prefix «می».

2. In the compound verbs, the continuous particle «مـــی» takes its place at the beginning of verbal element. Ex.:

می + کار کردم ⟵ کار می‌کردم

می + گردش کردند ⟵ گردش می‌کردند

3. The continuous past is used:

(a) To convey a habitual action. Ex.:

I used to go to Iran every year. هرسال به ایران می‌رفتم.

We used to live there. در آنجا زندگی می‌کردیم.

(b) To convey an action as being still in progress. Ex.:

دیروز او را دیدم. او در خیابان گردش می‌کرد.

I saw him yesterday. He was walking in the street.

روزی گُنجشکی در باغ می‌پرید.

One day a sparrow was flying in the garden.

We were working yesterday. دیروز کار می‌کردیم.

4. In the colloquial language, the progressive action is conveyed by the use of the simple past of «داشتن» (=to have) in connection with the appropriate form of the continuous past. Ex.:

I was going.	(من) داشتم می‌رفتم.
You (sing.) were going.	(تو) داشتی می‌رفتی.
He was going.	(او) داشت می‌رفت.
We were going.	(ما) داشتیم می‌رفتیم.
You were going.	(شما) داشتید می‌رفتید.
They were going.	(آنها) داشتند می‌رفتند.

5. The negative past continuous is formed by prefixing negative particle to the continuous particle. Ex.:

نِـ* + می‌رفتم ⟵ نِمی‌رفتم

نِـ + می‌رفتی ⟵ نِمی‌رفتی

نِـ + زندگی می‌کردیم ⟵ زندگی نِمی‌کردیم

*. The negative particle «نَـ» when followed by «می», changes to «نِـ».

• تمرین

۱. جمله‌های زیر را با فعلهای ماضی استمراری کامل کنید:

[1. Complete the following sentences with continuous past:]

۱. من سال گذشته هر روز او را در دانشگاه ... (دیدن)

۲. او هر هفته به خانهٔ ما ... (آمدن)

۳. آنها معمولاً دیر غذا ... (خوردن)

۴. حسن ماه گذشته هر روز دیر به دانشگاه ... (رفتن)

۵. او همیشه به ما ... (کمک‌کردن)

۶. آن دانشجو همیشه دیر ... و زود ... (آمدن، رفتن)

۷. وقتی او را دیدم ... کتاب ... (خواندن)

۸. هر روز یک ساعت آنجا ... (ماندن)

۹. او در دورهٔ دبیرستان خیلی خوب درس ... (خواندن)

۱۰. سال گذشته مدّت یک ماه در ده ... (زندگی‌کردن)

۱۱. هفتهٔ گذشته او هر شب ساعت یک بعد از نیمه‌شب ... (خوابیدن)

۱۲. آنها در سالهای پیش هفته‌ای یکبار به منزل ما ... (آمدن)

۱۳. آنها هر سال، مدّت یک ماه در روستا ... (استراحت‌کردن)

۱۴. وقتی شما آمدید ما ... (صحبت‌کردن)

۱۵. وقتی که او صحبت می‌کرد، من ... (گوش‌کردن)

۱۶. او هیچوقت بموقع به خانه ... (برگشتن)

۱۷. او هرگز با همکلاسیهایش ... (بازی‌کردن)

۱۸. ما دیروز آنجا ... (کارکردن)

۱۹. ما از صبح تا شب آنجا ... (بودن)

۲۰. آنها هفتهٔ گذشته هر روز در خانه ... (بودن)

۲۱. ماه گذشته هر هفته مهمان ... (داشتن)

۲۲. وقتی به خانه برگشت ما ... درس ... (نوشتن)

2. Translate into persian:

[۲. به‌فارسی ترجمه کنید:]

1. I was going to school.

2. I used to go to school everyday.

3. He was studying persian.

4. He used to study persian.

5. They were reading books yesterday.

6. We used to live there.

7. We weren't working yesterday.

8. I was reading your letter.

9. He used to go to cinema every three weeks.

10. She used to write a short story every two months.

11. They were eating lunch, when I saw them.

12. When you telephoned, I was having dinner.

13. She was talking with her fiance, when I saw her.

14. When I got up this morning, the sun was shining.

15. It was raining when I left home this morning.

16. I was studying my persian lesson last night when they came.

17. The boy fell down while he was running.

18. He thought of something else all the time you were talking.

۳. جمله‌های زیر را با فعلهای مناسب کامل کنید:

[3. Compelete the following sentences with appropriate verbs:]

۱. او سال گذشته هر ماه یک کتاب ...

۲. ما سه‌سال در آنجا ...

۳. او سال آینده فارغ‌التّحصیل ...

۴. دو هفتهٔ دیگر به مسافرت ...

۵. آنها سال گذشته هفته‌ای ده‌ساعت درس ...

۶. چرا دیروز شما به خانهٔ ما ...

۷. او دو روز پیش همه را به مهمانی ...

۸. فکر می‌کنم فردا هوا آفتابی ...

۹. فکر می‌کنم امسال او از امتحان ...

۱۰. یکشنبهٔ آینده به گردش ...

۱۱. من پاییز را بیشتر از بهار ...

۱۲. آنها پریروز ساعت سه به تهران ...

۱۳. او همیشه دیر به کلاس ...

۱۴. او هیچوقت تکالیف خود را ...

۱۵. آنها هرگز از کلاس ...

۱۶. لطفاً کتابتان را به من ...

۱۷. لطفاً درِ اتاق را ...

۱۸. خواهش می‌کنم پنجره را ...

۱۹. وقتی او را دیدم، غذا...

۲۰. وقتی از خیابان ... او را دیدم

۲۱. وقتی از خانه خارج شدم، خورشید ...

۲۲. تعطیلات زمستانی بزودی ...

* * *

بخش سوم

PART 3

لغات

روباه	fox
کلاغ	crow
پَنیر	cheese
بُلَند	tall
تَصمیم‌گرفتن	to decide, to take a decision
با، به‌وَسیلهٔ	by
پَروازکردن	to fly
بدست‌آوردن	to obtain
تَمَلُّق‌گفتن (از)، چاپلوسی‌کردن	to flatter
شُروع‌کردن	to begin
بَه‌بَه!	Well done!, Bravo!, Excellent indeed!
پَرَنده	bird

beautiful	زیبا، قَشنگ
glossy	بَرّاق، درَخشان
to exclaim, to cry	فَریادزدن، فریادکردن
voice	صِدا
your voice	صدایت، صدای تو
equal to	به ... ، برابر با، مساوی با
beauty	زیبایی = زیبائی
feather	پَر
to deserve	سَزاواربودن، شایسته‌بودن
to call	خواندن، نامیدن
king	شاه
highly, very	بسیار، خیلی
to be pleased	خوشحال‌شدن، خُشنودشدن
to crow	غارغارکردن
to fall	اُفتادن
as soon as, just as	همینکه
cunning	حیله‌گر، زیرَک

quickly	بِسُرعَت
to pick up	بَرداشتن

* * *

What a beautiful bird!	● چه پرندهٔ زیبایی!
What glossy feathers!	● چه پَرهای برّاقی!

Exclamative sentence : جملهٔ تعجّبی

How good!	چه‌خوب!
What a house!	چه خانه‌ای!
What a beautiful house!	چه خانهٔ زیبایی!
How good!	عَجَب خوب!
What a house!	عجب خانه‌ای!
Wha a beautiful house!	عجب خانهٔ زیبایی!

■ Notes:

The Exclamative is formed by the word «چـه» (=what) or

«عَـجَب» (=wonder) is followed by an adjective, noun and noun+adjective.

When the noun and noun+adjective come after «چه» or «عَجَب», an «ی» (=i) is added to them.

* * *

۱. روباه و کلاغ

کلاغی تکّه‌ای پنیر دید. آن را برداشت و به‌سویِ درختِ بلندی پرواز کرد. روباهی او را دید و تصمیم گرفت آن پنیر را بدست بیاورد.

روباه به‌زیر درخت آمد و شروع به تملّق‌گفتن از کلاغ کرد. او از زیرِ درخت فریاد زد: «بَه‌بَه! چه پرندهٔ زیبایی! چه پرهای برّاقی! اگر صدایت هم به زیبایی پرهایت باشد، سزاوار است که ترا شاهِ پرندگان بخوانند.» کلاغ از حرفهایِ روباه بسیار خوشحال شد و دَهانش را باز کرد تا غارغار کند. اما همینکه دهانش را باز کرد، تکّهٔ پنیر از دهان او به‌زیرِ درخت افتاد. روباهِ حیله‌گر آن را برداشت و بسرعت فرار کرد.

* * *

• پرسش

۱. کلاغ چه دید؟

۲. کلاغ به کجا پرواز کرد؟

۳. چرا روباه از کلاغ تملّق گفت؟

۴. روباه چطور از کلاغ تملّق گفت؟

۵. چرا کلاغ دهانش را باز کرد؟

۶. پرهای کلاغ چه رنگی است؟

۷. آیا کلاغ پرندهٔ زیبایی است؟

۸. آیا کلاغ پرندهٔ حیله‌گری است؟

۹. آیا روباه حیوان حیله‌گری است؟

۱۰. چرا کلاغ از حرفهای روباه خوشحال شد؟

• تمرین

۱. با هریک از کلمات زیر یک جمله بسازید:

۱. درخت:

۲. پرنده:

۳. دهان:

۴. زیبا:

۵. حیله‌گر:

۶. چطور:

۷. پرواز کرد:

۸. سزاوار است:

۹. فریاد کرد:

۱۰. تصمیم گرفتم:

۲. فعلهای ساده و مرکّب را در درس ۱ پیدا کنید.

دستور زبان

Prepositions : حروفِ اضافه

Preposition : حرفِ اضافه

He came home from school.	او از مدرسه به خانه آمد.
I went (to) home with my father.	من با پدرم به خانه رفتم.
My brother bought a book for me.	برادرم یک کتاب برایِ من خرید.
They work in the factory.	آنها در کارخانه کار می‌کنند.
Ali's pen is on the table.	قلم علی رویِ میز است.

■ Notes:

1. The simple prepositions are as follows:

from	از

with	با
on	بَر
to, with	به
in, into	دَر
for	برايِ
on, over	رويِ
under	زيرِ
on, over	بالايِ
as far as, up to, until	تا

2. In addition to simple prepositions, there are a great number of prepositional phrases which fall into two main categories:

   (a) The prepositional phrases which consist of a noun or adverb preceded by a preposition and fallowed by the *«kasreye ezāfe»*(= ـِ:كسرهٔ اضافه):

between, among	در بینِ / بینِ
between, among	درمیانِ / میانِ
behind	در پسِ / پسِ
behind	در پشتِ / پشتِ
in front of	در جلوِ / جلوِ
beside	در پهلویِ / پهلویِ
in front of, with	در پیشِ / پیشِ
on, over	برویِ / رویِ
on, over	برسَرِ / سرِ
instead of	بجایِ / جایِ
instead of	بعوضِ / عوضِ
by, by means of	به‌وسیلهٔ
because of	به‌واسطهٔ*

(b) A few of these prepositional phrases consist of an adverb or adjective followed by a simple preposition:

*. The preposition بـ / به، بر، در are often omitted from most of the prepositional phrases in the written, and always in the spoken language.

بعد از	**after**
پس از	**after**
پیش از	**before**
قبل از	**before**
غیر از	**except**
راجع به	**regarding, concerning**

* * *

لغات

روزی، یک‌روز، زمانی	**once**
سَگ	**dog**
طَمَعکار، حَریص	**greedy, covetous**
تِکّه، قِطعه	**piece**
گوشت	**meat**
دُکّان	**shop**
قَصّاب	**butcher**
رُبودن، دزدیدن	**to steal**
فرارکردن	**to run away**
پُل	**bridge**
روی، بالایِ	**over**
گُذشتن، عُبورکردن	**to cross**
جوی، نَهر	**stream**

عَکس، تصویر	picture, image
مالِ خودش، خودش	its own
خیال‌کردن، تصوّرکردن	to imagine
دٰهان	mouth
برزمین‌گذاشتن، انداختن	to put down
پَریدن، جَهیدن	to jump
در، داخِلِ	in
شِناکردن	to swim
بیرون‌آمدن، خارج‌شدن	to get out
پیداکردن، یافتن	to find
طَمَع‌کردن	to covet

* * *

۲. سگ طمعکار

روزی سگی تکّه‌ای گوشت از یک دکّانِ قصّابی ربود و فرار کرد. در راه به پلی رسید. وقتی از روی پل می‌گذشت، عکسِ خودش را در آب دید. خیال کرد که سگ دیگری است که او هم تکّه‌ای گوشت در دهان دارد. طمع کرد که آن تکّه گوشت را هم بدست بیاورد. سگ تکّه گوشت خودش را برروی پل انداخت و در آب پرید. امّا در آب سگ دیگری نبود. سگ شنا کرد و از آب بیرون آمد تا تکّه گوشت خودش را از روی پل بردارد. امّا آن را هم پیدا نکرد چون سگ دیگری آن را پیدا کرده بود و گریخته بود.

• پرسش

۱. سگ از دکّان قصّابی چه ربود؟

۲. سگ از کجا گذشت؟

۳. سگ در آب چی دید؟

۴. سگ چه خیال کرد؟

۵. چرا سگ در آب پرید؟

۶. سگ چطور از نهر بیرون آمد؟

۷. آیا سگ تکّه گوشت خودش را روی پل پیدا کرد؟

۸. آیا «طمعکاری» صفت خوبی است؟

۹. قصّاب چی می‌فروشد؟

۱۰. نتیجهٔ اخلاقی این داستان چیست؟

• تمرین

۱. با هرکدام از کلمات زیر یک جمله بسازید:

۱. قصّاب:

۲. پُل:

۳. طمعکار:

۴. شنا کردند:

۵. پیدا کردم:

۶. فرار کرد:

۷. پرید:

۸. رسیدی:

۹. عکس:

۱۰. کتاب خودتان:

۲. الف - فعلهای ماضی ساده را در درس ۲ پیدا کنید:

ب - حروف اضافه را در درسهای ۱ و ۲ پیدا کنید.

* * *

دستور زبان

قید: Adverb

جمله	قید	Adverb
او آمد.	—	—
او دیروز آمد.	دیروز	yesterday
او نشست.	—	—
او آنجا نشست.	آنجا	there
او رفت.	—	—
او آهسته رفت.	آهسته	slowly
او برگشته است.	—	—
او هنوز برنگشته است.	هنوز	yet
او غذا خورد.	—	—
او خیلی غذا خورد.	خیلی	very, much
او یک کتاب دارد.	—	—

او فقط یک کتاب دارد.	فقط	only
او خوانندهٔ خوبی است.	—	—
او خوانندهٔ خوبی نیز هست.	نیز	too, also
اتاق پاکیزه بنظر می‌رسد.	—	—
اتاق نسبتاً پاکیزه بنظر می‌رسد.	نسبتاً	rather, fairly
او دیر می‌آید.	دیر	late
او معمولاً دیر می‌آید.	معمولاً	generally
او مطمئناً نمی‌آید.	مطمئناً	certainly
او عاقلانه صحبت می‌کند.	عاقلانه	wisely
ساعت درحدودِ پنج است.	درحدودِ	about

■ Notes:

1. The adverb describes verb, adjective and another adverb.

Ex.:

او آهسته صحبت می‌کند.	He speaks slowly.
این قلم خیلی خوب است.	This pen is very good.

او بسیار دیر آمد. He came very late.

2. The adverbs such as «حالا/اکنون» (=now), «فردا» (= tomorrow), «کِـــــی» (=when) are rare in persian. The function of adverbs being assumed by:

(a) adjective. Ex.:

الف - صفت

او زیباست. صفت : beautiful:

زیبا

او زیبا بازی می‌کند. قید : beautifully:

آن قلم خوب است. صفت : good:

خوب

آن قلم خوب می‌نویسد. قید : well:

(b) noun. Ex.:

ب - اسم

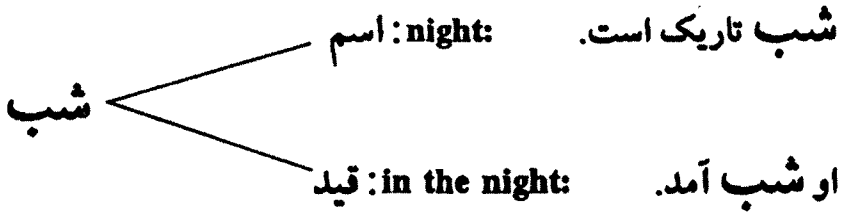

(c) The suffix «ـانه» (= *āne*) which is added to both nouns and adjectives, usually has adverbial sense. Ex.:

unfortunately	مُتأسّفانه
wisely	عاقلانه
friendly	دوستانه

(d) Arabic nouns or adjectives with tanvin «اً». Ex.:

recently	اَخیراً
approximately	تَقریباً
completely	کاملاً

for example	مَثلاً
specially	مَخصوصاً

3. The persian adverbs or parts of speech used as such fall into the following main categories:

(a) Adverbs of place	الف - قیدِ مَکان
there	آنجا
here	اینجا
above, up	بالا
down	پایین
behind	پُشت، پس، عَقَب
in front, forward	جِلُو، پیش
far	دور
near	نزدیک
outside, out	بیرون، خارج
inside	داخِل، تو، در

everywhere	هَمه‌جا
.....	.....

(b) Adverbs of time	ب - قیدِ زمان
then	آنگاه، آنوقت، پَس
now	اَکنون، حالا
today	اِمروز
tonight	اِمشب
last night	دیشب
the night before last	پَریشب
yesterday	دیروز
the day before yesterday	پَریروز
this year	اِمسال
the year before last	پیرارسال
before	قَبل، پیش
after	بَعد، پَس
formerly	سابِقاً، قبل از این

immediately	فُوراً
sometimes	گاهی
always	هَمیشه، هَمواره
still, yet	هَنوز
unexpectedly, suddenly	ناگاه، ناگهان
never (it is used with negative verb in persian language)	هَرگِز (در زبان فارسی، با فعل منفی بکارمی‌رود.)
.....	.....

ج - قید مقدار و مقایسه

(c) Adverbs of quantity and comparison

little	کَم، اَندَک
much, very	زیاد، بسیار
at least	اَقَلّاً
so much, very much	چندان
only	تنها، فقط
even	حَتّی (*hattā*)

thus	آنطور، اینطور
.....	.....

د - قید نَفی و اثبات

(d) Adverbs of affirmation and negation

yes	آری، بَلی [in spoken form: آره، بَله]
no, not	خِیر، نَخیر، نه

4. In addition to these adverbs, sometimes adverbial phrases are used as adverbs. Ex.:

not long afterwards	کمی بعد از آن
just then	درست در همان وقت

• تمرین

جاهای خالی را با قیدهای مناسب پر کنید:

[Fill in the blanks with appropriate adverbs:]

۱. ... او به دانشگاه نمی‌آید.

۲. او ... دیر به کلاس می‌آید.

۳. در تابستان هوا ... گرم است.

۴. این دانشجو ... درس نمی‌خواند.

۵. آن پیرمرد ... راه می‌رود.

۶. او ... یک خواهر دارد.

۷. خانهٔ ما به دانشگاه ... است.

۸. من ... او را می‌شناسم.

۹. او ... از سفر برنگشته است.

۱۰. من ... او را ندیده‌ام.

۱۱. پدرم ... از من به خانه آمد.

۱۲. من ... از پدرم به خانه رسیدم.

۱۳. آنها ... از کلاس بیرون رفتند.

۱۴. او ... یک کلمه حرف نزد.

۱۵. ... آنکه او بیاید من رفتم.

۱۶. من ... شما می‌آیم.

۱۷. با او ... صحبت نکنید.

۱۸. صندلی ... شماست.

۱۹. ... بلند صحبت نکنید.

۲۰. ... هوا ابری شد و باران آمد.

لغات

lion	شیر
mouse	موش
to sleep	خوابیدن
forest	جَنگل
suddenly	ناگَهان
across	ازرویِ، درطولِ
nose	بینی
to wake up	بیدارکردن
to become	شدن، گردیدن
angry	خَشمگین، عَصَبانی
paw	پَنجه
to catch	گِرِفتن، گِرِفتارکردن

to want	خواستن
to kill	کُشتن
life	جان، زندگی، حَیات
hard, intense, severe	شدید، سخت
hard, severely, vigorously	بشدّت، شدیداً
to beg	لابه کردن، زاری‌کردن، التماس‌کردن
save, rescue	نِجات، خلاصی، رهایی
He felt pity him.	دِلَش به حال او سوخت.
to let go	رها کردن
not long afterwards	کمی بعد از آن، اَندَک زمانی بعد
net	دام، تور
to roar	غُرّیدن، غُرّش‌کردن
to struggle	تلاش‌کردن، تَقَلّا کردن
to save, to rescue	خلاص‌کردن، رها کردن
effort	کوشش، سعی
in vain	بیهوده، بیفایده
just then	دُرُست در همان‌وقت

to happen	اِتّفاق‌افتادن، واقع‌شدن
at once	فُوراً، بِلافاصله، بیدِرنگ
to start	شُروع‌کردن
to gnaw	جَویدن
rope	بَند، ریسمان، طناب

* * *

A Grammatical Point

Suffix: پسوند

anger: خشم

grief, sorrow: غم

	اسم	پسوند	صفت	
angry	خشم	+ گین	= خشمگین	
angry	خشم	+ ناک	= خشمناک	

sorry, sad	غم + گین = غمگین
sorry, sad	غم + ناک = غمناک

adjective	suffix	noun
اسم	+ گین =	صفت
اسم	+ ناک =	صفت

Note:

The suffixes «گین» and «ناک» are used in formation of adjectives from some of the nouns. Some of the most famous of these adjectives are as follows.:

painful	درد + ناک ← دردناک
damp, moist, musty	نَم + ناک ← نمناک
shamefaced, ashamed	شَرم + ناک ← شرمناک
shamefaced, ashamed	شَرم + گین ← شرمگین
dreadful	سَهم + گین ← سهمگین
dreadful	سهم + ناک ← سهمناک

* * *

۳. شیر و موش

شیری در جنگلی خوابیده بود. ناگهان موش کوچکی ازروی بینی او دوید و او را از خواب بیدار کرد. شیر خیلی خشمگین شد. موش را درمیان پنجه‌اش گرفت و خواست او را بُکُشد. اَمّا موش برایِ نجاتِ جانش بشدّت لابه کرد. شیر دِلَش به‌حال او سوخت و او را رها کرد. کمی بعد از آن، شیر در دامِ یک شکارچی گرفتار شد. شیر با صدایِ بُلند می‌غُرّید و تلاش می‌کرد تا خود را از دام خلاص کند. امّا تمام کوششهایِ او برایِ رهایی بیهوده بود. دُرُست همان‌وقت موش کوچکی آمد و دید که چه اتّفاق افتاده است. موش فوراً شروع به جویدن بندهای دام کرد و در زمانی کوتاه شیر را از دام آزاد کرد.

• پرسش

۱. شیر در کجا خوابیده بود؟

۲. موش چطور شیر را از خواب بیدار کرد؟

۳. موش چرا لابه کرد؟

۴. چرا شیر موش را رها کرد؟

۵. شیر کجا گرفتار شد؟

۶. شیر چرا می‌غرّید و تلاش می‌کرد؟

۷. چرا کوششهای شیر برای رهایی بیهوده بود؟

۸. موش چگونه شیر را نجات داد؟

۹. چرا موش به شیر کمک کرد؟

• تمرین

۱. با هرکدام از کلمات زیر یک جمله بسازید:

ناگهان:

پنجه:

شکارچی:

فوراً:

در زمانی کوتاه:

جوید:

لابه کرد:

درست همان وقت:

دلم به حال او سوخت:

۲. در درسهای ۱ و ۲ و ۳ قیدها را پیدا کنید.

دستور زبان

مَفعولِ مُستَقیم ـ مَفعولِ غیر مُستَقیم
Indirect object - Direct object

I bought that book.	آن کتاب را خریدم.
I saw my friend.	دوستم را دیدم.
Where did you see her?	او را کجا دیدید؟
I found Ali's pen.	قلم علی را پیدا کردم.
Ali went home with Hasan.	علی با حسن به خانه رفت.
I took this pen from him.	این قلم را از او گرفتم.
He came here by bus.	او با اتوبوس به اینجا آمد.

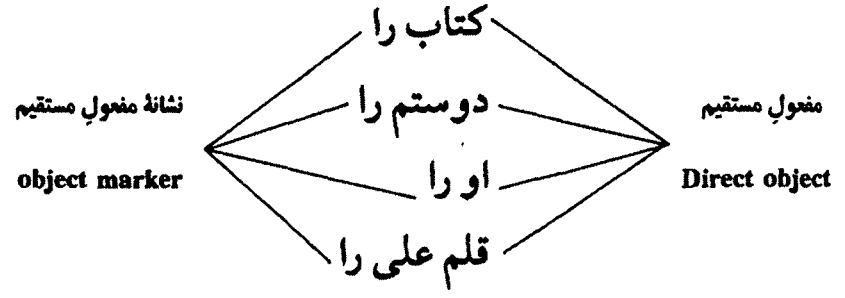

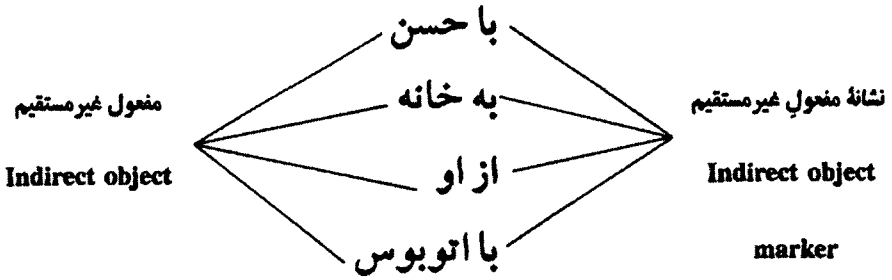

■ Notes:

1. The direct object is usually followed by the particle «را» which is as object marker. This particle marks direct objects that are difinite. The indefinite direct objects does not usually take «را». Ex.:

I read a book.	کتابی خواندم.
I did not hear a sound.	صدایی نشنیدم.
They bought a house.	آنها خانه‌ای خریدند.

2. If the direct object consists of two or more nouns connected by «وَ» (=and) or if it is connected by the «ـِ» (*kasreye ezāfe*) with a following noun or pronoun or adjective, the «را» is placed at the end of the whole phrase. Ex.:

من کتاب و قلم و دفتر را خریدم.

او خواهر و برادرش را دید.

آنها موزهٔ شهر را تماشا کردند.

ما دوستِ او را ملاقات کردیم.

من گلهایِ سرخ را دوست دارم.

3. The indirect object is always preceded by a preposition.

The indirect object is also named «verb complement» (مُتَمِّمِ فعل) in persian grammar.

* * *

لغات

wolf	گُرگ
hungry	گُرُسنه
evening	غُروب
in the evening	هَنگامِ غروب
bank	کنار، ساحِل
river	رودخانه، رود
to arrive, to come	رِسیدن
lamb	بَره، بَرّه
below, down	پایین، پائین
to drink	خوردنِ (آب)، نوشیدن
to dirty	کَثیف‌کردن
I beg your pardon	مَعذِرَت می‌خواهم، ببخشید!

آمدنِ (آب)، جاری‌بودن	to run
خواندن، نامیدن	to call
دُزد	thief
هفتهٔ گذشته، هفتهٔ قبل	last week
جواب‌دادن	to reply
دو سال پیش	two years ago
مُردَن، فوت‌کردن	to die
پَس، بنابراین	then
لابُد	certainly
تُوهین‌کردن	to insult, to disgrace
با خشم، با عَصَبانیّت	angrily
فریادزدن، فریادکشیدن	to cry
صرف‌کردن (غذا)، خوردن	to have (food)
پاره‌پاره‌کردن	to tear...to piece
به من چه مربوط است!؟	I don't care. / It does not concern me.
بی‌ادب	impolite

* * *

A Grammatical Point

Prefix: پیشوند

politeness :ادب

literacy :سواد

consciousness :هوش

پیشوند	اسم	صفت	
با	+ ادب	= باادب	polite
بی	+ ادب	= بی‌ادب	impolite
با	+ سواد	= باسواد	literate
بی	+ سواد	= بی‌سواد	illiterate
با	+ هوش	= باهوش	conscious
بی	+ هوش	= بی‌هوش	unconscious

adjective	noun	prefix
صفت =	اسم +	با
صفت =	اسم +	بی

■ Note:

Many compound adjectives are formed by prefixes «با» (=with) and «بـی» (=without) which are added to noun. These compounds may be used as an adverb. Ex.:

باخشم، باعصبانیت : **angrily**

باادب : **politely**

بافکر : **thoughtful**

باهوش : **intelligent**

بی‌فایده : **useless**

بی‌مُبالات/بی‌دقّت : **careless**

بی‌شرم/بیشرم : **shameless**

* * *

۴. گرگ و بره

گرگ گرسنه‌ای هنگام غروب به کنار رودخانه‌ای رسید. در آنجا بره‌ای دید. بره پایینتر از او داشت از رودخانه آب می‌خورد. گرگ به بره گفت: «بی‌ادب! چرا آب را کثیف می‌کنی؟ من نمی‌توانم آب کثیف بخورم.» بره گفت: «خیلی معذرت می‌خواهم آقا. امّا آب از بالا به پایین می‌آید. چطور ممکن است من آب را برای شما کثیف کنم؟» گرگ گفت: «چرا مادرت هفتهٔ گذشته مرا دزد خواند؟» بره جواب داد: «مادر من دو سال پیش مرد. من مادر ندارم.» گرگ با خشم گفت: «پس لابُد پدرت بود که به من توهین کرد.» بره گفت: «آقای گرگ! من پدر هم ندارم. او هم سال پیش فوت کرد.» گرگ با عَصَبانیّت فریاد زد: «به من چه مربوط است که پدرت فوت کرد. من گرسنه‌ام و باید غذا بخورم.» و درحالیکه این سُخَن را می‌گفت، برروی بره پرید و او را پاره‌پاره کرد و خورد.

• پرسش

۱. گرگ کِی به کنار رودخانه رسید؟

۲. بره کنار رودخانه چه می‌کرد؟

۳. آیا بره بالاتر از گرگ ایستاده بود؟

۴. گرگ به بره چه گفت؟

۵. آیا بره آب رود را کثیف می‌کرد؟

۶. آیا بره پدر و مادر داشت؟

۷. آیا گرگ و بره باهم دوست هستند؟

۸. چرا گرگ به بره حرفهای دروغ می‌گفت؟

۹. آیا بره از دست گرگ فرار کرد؟

۱۰. گرگ بره را چه‌کار کرد؟

• تمرین

۱. عبارات زیر را بصورت یک جمله کامل کنید:

۱. من با عصبانیت ...

۲. من سه‌سال پیش ...

۳. ... توهین کردند.

۴. ... هنگام ظهر ... رسیدیم.

۵. ... هر روز ... صرف می‌کنیم.

۶. او درحالیکه ... از ما خداحافظی کرد.

۷. پدر آن پسر ... فوت کرد.

۸. قطار ... پل ...

۹. لباس خود را ...

۲. مفعولهای مستقیم و مفعولهای غیرمستقیم یا متمّم فعل را در درسهای ۳ و ۴ پیدا کنید.

دستور زبان

تَرتیبِ کلمات در جمله

Order of words in the sentence

فاعِل	**subject**
مفعول	**object**
مفعولِ مستقیم	**direct object**
مفعول غیرمستقیم / متمّم	**indirect object / complement**
قید	**adverb**
فعل	**verb**

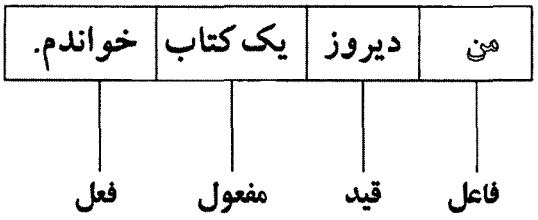

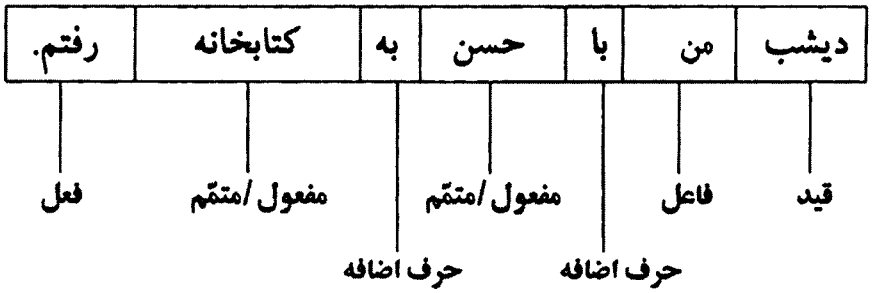

■ Notes:

1. **The normal word order in a simple sentence is: subject, object or complement, verb.**
2. **Adverbs or adverbial phrases precede or follow the object or complement.**

• تمرین

۱. نامهای دستوری هریک از کلمات را در جمله‌های زیر بنویسید:

۱. کلاغ به‌سویِ درخت بلندی پرواز کرد.

۲. کلاغ از حرفهایِ روباه بسیار خوشحال شد.

۳. روباه حیله‌گر پنیر را برداشت و بسرعت فرار کرد.

۴. سگی از دکّان قصّابی تکّه‌ای گوشت ربود.

۵. سگ ازرویِ پل عکسِ خودش را در آب دید.

۶. گرگی هنگام غروب به‌کنار رودخانه رسید.

۲. با هر گروه از کلمات زیر یک جمله بسازید:

۱. دیدم، رودخانه، را، پل، مردی، رویِ

۲. پنیر، صبح، نان، امروز، و، خوردیم

۳. دیر، به، می‌رسد، خانه، امروز

۴. حیله‌گر، دام، افتاد، روباه، به

۵. دزد، دستگیر کرد، دیشب، پُلیس، را

۶. آهسته، ما، یکدیگر، با، حرف می‌زنیم

۷. گذشته، هرروز، سال، او، دانشگاه، دیر، به، می‌آمد.

۸. مرد، آن، زود، خیلی، رفت، اینجا، از

۹. آزاد شد، کوتاه، زمانی، در، از، مرد، زندان، آن

۱۰. آنها، در، کوچکی، کنارِ، خانهٔ، رودخانه، زندگی می‌کردند

۳. فعلهای مضارع و ماضی استمراری را در درسهای ۳ و ۴ پیدا کنید.

* * *

دستور زبان

Past participle : صفت مفعولی

● ریشهٔ ماضی			● صفت مفعولی
رفت	+ ـه	⟵	رفته
گفت	+ ـه	⟵	گفته
دید	+ ه	⟵	دیده
خورد	+ ه	⟵	خورده
زندگی کرد	+ ه	⟵	زندگی کرده

■ Note:

The past participle is formed with addition of suffix« ـه / ه» to the past stem; like the above.

Present perfect: ماضی نقلی

● present perfect	● ماضیِ نَقلی
I have gone	رفته‌ام
You have gone	رفته‌ای
He/She has gone	رفته است
We have gone	رفته‌ایم
You have gone	رفته‌اید
They have gone	رفته‌اند

ماضی نقلی = صفت مفعولی + پسوندهای «بودن»

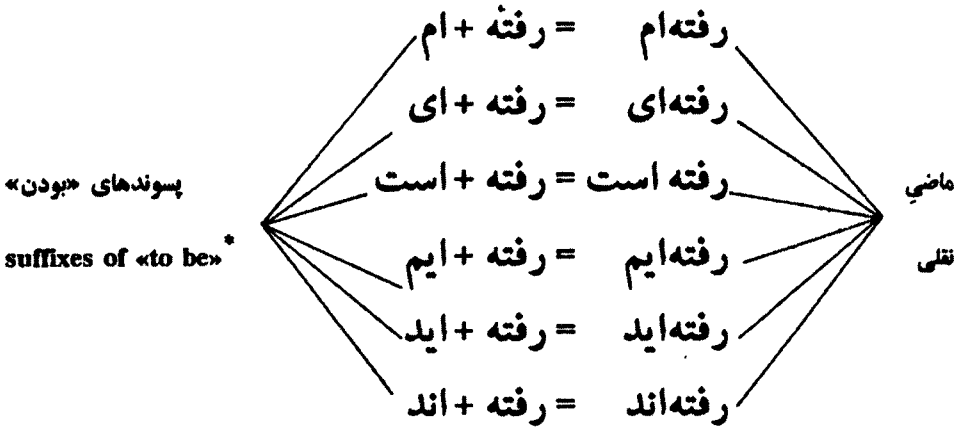

*. See p. 212, Notes 1, 2 and 3.

■ Note:

The present perfect is used:

(a) For any action or state in the past of which the effects continue into the present. Ex.:

ما این فیلم را سه‌بار دیده‌ایم.

We have seen this film three times.

I have never seen him. هیچوقت او را ندیده‌ام.

Have you had your lunch? آیا شما ناهارتان را خورده‌اید؟

او در دو سال اخیر در اینجا زندگی کرده است.

He has lived here for the last two years.

از هفتهٔ گذشته تابه‌حال به دانشگاه نیامده است.

Since last week he has not come to university.

(b) In making statements (as distinct from narration) about events or conditions in the past which are felt to be of special relevance to the present. Ex.:

Hafez was a great poet. حافِظ شاعِر بزرگی بوده است.

Our fathers lived in Persia. پدرانِ مَا در ایران زندگی کرده‌اند.

ماضیِ نقلی اِستمراری : Present perfect continuous

● Present perfect continuous	● ماضیِ نقلی اِستمراری
I have been going	می‌رفته‌ام
You have been going	می‌رفته‌ای
He/She has been going	می‌رفته است
We have been going	می‌رفته‌ایم
You have been going	می‌رفته‌اید
They have been going	می‌رفته‌اند

ماضیِ نقلی اِستمراری = می + صفت مفعولی + پسوندهای «بودن»

■ Note:

The present perfect continuous is formed by prefixing the particle «می». This verb is usually used to describe an act or state that was continuous or habitual in the past.

● تمرین

۱. جمله‌های زیر را با فعل مناسب کامل کنید:

۱. او دو روز است غذا .... (خوردن).

۲. من از دیشب تابه‌حال .... (خوابیدن).

۳. ما از صبح تابه‌حال اینجا .... (نشستن).

۴. او از دو ماه تابه‌حال سه مقاله .... (نوشتن)

۵. ابن‌سینا از دانشمندانِ بزرگ ایران .... (بودن)

۶. ما هفت سال آنجا .... (زندگی کردن)

۷. آنها دو سال در این کارخانه .... (کارکردن)

۸. از سال گذشته دیگر به آنجا ... (رفتن)

۹. فکر می‌کنم این مرد را یکبار .... (دیدن)

۱۰. این کتاب را پنج سال پیش .... (خواندن)

۱۱. فکر می‌کنم دیروز او از سفر .... (برگشتن)

۱۲. آنها این خبر را از رادیو .... (شنیدن)

۱۳. ما برای امتحان درس .... (خواندن)

۱۴. آنها هیچوقت به اینجا .... (آمدن)

۲. به فارسی ترجمه کنید:

1. She has not bought a dress since last year.

2. Have you ever been to Iran?

3. Has he done his homework today?

4. We have not finished this exercise yet.

5. You have done your work this week.

6. Who has just gone out?

7. He has put his pencil in his bag.

8. I have not worked today.

9. They have not read those books.

10. Haven't they given it to you?

* * *

لغات

چوپان، شبان	**shepherd**
گُرگ	**wolf**
گوسفَند	**sheep**
گوسفندان، گوسفندها	**sheeps**
چَرا	**grazing, pasturing**
دِهکَده، دِه، روستا	**village**
بُردَن	**to take**
فَریب‌دادن	**to deceive, to play a trick on**
لَذّت‌بردن	**to enjoy**
سَبَب، عِلّت	**cause, reason**
رسیدن به	**to reach**
فریادزدن	**to shout**

help, aid	کُمَک
to run, to hurry, to make haste, to haste	شِتافتن، شِتابیدن
to understand	فَهمیدن
to lie	دروغ‌گفتن
joke	شوخی
to joke	شوخی‌کردن
several time	چَندبار
to repeat	تکرارکردن
really	واقعاً
to attack, to make an attack on	حمله کردن به ...
to rend, to tear, to kill	دَریدن
loudly	با صدایِ بلند
no body	هیچکس
to think	گُمان‌کردن، فکرکردن
individually, singly	بِتَنهایی

* * *

۵. چوپان و گرگ

چوپانی هر روز گوسفندانش را برایِ چرا به کوههای نزدیکِ دهکده‌اش می‌بُرد. این چوپان از فریب‌دادنِ روستاییان لذّت می‌بُرد. به‌همین سبب، وقتی به کوه می‌رسید، فریاد می‌زد: «گرگ آمد! گرگ آمد!»

روستاییان به کمک او می‌شتافتند. امّا گرگی نبود و می‌فهمیدند که چوپان دروغ گفته است. چوپان این شوخی را چند بار تکرار کرد.

روزی واقعاً گرگی به گوسفندان حمله کرد و شروع به دریدنِ گوسفندان کرد. چوپان با صدایِ بلند فریاد زد: «گرگ آمد! گرگ آمد!» امّا این‌بار هیچکس به کمکِ او نیامد؛ چون روستاییان گمان کردند که چوپان باز هم دروغ می‌گوید. چوپان دروغگو نتوانست خودش بتنهایی کاری انجام دهد و گرگ بسیاری از گوسفندان را کشت.

• پرسش

۱. چوپان گوسفندانش را برای چرا به کجا می‌برد؟

۲. چوپان از چه (چی) لذّت می‌برد؟

۳. چوپان چطور مردمِ روستا (روستاییان) را فریب می‌داد؟

۴. چوپان کدام شوخی را تکرار می‌کرد؟

۵. چرا روستاییان به کمک چوپان می‌شتافتند؟

۶. آیا گرگ به گوسفندانِ چوپان حمله کرد؟

۷. چرا روستاییان بارِ آخر به چوپان کمک نکردند؟

۸. آیا چوپان خودش توانست گوسفندهایش را نجات دهد؟

۹. گرگ گوسفندها را چکار کرد؟

۱۰. آیا چوپان مرد راستگویی بود؟

• تمرین

۱. پَسوندهای نکره (Indefinite suffixes) را در درس ۵ پیدا کنید.

۲. ماضی استمراری و ماضی نقلی را در درسهای ۳ و ۵ پیدا کنید.

۳. با فعلهای زیر جمله بسازید:

خوابیده است:

شنیده‌ای:

خورده‌ایم:

فهمیده‌ام:

کار کرده‌اند:

تکرار کرده‌ام:

برگشته‌اند:

فریب داده است:

* * *

دستور زبان

Past perfect: ماضی بَعید

I had gone	رفته بودم
You had gone	رفته بودی
He/She had gone	رفته بود
We had gone	رفته بودیم
You had gone	رفته بودید
They had gone	رفته بودند

ماضی بعید = صفت مفعولی + ماضی سادهٔ «بودن»

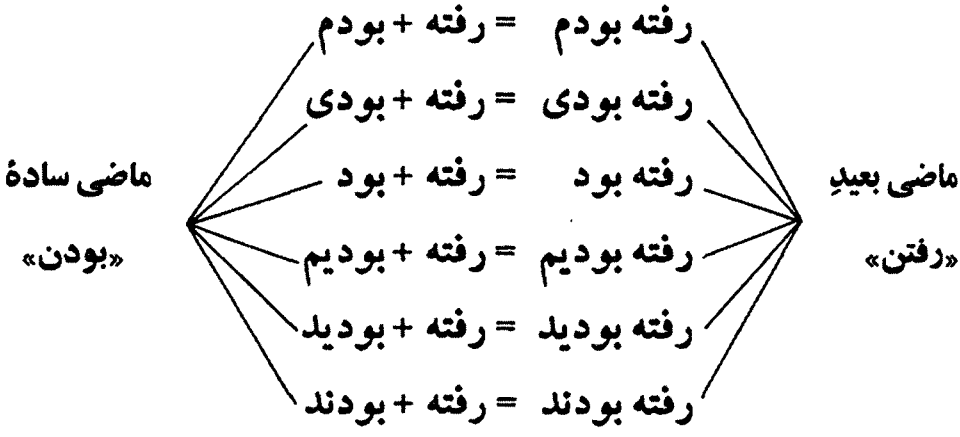

Notes:

1. **The past perfect is formed by past participle of main verb followed by the simple past of «بودن» (=to be).**
2. **The past perfect is used to describe a past action that preceded another action. Ex.:**

When you came, I had gone. وقتی که شما آمدید، من رفته بودم.

When you came, I had gone. شما که آمدید، من رفته بودم.

I had gone when you came. من رفته بودم، که شما آمدید.

● **مثالها و کاربُردهای دیگر ماضی بعید:**

ما دیروز آمدیم، امّا آنها پریروز آمده بودند.

We came yesterday; but, they had come the day before yesterday.

هنوز وارِد کلاس نشده بودم که آنها را دیدم.

I had scarcely entered the classroom when I saw them.

هنوز ننشسته بودم که در باز شد.

Scarcely I had sat down when the door opened.

قبل از آن او را دیده بودیم.

We had (already) seen him before that.

پیش از آن‌وقت برگشته بودند.

They had (already) come back before that time.

آنها پیش از ما به خانه رسیده بودند.

They had arrived home before us.

موقعی که رسیدیم، آنها به خانه رفته بودند.

They had (already) gone home when we arrived.

روزی روباهی به باغ رفت (= رفته بود)؛ چشمش به کلاغی افتاد.

One day a fox had gone into the garden, his eye fell upon the crow.

• تمرین

جمله‌های زیر را با فعل مناسب کامل کنید:

۱. وقتی ما آمدیم، او .... (رفتن).

۲. ما نشسته بودیم که او .... (آمدن).

۳. یک‌روز در پارک .... (نشستن) که او را دیدم.

۴. تا دیروز او را .... (دیدن).

۵. پیش از این او را یکبار .... (ملاقات‌کردن).

۶. هنوز وارد خانه .... (شدن) که سگی به او حمله کرد.

۷. هنوز دزد از دکان .... (خارج‌شدن) که پلیس او را .... (دستگیرکردن).

۸. امروز او دیر به دانشگاه .... (آمدن) چون دیشب دیر .... (خوابیدن).

۹. ما دیروز .... (آمدن) اما آنها هفتهٔ گذشته .... (آمدن).

۱۰. سه‌روز بود که خانه‌اش را .... (تمیزکردن).

* * *

لغات

گَنج	treasure
پِنهان	hidden
پنهان‌کردن	to hide
نادان، اَبلَه	foolish
کیسه	bag
طَلا	gold
سوراخ	hole
زمین	ground
حَفرکردن، کَندَن	to dig
پوشاندن	to cover
وارِسی‌کردن، مُعاینه کردن، دیدن	to visit
کِنارزدن، برداشتن	to take away

finger	اَنگُشت
to touch	لَمس‌کردن، دست‌زدن به
annoyed, embarrassed, sad	ناراحَت
apparently, to seem, look	ظاهراً، بنظرآمدن
servant	نُوکر، خدمتکار
to take care of (someone or something)	مُواظِب‌بودن، مُراقِب‌بودن
master	ارباب، آقا
stone	سَنگ
sadly	بااندوه، غمگینانه
reason	دَلیل، عِلّت
useless	بیفایده، بی‌ثَمَر
still	هَنوز
whenever	هَروَقت، هروقت‌که

* * *

۶. گنج پنهان

پیرمردِ نادانی یک کیسه طلا داشت. او سوراخی در زمین حفر کرد و کیسهٔ طلا را در آن سوراخ گذاشت و با سنگی روی آن را پوشاند. پیرمرد هر روز آنجا را وارسی می‌کرد. او سنگ را کنار می‌زد و انگشتانش را داخلِ سوراخ می‌کرد و طلاها را لمس می‌کرد و از این کار خوشحالی بسیار احساس می‌کرد.

روزی سنگ را برداشت و مثلِ همیشه انگشتان خود را در داخلِ سوراخ کرد و فهمید که گنجش آنجا نیست. بسیار خشمگین و ناراحت شد. ظاهراً نوکری که مواظبِ کارهای اربابش بود، گنج را دزدیده بود.

پیرمرد نزدِ یکی از دوستانش رفت و با اندوه داستان را برایِ او تعریف کرد. دوستش گفت: «هیچ دلیلی برای غمگین‌بودنِ شما وجود ندارد. طلایِ شما برای شما فایده‌ای نداشت. سوراخ هنوز هست. هر وقت بخواهید، می‌توانید آن را وارسی کنید.»

• پرسش

۱. پیرمرد کیسهٔ طلای خود را در کجا گذاشت؟

۲. پیرمرد روی سوراخ را با چه پوشاند؟

۳. پیرمرد چطور طلاها را لمس می‌کرد؟

۴. پیرمرد از چه کاری احساس خوشحالی می‌کرد؟

۵. چرا پیرمرد خشمگین و ناراحت شد؟

۶. کی طلاهای پیرمرد را دزدیده بود؟

۷. پیرمرد داستان طلاها را برای کی تعریف کرد؟

۸. دوستش به او چه گفت؟

۹. آیا طلاها برای پیرمرد فایده داشت؟

۱۰. آیا پیرمرد شخص دانایی بود؟

• تمرین

۱. باکلمات زیر جمله بسازید:

۱. مواظِب ... بود:

۲. وارسی‌کردن:

۳. داخِلِ ... می‌کرد:

۴. هروقت:

۵. هنوز:

۶. پنهان کرد:

۲. ضمیرهای مِلکی، اسم و صفت و اضافه را در درس ٦ پیدا کنید.

* * *

دستور زبان

Present subjunctive: مضارعِ التزامی

I must go.	باید بِروم.
I may go.	شاید بروم.
I want to go.	می‌خواهم بروم.
I am able to go.	می‌توانم بروم.

بـ + ریشهٔ مضارع = مضارع التزامی

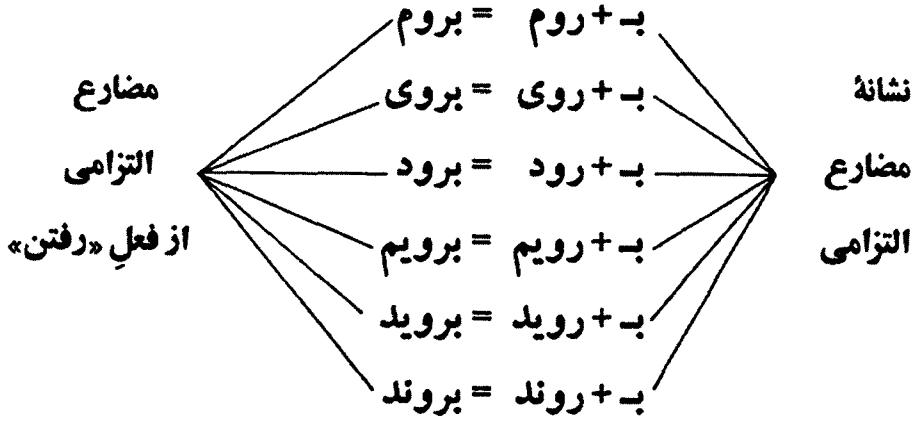

■ Notes:

1. The present subjunctive of simple verbs is formed by prefixing the particle «بِـ» to the present stem.

2. When the present stem beginning with the syllable by «ـُـ» (*o*), the prefix or particle «بِـ» changes to «بُـ». Ex.:

باید بُخُورم (ریشهٔ مضارع: خُور). I must eat.

شاید بُکُنم (ریشهٔ مضارع: کُن). I may do.

3. When the present stem beginning with the vowels «آ», «اَ» and «اُ», the prefix «بِـ» becomes «بیـ» (*bi*). Ex.:

بی + آیم (ریشهٔ مضارع: آ) ← بیایم

بی + اَندازم (ریشهٔ مضارع: اَنداز) ← بیاَندازم / بیَندازم

بی + اُفتم (ریشهٔ مضارع: اُفت) ← بیاُفتم / بیُفتم

4. The negative present subjunctive is formed by negative prefix «نَـ» which is added to present stem replacing the prefix «بِـ» and «بُـ» . Ex.:

بِروم ← نَروم

بُخورم ← نَخورم

بیایم ← نَیایم

بگویند ← نَگویند

بخوانیم ← نَخوانیم

5. **When nonverbal element of compound verbs is a noun, adjective and adverb, the present subjunctive prefix (بـ) may also optionally appear on compound verbs or not; but, when the nonverbal element is a particle or preposition such as « بَر», « در», « باز», the prefix «بـ» does not appear on compound verb. Ex.:**

- کار کردن ← کار بکنم / کار کنم

زندگی‌کردن ← زندگی بکنم / زندگی کنم

پیدا کردن ← پیدا بکنم / پیدا کنم

جواب‌دادن ← جواب بدهم / جواب دهم

- برگشتن ← برگردم

بازگشتن ← بازگردم

برداشتن ← بردارم

6. The present subjunctive of «بودن» (=to be) does not take prefix «بـ»:

باشم	باشیم
باشی	باشید
باشد	باشند

● Uses of present subjunctive:

The present subjunctive is used in reference to present or future action about which there is some doubt. It is therefore generally used:

(a) as personal complements of impersonal verbs such as «باید» (=must, should, have to), «شاید» (=may, might, perhaps). Ex.:

I must go.	باید بروم.
You must not go.	نباید بروید.
I may go/perhaps I go.	شاید بروم.
I may (might) not go.	شاید نروم.
I may (it is possible) go.	ممکن است بروم.

(b) as conditional verb after «اَگر» (=if) when the conditional sentence relating to present or future. Ex.:

اگر بیاید، پیغام شما را می‌دهم (خواهم داد).

If he should come, I will give him your message.

اگر چند لحظه صبر کند، با او می‌روم (خواهم رفت).

I shall go with him if he waits a few moments.

(c) as a dependent complement of the independent verbs «خواستن» (to want) and «توانستن» (can, to be able). Ex.:

I want to go.	می‌خواهم بروم.
I wanted to go.	می‌خواستم بروم.
They want to come.	می‌خواهند بیایند.
They wanted to come.	می‌خواستند بیایند.
I can come/I am able to come.	می‌توانم بیایم.
I was able to come.	می‌توانستم بیایم.
We are able to go.	می‌توانیم برویم.
We were able to go.	می‌توانستیم برویم.

7. The past subjunctive of «داشتن» (to have) is used in place of the present subjunctive. Ex.:

بدارم = داشته باشم

بداری = داشته باشی *

بدارد = داشته باشد

• تمرین

۱. در جاهای خالی فعل مناسب بگذارید:

۱. او باید ساعت دو اینجا .... (آمدن).

۲. ما باید امروز او را .... (دیدن).

۳. شاید فردا به سفر .... (رفتن).

۴. شاید آنها فردا .... (نیامدن).

۵. شاید هفتهٔ آینده آنها .... (برگشتن).

۶. شاید او یک‌ماه در اینجا .... (زندگی‌کردن).

۷. شما شاید او را در آنجا .... (ملاقات‌کردن).

---

*. See «past subjunctive» (ماضی التزامی), p. 339.

۸. تو نباید اینجا .... (کارکردن).

۹. شما می‌توانید او را در دانشگاه .... (دیدن).

۱۰. او نمی‌تواند انگلیسی .... (صحبت‌کردن).

۱۱. ما می‌توانیم به شما .... (کمک‌کردن).

۱۲. من نمی‌توانم امشب به خانه .... (آمدن).

۱۳. او ممکن است از درخت .... (افتادن).

۱۴. ما ممکن است به او .... (گفتن).

۱۵. شما ممکن نیست حرف او را ... (فهمیدن).

۱۶. می‌خواهم برای شما یک داستان ... (تعریف‌کردن).

۱۷. می‌خواهند فردا به خانهٔ ما ... (آمدن).

۱۸. آیا شما می‌خواهید آن کتاب را ... (خریدن)؟

۱۹. نه! من نمی‌خواهم آن کتاب را ... (خریدن).

۲۰. اگر فردا ... (آمدن)، او را می‌بینید.

۲۱. اگر سُخنان او را ... (شنیدن)، آنها را باور خواهید کرد.

۲۲. اگر تا ظُهر اینجا ... (ماندن)، او را ... (دیدن).

۲۳. اگر نمی‌توانید ... (خواندن)، بدهید من ... (خواندن).

۲۴. اگر آنها ... (نرفتن)، شما ... (رفتن).

۲۵. من امروز ... (خواستن) به سینما ... (رفتن).

۲۶. شاید تا یک ساعت دیگر اینجا ... (بودن).

۲. به‌فارسی ترجمه کنید:

1. He can play chess this afternoon.

2. We can do this exercise.

3. She can read many books during the holidays.

4. She can play piano.

5. I can swim a mile.

6. A journey can be very intersesting.

7. Couldn't you give a correct answer to the question?

8. I wanted to answer correctly, but I wasn't able to.

9. You may be able to write an article.

10. It might rain tomorrow.

11. May I borrow your pencil?

12. You must go now.

13. We must obey our teacher.

14. You must do your exercise.

15. You must be a very good student.

16. They must bring it with them.

17. They must help their friends.

18. If I come tomorrow, he will see me.

19. If he eats that food, he will be sick.

20. If he speaks English, we will listen to him.

21. I can repeat his remark word for word.

* * *

لغات

رفیق، دوست	**friend**
یکی از آنان، یکی از آنها	**one of them**
حیوان، جانور	**beast, animal**
ازمیانِ، از وسطِ	**through**
بیرون، خارج	**out**
کِنار	**side**
کِنار تو، در کنارِ تو	**by your side**
ماندن، ایستادن	**to stay, to remain**
کُمک‌کردن	**to help**
حَمله کردن	**to rush**
پس از مدّت کمی، پس از اَندَک‌زمانی	**after a little while**
سَر و صدا، صدا	**noise**

There was some noise.	سر و صدایی بلند شد.
bear	خِرس
at once	فوراً، بلافاصله، بیدرنگ
to climb up, to go up	بالارفتن، صُعُودکردن
to hide	پنهان‌کردن
branch	شاخه
himself	خودش
fat	چاق، فربه
to be able	توانستن
to lie down	دِرازکِشیدن
to die	مُردَن
dead	مُرده
He pretended to be dead.	خود را به مُردن زد.
down	پایین
put down	پایین‌آوردن
to smell	بوکردن
to suppose	تَصوّرکردن، خیال‌کردن

far	دور
near	نزدیک
put ... near to	نزدیک‌آوردن
danger	خَطَر
fellow-traveller, companion in the way	هَمراه
to companion	هَمراهی‌کردن، همراه‌شدن

* * *

۷. دو رفیق و خرس

دو رفیق در جنگلی می‌رفتند. یکی از آنان به دیگری گفت: «اگر ناگهان حیوانی ازمیانِ درختان بیرون آید، من کنارِ تو می‌مانم و به تو کمک می‌کنم.» رفیق دیگر گفت: «من هم اگر جانوری حمله کند، کنارِ تو خواهم ماند.»

پس از مدّت کمی سر و صدایی بلند شد و خرسِ بزرگی ازمیانِ درختان بیرون آمد. رفیق اوّل فوراً از درختی بالا رفت و خودش را درمیانِ شاخه‌ها پنهان کرد. رفیق دیگر که خیلی چاق بود و نمی‌توانست از درخت بالا برود، روی زمین دراز کشید و خودش را به مردن زد؛ چون شنیده بود که خرس با مُرده کاری ندارد. کمی بعد خرس بالای سر او آمد و بینی‌اش را پایین آورد و او را بو کرد. چون تصوّر کرد که مرده است، از او دور شد. در این‌وقت رفیق اوّل از درخت پایین آمد و گفت: «وقتی‌که خرس دهانش را نزدیکِ گوشِ تو آورد، به تو چه گفت؟» رفیق دوّم جواب داد: «خرس به من گفت که با دوستانی که وقتِ خَطَر تو را تنها می‌گذارند، هرگز همراه مَشو.»

• پرسش

۱. رفیق اوّل به رفیق دوّم چه گفت؟

۲. خرس از کجا بیرون آمد؟

۳. وقتی خرس آمد، رفیق اوّل چکار کرد؟

۴. وقتی خرس آمد، رفیق دوّم چکار کرد؟

۵. چرا رفیق دوّم از درخت بالا نرفت؟

۶. رفیق دوّم دربارهٔ خرس چه (چی) شنیده بود؟

۷. چرا خرس بینی‌اش را پایین آورد؟

۸. چرا خرس رفیق دوّم را بو کرد؟

۹. رفیق اوّل از رفیق دوّم چه سؤالی کرد؟

۱۰. رفیق دوّم چه جوابی داد؟

• تمرین

۱. درس ۷ را خوب بخوانید و فعلهای آن‌را بیرون بیاورید و بعد نوع هریک از فعلها را بنویسید. مانند مثال زیر:

می‌رفتند: ماضی استمراری

۲. با فعلهای زیر جمله بسازید:

۱. کمک کردیم:

۲. پنهان کردند:

۳. بو کردند:

۴. کار ندارند:

۵. دراز کشیدند:

* * *

دستور زبان

Past subjunctive : ماضی التزامی

He must have gone.	باید رفته باشد.
He may have gone.	شاید رفته باشد.
I hope they have come.	امیدوارم آمده باشند.
He cannot have done it.	نمی‌تواند آن کار را کرده باشد.

ماضی التزامی = صفت مفعولی + مضارع التزامی «بودن»

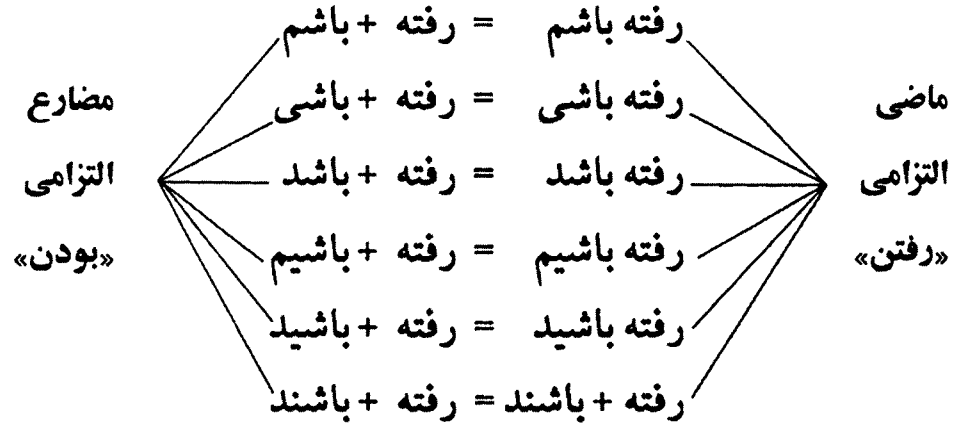
ماضی التزامی «رفتن»
مضارع التزامی «بودن»
رفته باشم = رفته + باشم
رفته باشی = رفته + باشی
رفته باشد = رفته + باشد
رفته باشیم = رفته + باشیم
رفته باشید = رفته + باشید
رفته + باشند = رفته + باشند

■ Notes:

1. The past subjunctive is formed from the past participle of main verb and the present subjunctive of «بودن».
2. The negative past subjunctive is formed by negative prefix «نَـ» which is added to past participle. Ex.:

رفتن ⟵ نرفته باشم، نرفته باشی ...

برگشتن ⟵ برنگشته باشم، برنگشته باشی ...

زندگی‌کردن ⟵ زندگی نکرده باشم، زندگی نکرده باشی ...

3. The past subjunctive of «داشتن» (to have) is used in place of the present subjunctive. Ex.:

داشته باشم = بدارم

داشته باشی = بداری

داشته باشد = بدارد

● Uses of past subjunctive:

The past subjunctive is used in reference to past action about which there is some doubt. It is therefore used:

(a) As personal complements of impersonal verbs such as « ممکن است » « شاید » ,« باید » (= must, have to, may, might, perhaps), etc. Ex.:

باید آن کتاب را خوانده باشید./بایست* آن کتاب را ...

شاید آن داستان را شنیده باشند.

ممکن است این فیلم را دیده باشد.

(b) As conditional verb after «اگر» (=if) when the conditional verb relating to the past. Ex.:

اگر آمده باشد، او را می‌بینید.

If he has come, you will see him.

اگر کتاب را آورده باشد، آن‌را بگیرید.

If he has brought the book, take it.

اگر این کتاب را ندیده باشید، به شما نشان می‌دهم.

If you have not seen this book, I will show it to you.

(c) As a dependent complement of the independent verb «توانستن» (can).

---

*. «بایست» is past stem and «باید» is present stem of «بایستن». Both stems are used in subjunctive.

نمی‌تواند آن کار را کرده باشد. **He can't have done it.**

نمی‌توانستم آن کار را کرده باشم. **I couldn't have done it.**

• تمرین

۱. جمله‌های زیر را با فعل ماضی التزامی کامل کنید:

۱. شاید دیشب از سفر .... (آمدن).

۲. شاید او را هفتهٔ گذشته .... (دیدن).

۳. امیدوارم ما را .... (فراموش‌کردن).

۴. نمی‌توانند آن کار را .... (کردن).

۵. ما باید او را .... (دوست‌داشتن).

۶. او باید دو سال در آنجا .... (زندگی‌کردن).

۷. شاید تکلیفهایش را .... (انجام‌ندادن).

۸. شما باید سال گذشته آنجا .... (بودن).

۹. آیا ممکن است حالا از آنجا .... (رفتن)؟

۱۰. می‌ترسم این حرف را به او .... (گفتن).

۱۱. باید یک ساعت پیش .... (برگشتن).

۱۲. ما باید این فیلم را سال گذشته .... (دیدن).

۱۳. ممکن نیست این کار را آنها .... (کردن).

۱۴. فرض کن او را .... (دستگیرکردن).

۱۵. فرض کن از امتحان .... (ردشدن).

۱۶. فکر می‌کنم تا حالا .... (رسیدن).

۱۷. امیدوارم نامهٔ دوستم امروز صبح .... (رسیدن).

۱۸. امسال باید محصولات کشاورزی خوب .... (شدن).

۱۹. شاید آنها شغل خوبی .... (پیداکردن).

۲۰. احتمال دارد جاده .... (بستن).

۲۱. اگر .... (رفتن) ، او را می‌بینند.

۲۲. اگر خوب درس .... (خواندن)، در امتحان قبول می‌شود.

۲۳. اگر تکالیفش را خوب .... (انجام‌دادن)، معلم به او نمرهٔ خوب .... (دادن).

۲. به فارسی ترجمه کنید:

1. He must have gone.

2. They must have gone.

3. You must have gone.

4. They may have gone.

5. He may have come.

6. You may have seen him.

7. I may have read that book.

8. I fear he has gone.

9. I hope both letters have arrived.

10. You ought not to have done it.

11. They may not have known this.

12. You must not have seen that film.

13. Some important events must have come up.

14. You can not have learned unless you have gone to university.

15. If you have read that book, you know who have written it.

16. If he has gone, give this letter to his sister.

17. If you have not known him, he knows you well.

18. You must have eaten something bad.

19. Her life must have been relatively quiet.

20. You can not have known her last year because she had never come here.

21. They must have gone before I come.

* * *

لغات

پیرْمرد = مردِ پیر	old man
پِسر، فَرزَند	son, boy
اَغلَب، اَغلَبِ اوقات، بیشترِ وقتها	often
نِزاع‌کردن	to quarrel
نَصیحَت‌کردن، پَنددادن	to advise
با یکدیگر، با هَمدیگر	with one another, with each other
مِهرَبان	kind
مهربان‌بودن، مهربانی‌کردن	to be kind
سُخَن، حرف	speech, word, remark
چَندان	so
اِعتنا کردن(به)	to pay heed to
اِعتنا	heed, attention

صدازدن، خواندن	to call
دَسته	bundle
چوب، تَرکه	stick
نشان‌دادن، ارائه‌دادن	to show, to produce
خواستن، خواهش‌کردن	to ask, to want
هریک از آنان، هرکدام از آنان	each of them
شکستن، خُردکردن	to break, to break into pieces
هریک، هرکدام	each one
نیرو، توان، زور	strength
مُوَفَّق‌شدن، ازعُهده‌برآمدن	to succeed
سَعی، کوشش	effort
سعی‌کردن، کوشش‌کردن، کوشیدن	to try
بازکردن، گشودن	untie
بَستن، گره‌زدن	to tie
یکی‌یکی، بطور جُداگانه	one by one, separately
بِآسانی، بِسادگی	easily
روی‌کردن	to face, to look, to turn

advantage	نتیجه، سود، فایده
union	اِتّحاد
united	مُتَّحِد
nobody, no one	هیچکس
to injure	آسیب‌رساندن، اَذیت‌کردن
scattered, dispersed	پراکنده، مُتَفَرِّق
to play	زدن، نَواختن

* * *

A Grammatical Point

افتادنِ کسرهٔ اضافه

(فَکِّ اضافه)

Omission of «*ezāfe*»

■ Note:

The adjective usually follows the noun it qualifies and is

joined to it by «ـِ» (e= کسرهٔ اضافه); but, when the adjective precedes the noun it qualifies, the «ـِ» (کسرهٔ اضافه) is omitted.

	صفت و اسم	اسم و صفت
old man	پیرْمرد	= مردِ پیر
high road	بزرگْراه	= راهِ بزرگ
red rose	سرخْ گل	= گلِ سرخ

۸. پیرمرد و پسرانش

پیرمردی سه پسر داشت که اغلب اوقات با یکدیگر نزاع می‌کردند. پدر اغلب آنها را نصیحت می‌کرد که با هم مهربان باشند. امّا آنان چندان اعتنایی به سخنان او نمی‌کردند.

روزی پیرمرد پسران خود را صدا زد. وقتی‌که پسران آمدند، دسته‌ای چوب را به آنان نشان داد و از هریک از آنان خواست که دستهٔ چوبها را بشکنند. هریک از پسرانِ او با همهٔ نیرویش سَعی کرد امّا موفّق نشد که چوبها را بشکنند. آنگاه پدر دستهٔ چوب را باز کرد و از فرزندانش خواست که چوبها را یکی یکی بشکنند. پسران این کار را بآسانی انجام دادند. سپس پیرمرد روی به پسران خود کرد و گفت: فرزندان من! ببینید چه نتیجهٔ بزرگی در اتّحاد وجود دارد! اگر شما متّحد زندگی کنید، هیچکس نمی‌تواند به شما آسیب برساند؛ امّا اگر با هم نزاع کنید و پراکنده باشید، همه به شما آسیب می‌رسانند.

• پرسش

۱. چرا پدر اغلب اوقات پسرانش را نصیحت می‌کرد؟

۲. آیا پسران به نصیحت پدر توجّه می‌کردند؟

۳. پدر به پسران چه می‌گفت؟

۴. پدر به پسرانش چی نشان داد و از آنان چه خواست؟

۵. آیا پسران موفّق شدند دستهٔ چوبها را بشکنند؟

۶. چرا پسرها نتوانستند دستهٔ چوبها را بشکنند؟

۷. چرا پسرها توانستند چوبها را یکی‌یکی بشکنند؟

۸. به‌نظر شما چه نتیجهٔ بزرگی در اتّحاد وجود دارد؟

۹. پراکنده‌بودن چه زیانی دارد؟

• تمرین

جاهای خالی را با کلمات و عبارات مناسب پر کنید:

۱. پیرمرد به ... گفت: شما نباید با یکدیگر ...

۲. پدر ... پسران خود را نصیحت می‌کرد.

۳. پدر ... پسران خود را نصیحت نمی‌کرد.

۴. پدر از آنان ... دستهٔ چوبها را ...

۵. پدر از آنان خواست ... بشکنند.

۶. هریک از ... با همهٔ ... سعی کرد ...

۷. پدر از فرزندانش ... چوبها را دوتادوتا ...

۸. اگر متّحد ... هیچکس نمی‌تواند به شما ...

۹. اگر متّحد زندگی نکنید، ... به شما آسیب می‌رسانند.

۱۰. اگر با هم نزاع نکنید، هیچکس ... به شما ...

* * *

دستور زبان

Conjunction : حرفِ رَبط

Present subjunctive : مضارعِ التزامی

Simple conjunctions : ۱. حروف ربط ساده

and	وَ *(va)*
and	و *(o)*
that	که
also	نیز
except	مَگَر، جُز، غیر از
because	زیرا
as, since	چون
until, in order that, so long as	تا

but	اَمّا، ولی، وَلیکن

۲. حروف ربط مُرکّب: Compound conjunctions

because	چونکه
as much as	چندانکه
because	زیراکه
as soon as	همینکه، به‌مَحض اینکه
either ... or ...	خواه ... خواه ...
both ... and ...	چه ... چه ...
both ... and ...	هم ... هم ...
either ... or ...	یا ... یا ...
although	باوجودِ اینکه، اگرچه، هَرچند
because, in order that	برایِ اینکه
after	بعد از آنکه، پس از آنکه
before	پیش از آنکه، قبل از آنکه

■ Note:

After the following conjunctions, present subjunctive comes frequently:

۱. قبل از اینکه، پیش از اینکه : before

● پیش از اینکه شما بیایید، آنها رفته بودند.

They left before you come.

● قبل از اینکه بروید، با شما کار دارم.

I want to see you before you go.

۲. تا: | الف ـ until
ب ـ by the time that
ج ـ in order that

● الف:

صبر کنید تا بیایم. **Wait until I come.**

تا شما نروید، من هم نمی‌روم. **I will not go until you go.**

تا به ما اجازه ندهند، نمی‌رویم.

We will not go until they give us permission.

● ب:

تا او برسد، آنها رفته‌اند.

By the time he arrives, they will have gone.

تا شما بیایید، دیر شده است.

By the time you come, it will be late.

● ج:

کتاب را به او دادم تا بخواند.

I gave him the book to read.

I am coming to see you. می‌آیم تا شما را ببینم.

آمده است تا کتابش را بگیرد.

He has come to take his book.

I am coming to see you.
- می‌آیم تا (= تا اینکه) شما را ببینم.
- می‌آیم تا (= که) شما را ببینم.
- می‌آیم تا (= برای اینکه) شما را ببینم.

● تمرین

۱. جاهای خالیِ جمله‌های زیر را با فعلها و حرفِ ربطِ مُناسِب پر کنید:

۱. ... او آمد، من رفته بودم.

۲. من ... احمد دیروز به سینما رفتیم.

۳. همه آمدند ... علی.

۴. ما امروز دوستان خود را ندیدیم ... آنها به دانشگاه نیامدند.

۵. ... خیلی دیر بود، به خانه برگشتیم.

۶. امروز خیلی خسته‌ام، .... دیشب نخوابیدم.

۷. ... بیاید ... نیاید، من باید تایک ساعت دیگر بروم.

۸. ما در مدرسه ... درس می‌خوانیم ... وَرزِش می‌کنیم.

۹. من ... موسیقی را دوست دارم ... کتاب را.

۱۰. آنها ... امشب می‌آیند ... فردا شب.

۱۱. ... شما به‌خانهٔ ما بیایید ... ما به خانهٔ شما می‌آییم.

۱۲. امروز وقت ندارم ... فردا حتماً شما را خواهم دید.

۱۳. ... او را ببینم، پیغام شما را به او می‌دهم.

۱۴. ... به خانه می‌رسد، از خستگی می‌خوابد.

۱۵. ... من آمدم، او رفت.

۱۶. ... یک‌ساعت با هم صحبت کردیم، او خداحافظی کرد و رفت.

۱۷. پیش از آنکه ... (رفتن)، به دوستش تلفن کرد.

۱۸. قبل از آنکه غذا ... (خوردن)، دستهایش را شُست.

۱۹. کمی صبر کنید تا من هم ... (آمدن).

۲۰. تا شما این مقاله را ... (خواندن)، او آمده است.

۲۱. تا آنها ... (رسیدن)، هواپیما رفته است.

۲۲. فردا می‌آیم تا شما را ... (دیدن).

۲۳. شب زود می‌خوابد تا صبح زود ... (بیدارشدن).

۲۴. مردی را ... دیروز دیدم، نمی‌شناسم.

۲۵. امشب ... تکلیفهایم را انجام می‌دهم ... تلویزیون تماشا می‌کنم.

۲۶. شما ... بخواهید .... نخواهید، باید این کار را انجام بدهید.

۲۷. چه او ... (آمدن) چه ... (آمدن) فرقی نمی‌کند.

۲۸. ... او را نبیند، حرفهای مرا باور نمی‌کند.

۲۹. ... درس نخواند، باسواد نمی‌شود.

۳۰. امروز در خانه می‌ماند ... کارخانه تعطیل است.

۳۱. من پاییز را بیشتر از تابستان دوست دارم ... در پاییز هوا معتدل است.

۲. به فارسی ترجمه کنید:

1. He says that this book is yours.

2. I want both the pen and the notebook.

3. Fetch me a cup of tea or coffee.

4. He went to bed after they had gone.

5. He is a stupid but an honest man.

6. She sings and plays at the same time.

7. He said that he was coming tomorrow.

8. Go out because it is morning.

9. When summer has passed, autumn comes.

10. This animal whose picture you see, is called a frog.

11. The food that we eat, enters the blood.

12. He brought a glass bowl in which there was a fish.

13. Provided* **you come, I will come too.**

14. He is happy, though he is poor.

---

*. Provided: به‌شرطی‌که

لغات

کِشاوَرز	farmer
هیچ‌کاری، هیچ‌چیزی	nothing
عُمر، زندگی، وقت	life (time), time
گذراندن	to spend
بیهوده، بِیطالَت	vain, idle

عمرشان را بیهوده می‌گذراندند. = عمرشان را ببطالت می‌گذراندند.

They idle away their life.

بابَت، عِلَّت	cause, concern, matter
از این بابت / به این عِلَّت	for this matter, for this reason
نِگران، ناراحَت	anxious, uneasy
بسترِ مَرگ	death-bed
راز	secret

estate, landed property	مِلک، مُلک
inheritance	اِرث، میراث
bequeath	به‌ارث گذاشتن
gladly	باخوشحالی
to find	یافتن، پیدا کردن
field	مَزرعه
to dig	کَندَن
to die, to pass away	درگذشتن، مُردن
hope	اُمید، اُمّید
in the hope of	به امیدِ
spade	بیل
pickaxe	کُلنگ
to turn up down	زیروروکردن، برگرداندن
to sow	کاشتن
product, crop, yield	مَحصول، حاصِل، بار
harvest	برداشتِ محصول، وقتِ خَرمَن
to come (about), to reach	فَرارسیدن، رسیدن

to plough	شُخم‌کردن، شخم‌زدن
intention, purpose	مَنظور، مقصود، نیّت
wise	خِرَدمند، عاقل، دانا
work, labour	کار
effort, endeavour	کوشِش

* * *

A Grammatical Point

Suffix : پسوند

wisdom : خِرَد

knowledge : دانِش

	adjective	suffix	noun
wise	خردمند =	+ مَنْد	خرد
learned, scholar	دانشمند =	+ مَنْد	دانش

اسم + مَند = صفت

■ Note:

The suffix «مَند» is used in formation of adjective. The suffix «مَند» indicates the possession a thing or quality. The most famous of these adjectives, are as follows:

painfull	دَردمند
rich, wealthy	ثِروَتمند
respected, valuable, dear	اَرجمند
useful, profitable	سودمند
respectable, honourable	شِرافَتمند
artist, artful, ingenious	هُنَرمند
intelligent	هوشمند

❊ ❊ ❊

۹. گنج کشاورز

کشاورز پیری سه پسر داشت. پسران او هیچ کاری انجام نمی‌دادند و عمرشان را بیهوده می‌گذراندند. کشاورز از این بابت خیلی نگران بود. وقتی‌که کشاورز در بستر مرگ افتاد، پسرانش را پیش خود خواند و به آنان گفت: «فرزندانِ من! باید رازِ مهمّی را به شما بگویم. در ملکی که برای شما به‌ارث می‌گذارم، گنج بزرگی در زیر زمین پنهان است ...» پسران کشاورز باخوشحالی فریاد زدند: «آن گنج کجاست؟» کشاورز پیر گفت: «من جای آن را درست نمی‌دانم؛ شما باید برای یافتنِ آن همهٔ مزرعه را بکَنید.». کشاورز بعد از گفتن این سخنان درگذشت.

بعد از مرگِ پدر، پسران به امیدِ یافتنِ گنج، با بیل و کلنگ شروع به کار کردند و خاک همهٔ ملک را زیرورو کردند، امّا گنجی پیدا نکردند. چون گنج را پیدا نکردند، زمین را کاشتند و به امیدِ محصولِ آن نشستند. وقتی که زمان برداشت محصول فرارسید، محصول خیلی زیاد بود، زیرا آنان به‌امیدِ

یافتنِ گنج، زمین را خیلی خوب شخم کرده بودند. پسرانِ کشاورز از فروشِ محصولِ خود، پولِ بسیاری بدست آوردند. آن‌وقت بود که فهمیدند منظورِ پدرِ خردمندشان از گنج پنهان، کار و کوشش بوده است.

• پرسش

۱. چرا کشاورز پیر نگران بود؟

۲. پسرانِ کشاورز چطور زندگی را می‌گذراندند؟

۳. کشاورز در بستر مرگ به پسرانش چه گفت؟

۴. کشاورز برای پسرانش چه‌چیز به‌ارث گذاشت؟

۵. پسران برای یافتن گنج چکار کردند؟

۶. آیا پسران گنج را پیدا کردند؟

۷. چرا کشاورز به پسرانش گفت گنجی در زیر زمین پنهان است؟

۸. چرا محصول کشاورزی پسران خیلی زیاد بود؟

۹. منظور کشاورز از گنج پنهان چه بود؟

۱۰. آیا پسران کشاورز عاقبت منظور پدرشان را فهمیدند؟

• تمرین

حروف ربط و حروف اضافه را در درس ۹ پیدا کنید.

* * *

دستور زبان

فعلِ مَجهول : Passive

I saw him in the street.	او را در خیابان دیدم.
He was seen in the street.	او در خیابان دیده شد.
They see him in the street.	او را در خیابان می‌بینند.
He is seen in the street.	او در خیابان دیده می‌شود.
They will see him in the street.	او را در خیابان خواهند دید.
He will be seen in the street.	او در خیابان دیده خواهد شد.

صفت مفعولی + شدن = فعل مجهول

ماضی سادهٔ مجهول «دیدن»

I was seen	دیده + شدم = دیده شدم

You were seen	دیده + شدی = دیده شدی
He/She/It was seen	دیده + شد = دیده شد
We were seen	دیده + شدیم = دیده شدیم
You were seen	دیده + شدید = دیده شدید
They were seen	دیده + شدند = دیده شدند

■ Notes:

1. The passive is formed by conjugating the auxiliary verb «شُدن» (=to become) wiht the past participle of the verb.

   Ex.:

That letter was sent.	آن نامه فرستاده شد.
That letter is sent.	آن نامه فرستاده می‌شود.
That letter will be sent.	آن نامه فرستاده خواهد شد.
That letter has been sent.	آن نامه فرستاده شده است.
That letter had been sent.	آن نامه فرستاده شده بود.
That letter must be sent.	آن نامه باید فرستاده شود.

That letter must have been sent. آن نامه باید فرستاده شده باشد.

2. The negative passive is formed by adding negative particle « نِـ و نَـ » (« نَـ » for past and future and « نِـ » for present) to the auxiliary verb « شدن ». Ex.:

گفته شد ← گفته نَشد

فرستاده شد ← فرستاده نَشد

دیده می‌شوند ← دیده نِمی‌شوند

خوانده شده است ← خوانده نَشده است

3. The passive of compound verbs is formed by changing the transitive verbal element into an intransitive one. Usually «کردن» is changed to «شدن»:

معلوم (active)	مجهول (passive)
تقسیم‌کردن	تقسیم‌شدن
اعلام‌کردن	اعلام‌شدن
تمام‌کردن	تمام‌شدن
تمیزکردن	تمیزشدن
فراموش‌کردن	فراموش‌شدن

آنها خانه را تمیز کردند.	They cleaned the house.
خانه تمیز شد.	The house was cleaned.
پول را تقسیم کردند.	They divided the money.
پول تقسیم شد.	The money was divided.

• تمرین

۱. جمله‌های زیر را به جمله‌هایی با فعل مجهول تبدیل کنید. مثال:

- دیروز او را در خیابان دیدند. ← دیروز او در خیابان دیده شد.

۱. این کتاب را برای او خواندم. ←

۲. یک نامه برای او نوشتند. ←

۳. او را به دانشگاه فرستادیم. ←

۴. آنها را به مهمانی بردند. ←

۵. این پول را به او دادند. ←

۶. آنها را فراموش می‌کنند. ←

۷. غذاها را تقسیم کردند. ←

۸. غذاها را تقسیم کرده‌اند. ←

۹. بَرَندگان را یک‌ساعت دیگر اعلام می‌کنیم. ←

۱۰. برندگان را یک‌ساعت دیگر باید اعلام کنیم. ←

۱۱. شاید آنها را دعوت کنند. ←

۱۲. ما را به مهمانی دعوت نکرده‌اند. ←

۱۳. این موضوع را به آنها نگفته بود. ←

۱۴. این خبر را خواهند شنید. ←

۱۵. درس را ساعت دو تمام می‌کنیم. ←

۱۶. آنها را از امتحان رد کردند. ←

۱۷. شما را در اداره نپذیرفتند. ←

۱۸. غذا را خیلی دیر خوردند. ←

۱۹. او را در جنگ کشتند. ←

۲۰. او کِی نامه‌ها را نوشته بود؟ ←

۲۱. او کِی این مقاله را نوشته است؟ ←

۲۲. هر روز او را در دانشگاه می‌دیدند. ←

۲. به فارسی ترجمه کنید:

1. He was seen.

2. He is seen.

3. You have been seen.

4. They had been seen.

5. You will be seen.

6. He was being seen.

7. He is being seen.

8. Elephants are found in India.

9. Such things are not spoken.

10. These letters must be sent as soon as possible.

11. Those books have been sold now.

12. The name of the winner has been announced.

13. No noise could be heard from the house.

14. He was told to wait.

15. When I saw him, he was being taken to the prison.

16. This concert will be held next month.

17. She seldom listens to what is said to her.

18. They were questioned by the police.

19. Several new houses have been built here.

20. By the time you arrive, it will have been done.

لغات

قاضی	judge
باهوش = هوشمند	clever, intelligent
کیسه، کیف	purse
مُتَوَجِّه‌شدن، فهمیدن	to understand
گُم‌شدن	to be lost
گم‌کردن	to lose, to miss
شِکایَت	complaint
شکایت پیشِ قاضی‌بردن، به قاضی شکایت‌بردن	to make a complaint before a judge
حَدس‌زدن	to guess
خِدمتکار	servant
پول	money
اِحضارکردن	to summon, to call up
آنگاه، سپس، بَعد	then
چوب، تَرکه	stick

طول، دِرازی	**length**
بَرابَر، مُساوی	**equal**
پَهنا، عَرض	**breadth**
به‌اندازهٔ پهنایِ یک اَنگشت	**a finger's breadth**
ترسیدن، به‌وَحشت‌افتادن	**to fear, to be afraid**
دِراز	**long**
درازشدن	**to be lengthened**
کوتاه	**short**
کوتاه‌کردن، کم‌کردن	**to shorten, to reduce**
نِشان‌دادن، اِرائه‌دادن	**to show, to present**
مُقایسه‌کردن	**to compare**
بِزودی	**soon**
مُتَّهم	**culprit**
مُجازات‌کردن، تَنبیه‌کردن	**to punish**
زِندان	**prison, jail**
به‌زندان فرستادن، به زندان اَنداختن	**to put in jail**

* * *

۱۰. قاضی باهوش

مردی کیسه‌ای پول در خانهٔ خود داشت. یک‌روز متوجّه شد که کیسهٔ پولش گم شده است. شکایت پیش قاضی برد. قاضی حدس زد که باید خدمتکارانِ آن مرد کیسهٔ پول را دزدیده باشند. پس همهٔ خدمتکارانِ آن‌مرد را احضار کرد. آنگاه به هریک از آنها یک پاره چوب داد که طولِ همهٔ آنها برابر بود. بعد به آنان گفت: «حالا همه به خانه‌هایتان بروید و فردا به اینجا بازگردید. چوبِ مردی که پول را دزدیده باشد، به‌اندازهٔ پهنای یک انگشت از چوب دیگران درازتر خواهد شد.» یکی از خدمتکاران که پول را دزدیده بود، به‌وحشت افتاد و ترسید که شناخته شود. بنابراین وقتی به خانه رسید، پاره چوبش را به‌اندازهٔ پهنای یک انگشت کوتاه کرد.

روز بعد وقتی همهٔ خدمتکاران به‌نزدِ قاضی رفتند، او گفت که چوبهایشان را نشان بدهند. قاضی چوبها را مقایسه کرد و بزودی مُتَّهم را شناخت. آنگاه به فرمانِ قاضی مردِ دزد مجازات شد و به زندان فرستاده شد.

• پرسش

۱. کیسهٔ پول در کجا بود؟

۲. آن مرد یک‌روز متوجّه چه‌چیز شد؟

۳. مرد وقتی فهمید پولش گم شده است، چه‌کار کرد؟

۴. قاضی چه حدس زد؟

۵. قاضی به خدمتکاران چه داد؟

۶. قاضی به خدمتکاران چه گفت؟

۷. آیا حدسِ قاضی درست بود؟

۸. مردی که کیسهٔ پول را دزدیده بود، چرا به وحشت افتاد؟

۹. خدمتکارِ دزد وقتی به خانه رسید، چه‌کار کرد؟

۱۰. قاضی دربارهٔ دزد چه‌فرمان داد؟

• تمرین

۱. فعلهایِ مجهول را در درس ۱۰ پیدا کنید.

۲. فعلهایِ معلومِ زیر را مجهول کنید و با هرکدام یک جمله بسازید. مثال:

● خواندم: دیروز یک کتاب خواندم.

خوانده شد: دیروز یک کتاب خوانده شد.

● صحبت کردند: دربارهٔ آن موضوع دو ساعت صحبت کردند.

صحبت شد: دربارهٔ آن موضوع دو ساعت صحبت شد.

شناختم:

گم کرد:

دزدیدند:

کوتاه کرد:

فرستادند:

احضار کردند:

دستور زبان

جمله‌های شرطی
Conditional sentences

ماضی ساده مضارع اخباری / آینده

اگر او [رفت] من هم [می‌روم / خواهم رفت].

If he would go, I will go too.

ماضی استمراری ماضی استمراری / ماضی بعید

اگر او [می‌رفت] من هم [می‌رفتم / رفته بودم].

If he had gone, I would have gone too.

ماضی بعید ماضی بعید / ماضی استمراری

اگر او [رفته بود] من هم [رفته بودم / می‌رفتم].

If he had gone, I would have gone too.

ماضی التزامی مضارعِ اخباری / آینده

اگر او [رفته باشد] من هم [می‌روم / خواهم رفت].

If he has gone, I go too.

If he had gone,

I would have gone too.

اگر او می‌رفت، من هم می‌رفتم.

اگر او می‌رفت، من هم رفته بودم.

اگر او رفته بود، من هم رفته بودم.

اگر او رفته بود، من هم می‌رفتم.

مضارع اخباری مضارع اخباری

اگر او [می‌رود] من هم [می‌روم].

If he goes, I go too.

مضارع التزامی مضارع اخباری / آینده

اگر او [برود] من هم [می‌روم / خواهم رفت].

If he goes, I will go too.

■ Notes:

1. The conditional sentences are divided into two clauses:

a) «If-clause» (= شَـــرط); and, b) «result clause»

(=جزایِ شرط). Ex.:

اگر زودتر می‌آمدید، او را می‌دیدید.

شرط — جزای شرط

2. When the verb of the «result clause» is imperative, the verb of the «If-clause» will be present indicative or simple past. Ex.:

اگر او **رفت**، تو هم **برو**.

اگر به پارک **می‌روید**، ما را هم **ببرید**.

فعل در جمله‌های شرطی

شرط	جزای شرط
ماضی ساده	مضارع اخباری / آینده / امر
ماضی استمراری	ماضی‌استمراری /ماضی‌بعید
ماضی بعید	ماضی‌بعید /ماضی‌استمراری
ماضی التزامی	مضارع اخباری / آینده
مضارع اخباری	مضارع اخباری / امر
مضارع التزامی	مضارع اخباری / آینده

• تمرین

جمله‌های شرطی زیر را کامل کنید:

۱. اگر نامه نوشتید، سلام مرا ... (رساندن).

۲. اگر به خانه می‌روید، کتاب مرا هم ... (بردن).

۳. اگر آنها را دعوت می‌کردید، ... (آمدن).

۴. اگر امشب او را می‌بینی، کتاب مرا از او ... (گرفتن).

۵. اگر آنها می‌آمدند، ما با آنها ... (رفتن).

۶. اگر دیروز به سفر می‌رفتیم، امروز آنها را ... (دیدن).

۷. اگر روزی دو ساعت درس خوانده بودند، ... (قبول‌شدن).

۸. اگر او را دیده بودم، پیغام شما را به او ... (دادن).

۹. اگر این کتاب را خوانده باشد، دربارهٔ آن ... (صحبت‌کردن).

۱۰. اگر آن داستان را نشنیده باشد، برای او ... (تعریف‌کردن).

۱۱. اگر شما راست می‌گویید، من هم راست ... (گفتن).

۱۲. اگر او حق دارد، ما هم حق ... (داشتن).

۱۳. اگر شما فردا آنجا باشید، ما شما را ... (دیدن).

۱۴. اگر دروغ بگوید، به حرف او ... (گوش‌کردن).

۱۵. اگر کوشش کنیم، در زندگی ... (موفق‌شدن).

۱۶. اگر خوب رانندگی کند، هیچوقت ... (تصادف‌کردن).

۱۷. اگر امشب هم نیاید، فردا حتماً ... (آمدن).

۱۸. اگر به خدا ایمان داشته باشید، هیچوقت ... (ناامیدشدن).

۱۹. اگر مرا به مهمانی دعوت کند، ممکن است ... (آمدن).

۲۰. اگر آدرس او را بدانم، شاید برایش یک نامه ... (نوشتن).

۲۱. اگر ما را ندیده باشد، با ما آشنا ... (شدن)

۲۲. اگر کتاب را نخوانده باشند، باید اسمش را ... (شنیدن).

۲۳. اگر زبان فارسی نمی‌داند، می‌تواند ... (یادگرفتن).

* * *

لغات

physician, doctor	پِزشک، دُکتر، طَبیب
wise, learned	دانا
about	درحدودِ
one thousand years ago	هِزارسال پیش
prince	شاهزاده
illness	بیماری، مَرَض
strange	عَجیب
to suffer	رَنج‌بُردن، مُبتلاشدن
to reflect, to imagine, to think	خیال‌کردن، فکرکردن
cow	گاو
servant	خادِم، خدمتکار
palace	قَصر، کاخ

مُعاینه کردن، دیدن	to examine, to see
مُعالجه کردن، شفادادن	to cure
اِمتناع‌کردن، خودداری‌کردن	to refuse
روزبه‌روز	day after day
ضَعیف	weak
ضعیفتر	weaker
بخاطِرِ پسرش	for his son's sake
خاطِر	sake
خَبَر دادن	to inform, to give information
اِبنِ سینا	Ebne Sinā (*Avicenna*), the great and famous Iranian physician and philosopher in the fourth and fifth century
فَرمان‌دادن	to command
دَعوَت‌کردن	to invite, to summon
اِبتِدا، اَوَّل	in the beginning, first
بادِقَّت، بِدِقَّت	carefully
کارد، چاقو	knife
قُربانی‌کردن، قُربان‌کردن	to sacrifice, to kill

راهنمایی‌کردن	to lead
درحالیکه	while
تیزکردن	to sharpen
گَردَن	neck
وانمود کردن	to pretend
پُشت	back
لاغَر، اُستخوانی	bony
چَریدن، چراکردن	to graze
چاق، فَربِه	fat
چاق‌شدن، فَربِه‌شدن	to get fat
بعد از آن	after that
بدینطریق، به این طریق	in this way
دارو، دوا	medicine, drug
خوراندن	to feed, to cause to eat
بِهبود	well-being
رو به بهبود گذاشتن	to begin to recover
کم‌کم، بِتَدریج	little by little, gradually

* * *

۱۱. پزشک دانا

درحدودِ هزارسال پیش شاهزاده‌ای ایرانی زندگی می‌کرد که به بیماری عجیبی مبتلا شده بود. او خیال می‌کرد که گاو شده است و از خادمانِ قصرِ پدرش می‌خواست که او را بکشند.

پزشکان بسیاری او را معاینه کردند، امّا هیچکدام از آنان نتوانستند او را معالجه کنند. شاهزاده از خوردنِ غذا امتناع می‌کرد و روزبه‌روز ضعیفتر می‌شد. شاه بخاطرِ پسرش خیلی غمگین بود.

یک‌روز به شاه خبر دادند که پزشک جوانی به شهر آمده است که بیماریهای سخت را معالجه می‌کند و اسم او اِبنِ سیناست. شاه فرمان داد اِبنِ‌سینا را برای معالجهٔ پسرش به قصر دعوت کنند.

روز بعد اِبنِ‌سینا به قصر آمد. پزشک جوان ابتدا بادقّت داستانِ بیماری شاهزاده را گوش کرد. آنگاه مانند قصّابان لباس پوشید و کاردی به‌دست گرفت و در حیاطِ قصر رفت. بَعد به خادمانِ دربار گفت: «آن گاو را بیاورید

تا قربانی کنم.» خادمانِ دربار شاهزاده را به نزدِ او راهنمایی کردند. پزشک جوان درحالیکه مانندِ قصّابان کارد خود را تیز می‌کرد، گفت: «پاهای این گاو را ببندید.» آنگاه خود گردن گاو را گرفت و وانمود کرد که می‌خواهد آن را ببرّد. بعد که کمی به گردن و پشت گاو دست کشید، گفت: «عجب گاو لاغری! این گاو برای کشتن مناسب نیست. باید مدّتی بچرد تا چاق شود. بعداز آنکه چاق شد، من می‌آیم و او را می‌کشم.»

بعد از آن، شاهزاده دیگر از خوردنِ غذا خودداری نمی‌کرد و هر غذایی که به او می‌دادند، می‌خورد تا چاق شود. بدینطریق اِبنِ‌سینا توانست غذاها و دواهایی را که برایِ بهبودِ شاهزاده مفید بود، به او بخوراند. حالِ شاهزاده کم‌کم رو به بهبودی گذاشت و بعد از یک‌ماه، بیماری او معالجه شد.

• پرسش

۱. بیماری عجیب شاهزادهٔ ایرانی چه بود؟

۲. چرا شاهزاده روزبه‌روز ضعیفتر می‌شد؟

۳. شاهزاده چی خیال می‌کرد؟

۴. اسمِ پزشکِ جوان چه بود؟

۵. شاه وقتی خبردار شد پزشک جوانی به شهر آمده است، چه فرمان داد؟

۶. پزشک جوان ابتدا چه کرد؟

۷. پزشک جوان برای معالجهٔ شاهزاده چه کرد؟

۸. چرا اِبنِ‌سینا گفت این گاو برای کشتن مناسب نیست؟

۹. چرا شاهزاده از خوردنِ غذا خودداری نمی‌کرد؟

۱۰. آیا اِبنِ‌سینا شاهزاده را معالجه کرد؟

• تمرین

۱. از میان کلمه‌های داده‌شده، کلمه‌های مناسب را انتخاب کنید و در جاهای خالی بگذارید:

معاینه کرد، امتناع کردیم، مانندِ، معالجه کند، بخاطِرِ، دعوت کردند، بادقّت، راهنمایی می‌کنم، وانمود کرد، کم‌کم، رو به بهبودی، دوا، مُفید، بیمار

۱. ... پزشک برای بیمار خیلی ... بود.

۲. پریروز پزشک او را ...

۳. او ... که خیلی ... است و نمی‌تواند غذا بخورد.

۴. ما را امشب به مهمانی ...

۵. من شما را ...؛ خواهش می‌کنم ... به حرفهایم گوش کنید.

۶. آن‌پزشک بسیار ماهر است و می‌تواند او را در یک هفته ...

۷. اگر به دستور پزشک عمل کنید، حال شما ... می‌رود.

۸. ما از خوردنِ آن غذای بد ...

۹. برای اینکه او را نشناسد، ... گداها لباس پوشید.

۱۰. ... شما امروز به اداره نرفتم.

۱۱. اگر درس بخوانید و تمرینها را حل کنید، ... زبان فارسی را یاد می‌گیرید.

۲. در جمله‌های زیر، فاعل، مفعول مستقیم، مفعول غیرمستقیم، قید، صفت، فعل، حرف اضافه، حرف ربط، ضمیر مشترک، علامت نکره، ضمیر شخصی، ضمیر ملکی، حالتِ اضافه را پیدا کنید:

۱. درحدودِ هزارسال پیش شاهزاده‌ای ایرانی زندگی می‌کرد که به بیماری عجیبی مبتلا شده بود.

۲. شاهزاده از خوردن غذا امتناع می‌کرد و روزبه‌روز ضعیفتر می‌شد.

۳. اِبنِ‌سینا درحالیکه مانند قصّابان کارد خود را تیز می‌کرد، گفت: «پای گاو

را ببندید».

۴. یکی از خدمتکاران که پول را دزدیده بود، به وحشت افتاد و ترسید که شناخته شود.

۵. اگر متّحد باشید، هیچکس نمی‌تواند به شما آسیب برساند.

۶. کتابش را در کتابخانهٔ دانشگاه به او دادم.

* * *

بخش چهارم

PART 4

Translate into persian

به‌فارسی ترجمه کنید

The poorman and the richman

A poorman went to the house of a richman and asked for a piece of bread. The richman said, «We have no bread in the house.»

– Please give me a little of last night's food.

– There is nothing left. We ate it all.

– At least give me some water to drink.

– The water is finished.

– Will you give me a penny to buy bread?

– I haven't any money now.

At last the poorman said, «Well, as you have nothing in the house, you can come with me and we will beg together.»

ترجمهٔ لغات و اصطلاحات

poor	بیچاره، فقیر
rich	ثروتمند، دارا
to ask	خواستن، درخواست‌کردن، پرسیدن
piece	تِکّه، پاره، قطعه
bread	نان
food	غذا
last night	دیشب
to leave (left)	باقی‌گذاردن، ترک‌کردن
to buy	خَریدن
to beg	گِدایی‌کردن

* * *

You are right

As judge of his village, Nasreddin was trying a case. Listening to the plaintiff, he said, «You are right.»

Listening to the defendant, he said, «You are right.»

The clerk of the court bend down and whispered to the judge, «But Nasreddin, they can't both be right.»

To whom Nasreddin replied, «You are right, too.»

ترجمهٔ لغات و اصطلاحات

as	بعنوان، مانند
village	دِه، دهکده، روستا
to try a case	به دعوایی رسیدگی‌کردن
plaintiff	شاکی، مُدّعی، خواهان
defendant	مُدَّعیٰ علیه، خوانده
clerk	مُنشی
court	دادگاه
bend down	خَم‌شدن
to whisper	نَجواکردن، پچ‌پچ‌کردن
to reply	جواب‌دادن، پاسخ‌دادن

* * *

The Villager

One day a villager, hearing that glasses are useful for reading, went to a shop to buy glasses.

The shopkeeper showed him a pair of glasses, but he asked for another pair. In this way, he continued trying on many pairs of glasses, but everytime he said, «These are not good. Give me another pair please.»

At last, the shopkeeper, who was getting angry, said, «Sir, can you read at all?» The villager answered: «If I could read, why would I want glasses for?»

ترجمهٔ لغات و اصطلاحات

villager	روستایی، دهاتی
glasses	عِینک
useful	مُفید
shop	مَغازه، دُکّان
shopkeeper	مَغازه‌دار، دُکّاندار
to show	نِشان‌دادن
pair	جُفت
to continue	ادامه‌دادن
to try on	آزمایش‌کردن
at last	سَرانجام، عاقبت، بالأخره (= *Bel-akhare*)
at all	اصلاً

* * *

Foxes can swim too

A man who lived in Canada, once bought a small island. The island was in the middle of the great Saint Lawrence River. Then he bought six beautiful foxes and took them to the island.

He said to himself, «These foxes will have many young ones. I'll kill some of them and sell their skins. I may become quite rich.»

After a few months, he returned to the island; but, he could not find even one fox. He told a friend about this.

The friend said, «You forgot one thing. You forgot that foxes can swim very well. Your foxes have swum away from your island. You'll never see them again.»

ترجمهٔ لغات و اصطلاحات

live	زندگی‌کردن
once = for one time	یکبار
buy	خریدن
island	جزیره
in the middle of	در وَسَطِ
great = huge	بزرگ
saint = holy person	مُقَدَّس
beautiful = nice = pretty	زیبا
fox	روباه
he said to himself	او به خودش گفت
kill = assassinate = slay	کُشتن، بِقَتل‌رساندن
sell	فروختن
skin	پوست
become, get	شدن
quite	کامِلاً
rich	ثِروَتمَند

quite rich	کاملاً ثروتمند
return = come back	بَرگشتن، مراجعت‌کردن
even	حَتّی
forget	فَراموش‌کردن
swim (swam, swum)	شِناکردن
never	هَرگِز

* * *

A bullet in the dark

Nasreddin woke up in the middle of the night and saw something white in his garden. It seemed to be moving towards the house.

«That is a thief!» he thought; and he took his gun and shot at him. Then he went back to bed, because he was too frightened to go out of the house in the dark.

The next morning, Nasreddin went out and saw one of his shirts hanging on the clothes-line in the garden. His wife had washed it the day before and hung it out to dry. Now it had a bullet-hole right through the middle of it.

«My God», said Nasreddin, «I was lucky last night. If I had been wearing that shirt, the bullet would have killed me!» And he called his neighbours together and asked them to thank God for saving him.

ترجمهٔ لغات و اصطلاحات

in the middle of the night	در نیمه‌شب، نیمه‌شب
white	سفید
move towards	حرکت‌کردن به‌طرفِ
gun = rifle	تُفنگ
shoot at (shot)	تیراندازی‌کردن، تیرانداختن
he was too frightened	خیلی ترسیده بود
hang(hung)	آویزان کردن، آویزان‌بودن
clothes-line	بَندِ رَخت، طنابِ لباس
the day before = the previous day	روز قبل، روز پیش
dry	خُشک‌شدن
bullet	گُلوله
bullet-hole	سوراخِ گُلوله
My God	خدای من
lucky = fortunate	خوشبخت، خوش‌شانس

thank = express gratitude	سِپاسگُزاری‌کردن، تَشکُّرکردن
save = rescue	نجات‌دادن

* * *

Mouse-Trap

One day a lady saw a mouse running across the kitchen floor. She was very afraid of mice, so she ran out of the house, got in a bus and went down to the shops.

There she bought a mouse-trap. The shopkeeper said to her, «Put some cheese in it. And you will soon catch that mouse.»

The lady went home with her mouse-trap, but when she looked in her cupboard, she could not find any cheese in it. She did not want to go back to shops, because it was very late. So she cut a picture of some cheese out of magazine and put that in the trap.

Surprisingly, the picture of the cheese was quite successful! When the lady came down to kitchen the next morning, there was a picture of a mouse in the trap beside the picture of the cheese!

ترجمهٔ لغات و اصطلاحات

mouse	موش
mice	موشها
kitchen	آشپَزخانه
kitchen floor	کَفِ آشپزخانه
to be afraid of = fear = feel frightened	ترسیدن
got in a bus = got on a bus	سوارِ اتوبوسی شد
mouse-trap	تَله‌موش
cheese	پَنیر
cupboard	کُمُد
magazine	مَجَلّه
surprisingly	بطورِ شگفت‌آور
quite	کامِلاً
successful	مُوَفّقیت‌آمیز
quite successful	کاملاً موفّقیت‌آمیز

* * *

Going Abroad

If we go abroad and visit foreign countries, we see and learn all sorts of things that we can never see or learn at home, though we may read about them in books and newspapers, and see pictures of them at the cinema. The best way to study geography is to travel, and the best way to get to know and understand the people of other countries is to meet them in their own homes.

There is the language difficulty, of cours; but in these days, if the traveller can speak English or French, he can usually find somebody to understand him and to translate for him if necessary.

Most people who spend a holiday in travelling, take a camera with them and photograph anything that interests or pleases them - the sights of a city; views of mountains, lakes, valleys, plains,

waterfalls, forests, etc.; famous men and women; the ruins of ancient buildings; and even animals and birds that are new to them. Later, perhaps years later, they will be reminded by the photographs of the happy time they had on a visit to a foreign country.

ترجمهٔ لغات و اصطلاحات

going	رفتن (به)، سفر (به)
abroad	خارج
foreign	خارجی، بیگانه
country	کشور
all sorts	انواع، بسیاری
home	وَطَن
though	هرچند، اگرچه
cinema	سینما
geography	جغرافیا
traveller	مُسافِر
French	فَرانسَوی
to spend	گُذَراندن، صَرف‌کردن

travelling	سَفَر، مُسافِرَت
camera	دوربین عکّاسی
sight	مَنظَره، چشم‌انداز
photograph	عَکس، عکس ... برداشتن
anything	هرچیزی
views	مَنظره‌ها = مَناظِر
lake	دریاچه
valley	دَرّه
plain	دَشت، جُلگه
waterfall	آبشار
etc.	وَ غیره، و جُز آن
famous	مَشهور
ruin	ویرانه، خَرابه
ancient	باستانی، قدیمی
building	ساختمان
later	بَعدها، بَعد
remind	بیادآوردن

* * *

The Milky way and Planets

When man began to search the skies with improved telescopes, what he saw made him feel very small. Compared with the universe, earth seemed to be just a tiny bit of cosmic dust.

Earth is only a small planet set up on the edge of the Milky Way. The Milky Way, our galaxy, has roughly thirty billion stars like our sun. It is itself just one of about a hundred billion galaxies in the known universe.

Space is so vast and distances are so great that there is a problem in measuring them. Instead of writing down all the zeroes, we describe these distances in light years. A light year is the distance which light, moving at 186,326 miles per second, travels in one year.

Our closest neighbour galaxy Andromeda, is more than 900,000 light years away from Earth.

ترجمهٔ لغات و اصطلاحات

search	جُستجوکردن، تحقیق‌کردن
Milky Way	کَهکِشان، راه شیری
planet	سَیّاره
man	انسان
improved	پیشرفته
telescope	تِلسکوپ
compared with	در مُقایسه با
universe	جَهان
just a tiny bit of	تنها ذرّه‌ای کوچک از
cosmic dust	خاکِ جهان هستی
set up	قرار گرفته، واقع [قرارگرفتن، واقع‌شدن]
edge	کِنار، لبه
galaxy	کَهکِشان
roughly	تقریباً، تَخمیناً

known universe	جهان شناخته‌شده
space	فضا
vast	وَسیع، پهناور
so	چندان، آنقدر، بقدری
measuring	اَندازه‌گیری
instead of	بجایِ، درعَوَضِ
zero	صِفر
describe	توصیف‌کردن، بیان‌کردن
light year	سالِ نوری
per second	در هر ثانیه
closest	نزدیکترین

* * *

فرهنگ لغات

۱. فارسی ـ انگلیسی

۲. انگلیسی ـ فارسی

۱. فارسی-انگلیسی

آ

water	*āb*	آب
waterfall	*ābshār*	آبشار
blue	*ābi*	آبی
apartment	*āpārtemān*	آپارتمان
monuments	*āsār*	آثار
historical monuments	*āsār-e tārikhi*	آثار تاریخی
last	*ākherin*	آخرین
Azar (9th Iranian month)	*Āzar*	آذر
quiet	*ārām*	آرام
test, examination	*āzemāyesh*	آزمایش
to try on	*āzemāyesh kardan (lebās)*	آزمایش‌کردن (لباس)

sky	*āsemān*	آسمان
to injure	*āsib resāndan*	آسیب‌رساندن
kitchen	*āshpazkhāne*	آشپزخانه
master, gentleman	*āghā*	آقا
Mr.	*āghā(ye)*	آقا(ی)
gentlemen	*āghāyān*	آقایان
to come	*āmadan*	آمدن
to run (water)	*āmadan-e (āb)*	آمدن (آب)
to learn	*āmukhtan*	آموختن
teacher	*āmuzegār*	آموزگار
that, it	*ān*	آن
there	*ānjā*	آنجا
thus	*āntowr*	آنطور
like that	*āntowri*	آنطوری
so	*ānghadar*	آنقدر
then	*āngāh*	آنگاه
they	*ānhā*	آنها
to get, to bring	*āvardan*	آوردن
to hang	*āvizān budan*	آویزان‌بودن
to hang	*āvizān kardan*	آویزان‌کردن
slowly	*āheste*	آهسته
gazelle	*āhu*	آهو

future	*āyande*	آینده
mirror	*āyene*	آینه

ا

in the beginning, first	*ebtedā*	ابتدا
eyebrow	*abru*	ابرو
foolish	*ablah*	ابله
Avicenna (The great and famous Iranian physician and philosopher)	*Ebn-e sinā*	ابن‌سینا
room	*otāgh*	اتاق
sitting room	*otāgh-e neshiman*	اتاق نشیمن
dining room	*otāgh-e nāhārkhori*	اتاق ناهارخوری
union	*ettehād*	اتّحاد
to happen	*ettefāgh oftādan*	اتّفاق‌افتادن
bus	*otubus*	اتوبوس
car	*otomobil*	اتومبیل
equipment, furniture, house furniture	*asāsiye*	اثاثیه
to summon, to call up	*ehzār kardan*	احضارکردن
recently	*akhiran*	اخیراً
office, administration	*edāre*	اداره

post office	*edāre-ye post*	ادارهٔ پست
to continue	*edāme dādan*	ادامه‌دادن
politeness	*adab*	ادب
literature	*adabiiyāt*	ادبیّات
to injure	*aziyat kardan*	اذیّت‌کردن
to produce, to show	*erāe dādan*	ارائه‌دادن
woodland	*arāzi-ye jangali*	اراضی جنگلی
master	*arbāb*	ارباب
inheritance	*ers*	ارث
respected, dear	*arjmand*	ارجمند
cheap	*arzān*	ارزان
valuable	*arzeshmand*	ارزشمند
saw	*arreh*	ارّه
to saw (sawed-sawn)	*arreh kardan*	ارّه کردن
to cost	*arzidan*	ارزیدن
than, of, from	*az*	از
since last	*az ākharin bār*	از آخرین‌بار
for this matter, for this reason	*az in bābat*	از این بابت
to miss	*az dast dādan*	ازدست‌دادن
across	*az ru-ye*	از روی
to succeed	*az ohdeh barāmadan*	از عهده‌برآمدن

through	*az miān-e*	ازمیانِ
through	*az vasat-e*	ازوسطِ
to move (house)	*asbābkeshi kardan*	اسباب‌کشی‌کردن
is	*ast*	است
professor	*ostād*	استاد
to be employed	*estekhdām shodan*	استخدام‌شدن
bony	*ostokhāni*	استخوانی
interrogative	*estefhāmi*	استفهامی
noun, name	*esm*	اسم
persons	*ashkhās*	اشخاص
terms	*estelāhāt*	اصطلاحات (اصطلاحها)
Esfahān (the name of a city in Iran)	*esfahān*	اصفهان
at all	*aslan*	اصلاً
cardinal	*asli*	اصلی
genetive	*ezāfe*	اضافه
to pay heed to	*e'tenā kardan (be)*	اعتنا کردن (به)
numbers	*a'dād*	اعداد
to proclaim	*e'lām kardan*	اعلام‌کردن
often, very often, usually	*aghlab*	اغلب
to fall, to fall down, ommission	*oftādan*	افتادن
to stay	*eghāmat kardan*	اقامت‌کردن

at least	*aghallan*	اقلاً
though	*agar-che*	اگرچه
to beg	*eltemās kardan*	التماس کردن
Alphabet	*alefbā*	الفبا
but	*ammā*	امّا
test, examination	*emtehān*	امتحان
to refuse	*emtena' kardan*	امتناع کردن
imperative	*amr*	امر
today	*emruz*	امروز
imperative	*amri*	امری
tonight, this night	*emshab*	امشب
hope	*omid, ommid*	امید، امّید
election	*entekhāb*	انتخاب
to do	*anjām dādan*	انجام دادن
to throw, to put down	*andākhtan*	انداختن
size, measure	*andāze*	اندازه
measuring	*andāze-giri*	اندازه گیری
little	*andak*	اندک
not long afterwards	*andak zamāni ba'd*	اندک زمانی بعد
man	*ensān*	انسان
finger	*angosht*	انگشت
all sorts	*anvā'*	انواع

he, she	*u*	او
first, in the beginning	*avval*	اوّل
first	*avvalin*	اوّلین
no matter	*ahamiiyat nadārad*	اهمیت ندارد
Iran	*Irān*	ایران
Iranian	*irāni*	ایرانی
to remain, to stay	*istādan*	ایستادن
they	*ishān*	ایشان
this	*in*	این
here	*injā*	اینجا
these days	*in ruzhā*	این‌روزها
to wander, to go about	*intaraf-o āntaraf raftan*	اینطرف و آنطرف رفتن
thus	*intowr*	اینطور

ب

easily	*be-āsāni*	بآسانی
slowly	*be-āhestegi*	بآهستگی
by, with	*bā*	با
polite, politely	*bā-adab*	باادب
sadly	*bā-anduh*	باندوه
father	*bābā*	بابا
concern, matter, cause	*bābat*	بابت

angrily	*bā-khashm*	باخشم
gladly	*bā-khoshhāli*	باخوشحالی
wind	*bād*	باد
icy wind	*bād-e besiyār sard*	باد بسیار سرد
carefully	*bā-deghghat*	بادقّت
time	*bār*	بار
yield, corp, product	*bār*	بار
porter	*bārbar*	باربر
open	*bāz*	باز
market, Bazaar	*bāzār*	بازار
to untie, to open	*bāz kardan*	بازکردن
game, play	*bāzi*	بازی
to play	*bāzi kardan*	بازی‌کردن
ancient	*bāstāni*	باستانی
literate	*bā-savād*	باسواد
club	*bāshgāh*	باشگاه
club	*bāshgāh-e varzeshi*	باشگاه ورزشی
loudly	*bā sedā-ye boland*	با صدای بلند
angrily	*bā-asabāniiyat*	باعصبانیت
garden, park	*bāgh*	باغ
a little garden	*bāghche*	باغچه
to leave	*bāghi gozārdan*	باقی‌گذاردن

up, above	*bālā*	بالا
on, over	*bālā-ye*	بالای
at last	*belakhare*	بالأخره
to climb up, to go up	*bālā raftan*	بالارفتن
although	*bā vojud-e in-ke*	باوجود اینکه
with each other, with one another	*bā-ha.ndigar*	با همدیگر
conscious	*bā-hush*	باهوش
must	*bāyad, bāyest*	باید، بایست
with one another, with each other	*bā-yekdigar*	با یکدیگر
idle, vain	*be-betālat*	ببطالت
cook, make	*be-paz*	بپز
gradually, little by little	*be-tadrij*	بتدریج
individually, singly	*be-tanhāyi*	بتنهایی
instead of	*bejā-ye*	بجای
child, baby	*bachche*	بچّه
chance	*bakht*	بخت
part	*bakhsh*	بخش
bad	*bad*	بد
carefully	*be-deghghat*	بدقّت
in this way	*bedintarigh*	بدینطریق

on	*bar*	بر
equal	*barābar*	برابر
equal to	*barābar bā*	برابر با
brother	*barādar*	برادر
glossy	*barrāgh*	برّاق
for	*barāye*	برای
because, in order that	*barāye in-ke*	برای‌اینکه
to wave to ...	*barāye kasi dast tekān dādan*	برای کسی دست‌تکان‌دادن
harvest	*bardāsht-e mahsul*	برداشت محصول
to pick up, to get, to take away	*bardāshtan*	برداشتن
to take, to carry	*bordan*	بردن
on, over	*bar-ru-ye*	بر روی
to put down	*bar zamin gozāshtan*	بر زمین‌گذاشتن
over, on	*bar sar-e*	بر سرِ
snow	*barf*	برف
lightning, electricity	*bargh*	برق
leaf	*barg*	برگ
to turn up down	*bargardāndan*	برگرداندن
to go back, to come back, to return	*bargashtan*	برگشتن
rice	*berenj*	برنج

lamb	*bareh, barreh*	بره، برّه
large, big, great, huge	*bozorg*	بزرگ
larger, older, bigger	*bozorg-tar*	بزرگتر
biggest	*bozorg-tarin*	بزرگترین
high road	*bozorg-rāh*	بزرگراه
soon	*be-zudi*	بزودی
easily	*be-sādegi*	بسادگی
bed	*bastar*	بستر
death-bed	*bastar-e marg*	بستر مرگ
to tie	*bastan*	بستن
closed	*baste*	بسته
quickly	*be-sor'at*	بسرعت
very, much, highly	*besiyār*	بسیار
all sorts	*besiyāri*	بسیاری
hard, severely, vigorously	*be-sheddat*	بشدّت
plate	*boshghāb*	بشقاب
separately, one by one	*be-towr-e jodā-gāne*	بطور جداگانه
surprisingly	*be-towr-e shegeft-āvar*	بطور شگفت‌آور
then, later	*ba'd*	بعد
after	*ba'd-az*	بعد از
after that	*ba'd-az-ān-ke*	بعد از آنکه
later	*ba'd-hā*	بعدها

sometimes	*ba'zi vaght-hā*	بعضی وقتها
instead of	*be-avaz-e*	بعوضِ
just	*be-'eyneh*	بعینه
so	*be-ghadri*	بقدری
at once	*belāfāsele*	بلافاصله
tall	*boland*	بلند
to get up	*boland shodan*	بلندشدن
then	*banā-bar-in*	بنابراین
rope	*band*	بند
clothes-line	*band-e rakht*	بند رخت
agency	*bongāh*	بنگاه
real estate agency	*bongāh-e mo'āmelāt-e melki*	بنگاه معاملات ملکی
scent/smell	*bu*	بو
because of	*be-vāsete-ye*	بهواسطهٔ
bush	*bute*	بوته
with, by, by means of	*be-vasile-ye*	بهوسیلهٔ
to smell	*bu kardan*	بوکردن
to, in, into, equal to	*be*	به
spring	*bahār*	بهار
bequeath	*be-ers gozāshtan*	بهارث گذاشتن
in the hope of	*be-omid-e*	بهامید
in this way	*be-in-tarigh*	بهاین طریق

recover	*behbud*	بهبود
well done!, bravo!, excellent!, indeed!	*bah-bah*	به‌به!
best	*behtarin*	بهترین
to obtain	*be-dast-āvardan*	به‌دست‌آوردن
to try a case	*be da'vāyi residegi kardan*	به‌دعوایی رسیدگی‌کردن
to fall down	*be zamin khordan*	به‌زمین‌خوردن
to put in jail	*be-zendān ferestādan*	به‌زندان فرستادن
as	*be-'onvān-e*	بعنوانِ
to make a complaint before a judge	*be-ghāzi shekāyat bordan*	به‌قاضی شکایت‌بردن
as soon as	*be-mahz-e in-ke*	به‌محض اینکه
I don't care, it does not concern me	*be man che marbut ast?*	به من چه مربوط است؟
to seem, look, apparently	*be-nazar-āmadan*	بنظرآمدن
to be afraid, to fear	*be-vahshat oftādan*	به‌وحشت‌افتادن
frighten	*be-vahshat andākhtan*	به‌وحشت‌انداختن
to remind	*be-yād āvardan*	بیادآوردن
at all	*be-hich-vajh*	به‌هیچ‌وجه
impolite	*bi-adab*	بی‌ادب
explanation	*bayān*	بیان
to describe	*bayān kardan*	بیان‌کردن

useless	*bi-samar*	بی‌ثمر
poor	*bichāre*	بیچاره
quiet	*bi-harakat*	بی‌حرکت
root, bottom	*bikh*	بیخ
awake	*bidār*	بیدار
to get up	*bidār shodan*	بیدارشدن
to wake up	*bidār kardan*	بیدارکردن
at once	*bi-derang*	بیدرنگ
outside, out	*birun*	بیرون
to get out	*birun āmadan*	بیرون‌آمدن
twenty	*bist*	بیست
twenty five	*bist-o panj*	بیست‌وپنج
twenty three	*bist-o se*	بیست‌وسه
twenty six	*bist-o shesh*	بیست‌وشش
twenty one	*bist-o yek*	بیست‌ویک
twenty first	*bist-o yekom*	بیست‌ویکم
illiterate	*bi-savād*	بیسواد
more	*bishtar*	بیشتر
often	*bishtar-e vaght-hā*	بیشتر وقتها
useless, in vain	*bi-fāyede*	بیفایده
foreign	*bigāne*	بیگانه
spade	*bil*	بیل

sick, ill	*bimār*	بیمار
illness	*bimāri*	بیماری
among, between	*beyn*	بین
nose	*bini*	بینی
vain, idle, in vain	*bihude*	بیهوده
unconscious	*bi-hush*	بیهوش

پ

foot	*pā*	پا
cloth	*pārche*	پارچه
piece	*pāre*	پاره
to piece, to tear	*pāre pāre kardan*	پاره‌پاره کردن
to reply	*pāsokh dādan*	پاسخ‌دادن
fifteen	*pānzdah*	پانزده
five hundred	*pānsad*	پانصد
autumn	*pāiz, pāyiz*	پائیز، پاییز
below, down	*pāin, pāyin*	پائین، پایین
to climb down	*pāyin āmadan*	پایین آمدن
to put down	*pāyin āvardan*	پایین آوردن
to wisper	*pechpech kardan*	پچ‌پچ کردن
to cook, to make	*pokhtan*	پختن
father	*pedar*	پدر

to accept	*paziroftan*	پذیرفتن
feather	*par*	پر
scattered, dispersed	*parākande*	پراکنده
hedge	*parchin*	پرچین
question	*porsesh*	پرسش
interrogative	*porseshi*	پرسشی
to go about, to wander	*parse zadan*	پرسه‌زدن
to ask	*porsidan*	پرسیدن
birds	*parandegān*	پرندگان
bird	*parande*	پرنده
to fly	*parvāz kardan*	پروازکردن
to try on	*porov kardan*	پروکردن
to fly, to jump	*paridan*	پریدن
the day before yesterday	*pariruz*	پریروز
physician, doctor	*pezeshk, doctor*	پزشک، دکتر
behind, then	*pas*	پس
after	*pas az*	پس از
after	*pas az ān-ke*	پس از آنکه
after a little while	*pas az andak zamāni*	پس از اندک‌زمانی
after a little while	*pas az moddat-e kami*	پس از مدّت کمی
post office	*post-khāne*	پستخانه
boy	*pesar*	پسر

suffix	*pasvand*	پسوند
back, behind	*posht*	پشت
roof	*posht-e bām*	پشت‌بام
bridge	*pol*	پل
five	*panj*	پنج
fifty	*panjāh*	پنجاه
window	*panjere*	پنجره
thursday	*panjshanbe*	پنج‌شنبه
fifth	*panjom*	پنجم
paw	*panje*	پنجه
to advise	*pand dādan*	پندادن
hidden	*penhān*	پنهان
to hide	*penhān kardan*	پنهان‌کردن
cheese	*panir*	پنیر
vain, futile, nonsense	*puch*	پوچ
skin	*pust*	پوست
to cover	*pushāndan*	پوشاندن
covered with	*pushide az*	پوشیده از
money	*pul*	پول
beside	*pahlu-ye*	پهلوی
breadth	*pahnā*	پهنا
vast	*pahnāvar*	پهناور

on foot	*piāde*	پیاده
onion	*piāz*	پیاز
screw, bolt	*pich*	پیچ
to find	*peydā kardan*	پیدا کردن
old	*pir*	پیر
shirt	*pirāhan*	پیراهن
oldman	*pir mard*	پیرمرد
with, in front of, before	*pish*	پیش
before	*pish az*	پیش از
before	*pish az ān-ke*	پیش از آنکه
before	*pish az in-ke*	پیش از اینکه
improved, advanced	*pishrafte*	پیشرفته
prefix	*pishvand*	پیشوند
negative prefix	*pishvand-e nafy*	پیشوند نفی
message	*peyghām*	پیغام
suffixed	*peyvaste*	پیوسته

ت

till, until, up to, as far as, so long as, in order that, by the time that	*tā, tā in-ke, barāye in-ke*	تا، تااینکه، برای‌اینکه
summer	*tābestān*	تابستان

dull	*taassor*	تأثّر
crown	*jāj*	تاج
dark	*tār*	تار
history	*tārikh*	تاریخ
historical	*tārikhi*	تاریخی
new, fresh	*tāzeh*	تازه
fever	*tab*	تب
to search	*tahghigh kardan*	تحقیق‌کردن
blackboard	*takhte-siyāh*	تخته‌سیاه
roughly	*takhminan*	تخمیناً
to translate	*tarjome kardan*	ترجمه کردن
to frighten	*tarsāndan*	ترساندن
dreadful	*tarsnāk*	ترسناک
to fear, to be afraid, to feel frighten	*tarsidan*	ترسیدن
sour	*torsh*	ترش
to leave	*tark kardan*	ترک‌کردن
stick	*tarke*	ترکه
gemination	*tashdid*	تشدید (ـّـ)
to thank	*tashakkor kardan*	تشکّرکردن
thirsty	*teshne*	تشنه
licence, certificate	*tasdigh*	تصدیق

to decide, to take a decision	*tasmim gereftan*	تصمیم‌گرفتن
to suppose	*tasavvor kardan*	تصوّرکردن
image	*tasvir*	تصویر
exclamative	*taa'jjobi*	تعجّبی
to narrate	*ta'rif kardan*	تعریف‌کردن
holiday	*ta'til (ruz-e ta'til)*	تعطیل (روز تعطیل)
summer vacation	*ta'tilāt-e tābestān*	تعطیلات تابستان
to repair, to mend	*ta'mir kardan*	تعمیرکردن
gun, rifle	*tofang*	تفنگ
approximately, roughly	*taghriban*	تقریباً
to be divided	*taghsim shodan*	تقسیم‌شدن
to divide	*taghsim kardan*	تقسیم‌کردن
to struggle	*taghallā kardan*	تقلّاکردن
homeworks	*takālif (taklif-hā)*	تکالیف (تکلیفها)
to repeat	*tekrār kardan*	تکرارکردن
homework	*taklif (taklif-e darsi)*	تکلیف (تکلیف درسی)
piece	*tekke*	تکّه
to struggle	*talāsh kardan*	تلاش‌کردن
telescope	*telescop*	تلسکوپ
telephone	*telefon*	تلفن
to telephone	*telefon kardan*	تلفن‌کردن
trap	*tale*	تله

mouse-trap	*tale mush*	تله‌موش
to watch	*tamāshā kardan*	تماشا کردن
all	*tamām*	تمام
to be finished, come to end	*tamām shodan*	تمام‌شدن
to finish	*tamām kardan*	تمام‌کردن
all day	*tamām-e ruz*	تمام‌روز
all time	*tamām-e moddat*	تمام‌مدّت
exercise	*tamrin*	تمرین
to flatter	*tamallogh goftan (az)*	تملّق‌گفتن (از)
clean	*tamiz*	تمیز
to be cleaned	*tamiz shodan*	تمیزشدن
to clean	*tamiz kardan*	تمیزکردن
lazy	*tanbal*	تنبل
to punish	*tanbih kardan*	تنبیه کردن
fast	*tond*	تند
tanvin	*tanvin*	تنوین (= ـاً)
alone, only, just	*tanhā*	تنها
just a tiny bit of	*tanhā zarrehe-i kuchak az*	تنها ذرّه‌ای کوچک از
trunk of the tree	*tane-ye derakht*	تنهٔ درخت
tennis	*tenis*	تنیس
in, inside	*tu*	تو
you (sing.)	*to*	تو

strength	*tavān*	توان
to be able	*tavānestan*	توانستن
ball	*tup*	توپ
malberry	*tut*	توت
net	*tur*	تور
to describe	*towsif kardan*	توصیف‌کردن
to insult, to disgrace	*towhin kardan*	توهین‌کردن
Tehran (capital of Iran)	*tehrān*	تهران
dull	*tire*	تیره
to sharpen	*tiz kardan*	تیزکردن
razor, sword	*tigh*	تیغ

ث

fixed	*sābet*	ثابت
second	*sāniye*	ثانیه
rich, wealthy	*servat-mand*	ثروتمند
third	*sols*	ثلث

ج

place	*jā*	جا
magic	*jādu*	جادو
path	*jāddeh*	جادّه

interesting	*jāleb*	جالب
clothes	*jāme, lebās*	جامه، لباس
life	*jān, zendegi*	جان، زندگی
animal, beast	*jānevar*	جانور
instead of	*jā-ey*	جای
blank	*jā-ye khāli*	جای خالی
separate	*jodā*	جدا
new	*jadid*	جدید
interesting	*jazzāb*	جذّاب
except	*joz*	جز
result clause	*jazā-ye shart*	جزای شرط
island	*jazire*	جزیره
to search	*josteju kardan*	جستجوکردن
geography	*joghrāfiā*	جغرافیا
pair	*joft*	جفت
liver	*jegar*	جگر
session	*jalaseh*	جلسه
plain	*jolge*	جلگه
in front, in front of, forward	*jolow*	جلو
plural	*jam'*	جمع
broken plural	*jam'-e mokassar*	جمع مکسّر
friday	*jom'e (ruz-e jom'e)*	جمعه (روز جمعه)

sentence	*jomle*	جمله
exclamative sentence	*jomle-ye ta'ajjobi*	جملهٔ تعجّبی
conditional sentence	*jomle-ye sharti*	جملهٔ شرطی
forest	*jangal*	جنگل
stream	*ju=juy*	جو=جوی
to reply	*javāb dādan*	جواب‌دادن
young	*javān*	جوان
baby bird, chicken	*juje (bachch-ye parandegān)*	جوجه (بچّهٔ پرندگان)
to gnaw	*javidan*	جویدن
universe	*jahān*	جهان
known universe	*jahān-e shenākhte shodeh*	جهان شناخته‌شده
to jump	*jahidan*	جهیدن
pocket	*jib*	جیب

چ

print	*chāp*	چاپ
to flatter	*chāplusi kardan*	چاپلوسی‌کردن
fat	*chāgh*	چاق
to get fat	*chāgh shodan*	چاق‌شدن
knife	*chāghu*	چاقو
tea	*chāyi, chāy*	چایی، چای
left	*chap*	چپ

umberella	*chatr*	چتر
pasturing, grazing	*charā*	چرا
why	*cherā*	چرا
to graze	*charā kardan*	چراکردن
to graze	*charidan*	چریدن
eye	*chashm*	چشم
sight	*chashm-andāz*	چشم‌انداز
how	*chetowr*	چطور
Chelow Kabab (rice and kabab)	*chelow kabāb*	چلوکباب
Chelow morgh (rice and chicken)	*chelow morgh*	چلومرغ
how many, several	*chand*	چند
so much, very much, so	*chandān*	چندان
as much as	*chandān-ke*	چندانکه
several times	*chand-bār*	چندبار
how many	*chand tā*	چندتا
how often	*chand vaght yek-bār*	چندوقت‌یکبار
what...	*chandom*	چندم
fork	*changāl*	چنگال
what?	*che*	چه؟
both... and...	*che... che...*	چه ... چه ...
four	*chāhār*	چهار

four times	*chāhār bār*	چهاربار
fourteen	*chāhārdah*	چهارده
wednesday	*chāhārshanbe*	چهارشنبه
four hundred	*chāhārsad*	چهارصد
fourth	*chāhārom*	چهارم
fourth	*chāhāromin*	چهارمین
who?	*che kasi*	چه کسی؟
fourty	*chehel*	چهل
when?	*che mowghe'*	چه‌موقع؟
when?	*che vaght*	چه‌وقت؟
stick, wood	*chub*	چوب
shepherd	*chupān*	چوپان
because, as, since	*chon*	چون
because	*chon-ke*	چونکه
what	*chi*	چی
thing, object	*chiz*	چیز
something else	*chizi digar*	چیزی دیگر = چیز دیگری
what is?	*chist (=che ast)*	چیست؟ (چه است؟)

ح

corp, yield, product	*hāsel*	حاصل
present	*hāzer*	حاضر

Hafez (one of the most famous Iranian poets)	*hāfez*	حافظ
now	*hālā*	حالا
present indicative	*hāl-e ekhbāri*	حال اخباری
genetive case	*hālat-e ezāfe*	حالت اضافه
even	*hattā*	حتّی
to guess	*hads zadan*	حدس‌زدن
about	*hudud-e*	حدود
heat, temperature	*harārat*	حرارت
greed	*hers*	حرص
talk, speech, saying, remark, word	*harf*	حرف
preposition	*harf-e ezāfe*	حرف اضافه
to talk	*harf zadan*	حرف‌زدن
to move towards	*harakat kardan be taraf-e*	حرکت‌کردن به‌طرف
prepositions	*huruf-e ezāfe*	حروف اضافه
simple conjunctions	*huruf-e rabt-e sāde*	حروف ربط ساده
compound conjunctions	*huruf-e rabt-e morakkab*	حروف ربط مرکّب
covetous, greedy	*haris*	حریص
hedge	*hesār-e bagh, parchin*	حصار باغ، پرچین
presence	*huzur*	حضور
to dig	*hafr kardan*	حفرکردن

truths	*haghāyegh*	حقایق
truth	*haghighat*	حقیقت
to solve	*hall kardan*	حلّ کردن
to carry, to take	*haml kardan*	حمل کردن
to attack, to make an attack on, to rush	*hamle kardan be...*	حمله کردن به...
countryside	*hume-ye shahr*	حومهٔ شهر
life	*hayāt*	حیات
yard	*hayāt*	حیاط
cunning	*hilegar*	حیله گر
beast, animal	*heyvān*	حیوان

خ

servant	*khādem*	خادم
out, outside	*khārej*	خارج
to get out, to go out	*khārej shodan*	خارج شدن
foreign	*khāreji*	خارجی
sake (for sake)	*khāter (be-khāter-e)*	خاطر (بخاطرِ)
remembrances	*khāterāt*	خاطرات
remembrance	*khātere*	خاطره
earth	*khāk*	خاک
cosmic dust	*khāk-e jahān-e hasti*	خاک جهان هستی

Mrs., lady	*khānom*	خانم
house	*khāne*	خانه
information	*khabar*	خبر
to give information, to inform	*khabar dādan*	خبردادن
malicious	*khabis*	خبیث
God	*khodā*	خدا
My God	*khodā-ye man*	خدای من
servant	*khedmatkār*	خدمتکار
wisdom	*kherad*	خرد
small, little	*khord*	خُرد
to break into pieces	*khord kardan*	خُردکردن
to break	*khord kardan*	خُردکردن
wise	*kherad-mand*	خردمند
bear	*khers*	خرس
shopping	*kharid(an)*	خرید(ن)
bought (he, she)	*kharid (u)*	خرید (او)
shopper	*kharidār*	خریدار
to buy	*kharidan*	خریدن
tired	*khaste*	خسته
dry	*khoshk*	خشک
to dry	*khoshk kardan*	خشک‌کردن
anger	*khashm*	خشم

angry	*khashm-gin*	خشمگین
angry	*khashm-nāk*	خشمناک
to be pleased	*khoshnud shodan*	خشنودشدن
to please	*khoshnud kardan*	خشنودکردن
danger	*khatar*	خطر
dangerous	*khatar-nāk*	خطرناک
to save, to rescue	*khalās kardan*	خلاص‌کردن
rescue, save	*khalāsi*	خلاصی
fifth	*khoms*	خمس
to bend down	*kham shodan*	خم‌شدن
laugh	*khande*	خنده
to laugh	*khandidan*	خندیدن
cold, cool	*khonak*	خنک
colder	*khonak-tar*	خنکتر
to sleep	*khābidan*	خوابیدن
to want, to ask	*khāstan*	خواستن
to read, to call, to study	*khāndan*	خواندن
either... or...	*khāh... khāh...*	خواه... خواه...
plaintiff	*khāhān*	خواهان
sister	*khāhar*	خواهر
to want, to ask	*khāhesh kardan*	خواهش‌کردن
good, nice	*khub*	خوب

self	*khod*	خود
to refuse	*khod-dary kardan*	خودداری‌کردن
He pretended to be dead	*khod rā be mordan zad*	خود را به مردن زد
himself, herself, itself	*khodash*	خودش
themselves	*khodeshān*	خودشان
myself	*khodam*	خودم
to feed, to cause to eat	*khorāndan*	خوراندن
to have (food), to drink	*khordan*	خوردن
good, nice	*khosh*	خوش
happy, lucky, fortunate	*khoshbakht*	خوشبخت
happy, glad	*khoshhāl*	خوشحال
to be pleased	*khoshhāl shodan*	خوشحال‌شدن
fortunate, lucky	*khoshshāns*	خوش‌شانس
to have a good time	*khosh gozarāndan*	خوش‌گذراندن
delicious	*khoshmaze*	خوشمزه
avenue, street	*khiyābān*	خیابان
Enghelab avenue	*khiyābān-e Enghelāb*	خیابان انقلاب
to imagine, to think, to reflect	*khiyāl kardan*	خیال‌کردن
very, highly, much	*kheyli*	خیلی

د

inside, in	*dākhel*	داخل

court	*dādgāh*	دادگاه
to give	*dādan*	دادن
rich	*dārā*	دارا
drug, medicine	*dāru*	دارو
story	*dāstān*	داستان
short story	*dāstān-e kutāh*	داستان کوتاه
to have, to hold	*dāshtan*	داشتن
hold this!	*in rā dāshte bāsh!*	این را داشته باش!
net	*dām*	دام
wise, learned	*dānā*	دانا
pupil	*dāneshāmuz*	دانش‌آموز
student	*dāneshju*	دانشجو
students	*dāneshju-yān*	دانشجویان
university	*dāneshgāh*	دانشگاه
to know	*dānestan*	دانستن
middle school, high school	*dabirestān*	دبیرستان
girl	*dokhtar*	دختر
door	*dar*	در
in, into	*dar*	در
long	*derāz*	دراز
to be lengthened	*derāz shodan*	درازشدن
to lie down	*derāz keshidan*	درازکشیدن

length	*derāzi*	درازی
about, of	*dar-bāre-ye*	دربارهٔ
between, among	*dar-beyn-e*	دربین
behind	*dar-pas-e*	درپسِ
behind	*dar-posht-e*	درپشتِ
beside	*dar-pahlu-ye*	درپهلوی
in front of, with	*dar-pish-e*	درپیشِ
in front of	*dar-jolow-ye*	درجلوی
while	*dar-hāli-ke*	درحالیکه
about	*dar-hudud-e*	درحدودِ
tree	*derakht*	درخت
plane tree	*derakht-e chenār*	درختِ چنار
apple tree	*derakht-e sib*	درختِ سیب
glossy	*darakhshān*	درخشان
to shine	*darakhshidan*	درخشیدن
to ask	*darkhāst kardan*	درخواست‌کردن
pain	*dard*	درد
painful	*dardnāk*	دردناک
painful	*dardmand*	دردمند
to put in jail	*dar zendān andākhtan*	در زندان‌انداختن
lesson	*dars*	درس
just	*dorost*	درست

just then	*dorost dar hamān vaght*	درست در همان‌وقت
to make, to cook	*dorost kardan (ghazā)*	درست‌کردن (غذا)
to study	*dars khāndan*	درس‌خواندن
all the year round	*dar sarāsar-e sāl*	در سراسر سال
across	*dar tul-e*	درطولِ
instead of	*dar avaz-e*	درعوضِ
to pass away, to die	*dargozashtan*	درگذشتن
in the middle of the night	*dar nime-ye shab*	در نیمهٔ شب
compared with	*dar moghāyese bā*	در مقایسه با
between, among	*dar miān-e*	درمیانِ
in the middle of	*dar vasat-e*	در وسطِ
lie, false	*durugh*	دروغ
to lie	*durugh goftan*	دروغ گفتن
valley	*darreh*	درّه
per second	*dar har sānie*	در هر ثانیه
sea	*daryā*	دریا
lake	*daryāche*	دریاچه
to rend, to tear, to kill	*daridan*	دریدن
thief	*dozd*	دزد
to steal	*dozdidan*	دزدیدن
castle	*dezh*	دژ
hand	*dast*	دست

to wave to...	*dast tekān dādan barāye...*	دست تکان‌دادن برای ...
to touch	*dast zadan be*	دست‌زدن به
to capture	*dastgir kardan*	دستگیرکردن
grammar	*dastur, dastur-e zabān*	دستور، دستور زبان
bundle	*daste*	دسته
plain	*dasht*	دشت
quarrel	*da'vā*	دعوا
to summon, to invite	*da'vat kardan*	دعوت‌کردن
notebook	*daftar*	دفتر
office	*daftar*	دفتر
time	*daf'eh*	دفعه
minute	*daghighe(h)*	دقیقه
shop	*dokān (dokkān)*	دکان
shopkeeper	*dokāndār*	دکاندار
physician, doctor	*doctor*	دکتر
to feel pity (for someone)	*del sukhtan*	دل‌سوختن
he felt pity for him	*delash be-hāle u sukht*	دلش به حال او سوخت
reason	*dalil*	دلیل
to follow, to run after someone	*donbāl-e kasi raftan*	دنبال کسی رفتن
two	*do*	دو
drug, medicine	*davā*	دوا
twelve	*davāzdah*	دوازده

twelfth	*davāzdahom*	دوازدهم
twice	*do bār*	دوبار
again	*dobāre*	دوباره
cycle, turn	*dowr*	دور
far	*dur*	دور
camera	*durbin-e akkāsi*	دوربین عکّاسی
period, age	*dowre*	دوره
course of middle school	*dowre-ye dabirestān*	دورهٔ دبیرستان
two years ago	*do sāl pish*	دو سال پیش
friend	*dust*	دوست
friendly	*dustāne*	دوستانه
monday	*doshanbe*	دوشنبه
second	*dovom, dovvom*	دوم، دوّم
second	*dovomin, dovvomin*	دومین، دوّمین
to run	*davidan*	دویدن
two hundred	*divist*	دویست
village	*deh*	ده
ten	*dah*	ده
villager	*dehāti*	دهاتی
mouth	*dahān*	دهان
village	*dehkade*	دهکده
the tens	*dah-hā*	دهها = ده‌ها

Dey (10th Iranian month)	*dey*	دی
meeting	*didār*	دیدار
to see, to examine, to visit, to meet	*didan*	دیدن
late	*dir*	دیر
monastery	*deyr*	دیر
later	*dir-tar*	دیرتر
yesterday	*diruz*	دیروز
last night	*dishab*	دیشب
wall	*divār*	دیوار

ذ

bit	*zarreh*	ذرّه
following	*zeyl*	ذیل

ر

regarding, concerning	*rāje' be*	راجع‌به
comfortable	*rāhat*	راحت
radio	*rādiow*	رادیو
secret, mistery	*rāz*	راز
right	*rāst*	راست
to satisfy, to please	*rāzi kardan*	راضی‌کردن

driving	*rānandegi*	رانندگی
to drive	*rānandegi kardan*	رانندگی‌کردن
way, road, path	*rāh*	راه
high road	*rāh-e bozorg*	راه بزرگ
milky way	*rāh-e shiri*	راه شیری
to lead	*rāhnamāyi kardan*	راهنمایی‌کردن
fourth, quarter	*rob'*	ربع
to steal	*robudan*	ربودن
clothes	*rakht*	رخت
to fail	*rad shodan*	ردشدن
to arrive, to come (about), to reach	*residan*	رسیدن
to go	*raftan*	رفتن
going	*raftan (be)*	رفتن (به)
friend	*rafigh*	رفیق
pain, toil	*ranj*	رنج
to suffer	*ranj bordan*	رنج‌بردن
colour	*rang*	رنگ
fox	*rubāh*	روباه
to begin to recover	*ru be behbud gozāshtan*	رو به بهبود گذاشتن
river	*rud*	رود
river	*rudkhāne*	رودخانه

day	*ruz*	روز
day after day	*ruz-be-ruz*	روزبه‌روز
the day before, the previous day	*ruz-e pish*	روز پیش
friday	*ruz-e jom'e*	روز جمعه
the day before, the previous day	*ruz-e ghabl*	روز قبل
newspaper	*ruznāme*	روزنامه
once	*ruzi*	روزی
village	*rustā*	روستا
villager	*rustāyi*	روستایی
on, over	*ru-ye*	رویِ
to look, to face, to turn	*ruy kardan*	روی‌کردن
to let go, to save, to rescue	*rahā kardan*	رها کردن
rescue, save	*rahāyi, rahāi*	رهایی، رهائی
Rey (The name of a city in Iran)	*Rey*	ری
rope	*rismān*	ریسمان
stem, root	*rishe*	ریشه
past stem	*rish-ye māzi*	ریشهٔ ماضی
present stem	*rishe-ye mozāre'*	ریشهٔ مضارع

ز

farmer	*zāre'*	زارع
to beg	*zāri kardan*	زاری‌کردن
to hit	*zadan*	زدن
yellow	*zard*	زرد
clever, diligent	*zerang*	زرنگ
ugly	*zesht*	زشت
tense	*zamân*	زمان
future tense	*zamân-e āyande*	زمان آینده
simple past tense	*zamān-e mazi-ye sāde*	زمان ماضی ساده
once	*zamâni*	زمانی
winter	*zemestān*	زمستان
ground	*zamin*	زمین
wóodland	*zamin-ha-ye jangali*	زمینهای جنگلی
woman, wife	*zan*	زن
jail, prison	*zendān*	زندان
life	*zendegi*	زندگی
to live	*zendegi kardan*	زندگی‌کردن
to ring (the bell)	*zang zadan*	زنگ‌زدن
fast, quick, early	*zud*	زود
strength	*zur*	زور
much, very	*ziyād*	زیاد

beautiful, nice, pretty	*zibā*	زیبا
beauty	*zibāyi, zibāi*	زیبایی، زیبائی
following, under	*zir*	زیر
because	*zirā, zirā-ke*	زیرا، زیرا که
cunning	*zirak*	زیرک
to turn up down	*zir-o ru kardan*	زیر و رو کردن

س

bank	*sāhel*	ساحل
building	*sāhktemān*	ساختمان
simple	*sāde*	ساده
agreement	*sāzesh*	سازش
clock, hour	*sā'at*	ساعت
quiet	*sāket*	ساکت
year	*sāl*	سال
last year	*sāl-e gozashte*	سال گذشته
light year	*sāl-e nuri*	سال نوری
centimeter	*sāntimetr*	سانتیمتر
cause, reason	*sabab*	سبب
green	*sabz*	سبز
vegetable	*sabzi*	سبزی
to thank, to express gratitude	*sepāsgozāri kardan*	سپاسگزاری کردن

then	*sepas*	سپس
star	*setāre*	ستاره
root, stem	*setāk*	ستاک
severe, hard, intense	*sakht*	سخت
speech, word, remark	*sokhan*	سخن
head	*sar*	سر
over, on	*sar-e*	سرِ
to come up	*sar az khāk dar āvardan*	سر از خاک درآوردن
at last	*saranjām*	سرانجام
red	*sorkh*	سرخ
red rose	*sorkh gol*	سرخ گل
cold	*sard*	سرد
to blame	*sarzanesh kardan*	سرزنش‌کردن
noise	*sar-o sedā*	سر و صدا
to slid, to slip	*soridan*	سریدن
to deserve	*sezāvār budan*	سزاواربودن
Sadi (one of the most famous Iranian poets)	*sa'di*	سعدی
effort	*sa'y*	سعی
to try	*sa'y kardan*	سعی‌کردن
travelling, travel	*safar*	سفر
to travel	*safar kardan*	سفرکردن

table-cloth	*sofre*	سفره
white	*sefid*	سفید
dog	*sag*	سگ
dynasty	*selsele*	سلسله
stone	*sang*	سنگ
three	*se*	سه
three times	*se-bār*	سه‌بار
three fourths	*se-chāhārom*	سه‌چهارم
tuesday	*seshanbe*	سه‌شنبه
literacy	*savād*	سواد
to get on, to ride	*savār shodan*	سوارشدن
question	*so'āl*	سؤال
interrogative	*so'āli*	سؤالی
advantage	*sud*	سود
useful, profitable	*sudmand*	سودمند
hole	*surākh*	سوراخ
bullet-hole	*surākh-e golule*	سوراخ گلوله
third	*sevom, sevvom*	سوم، سوّم
third	*sevomin, sevvomin*	سومین، سوّمین
dreadful	*sahmgin*	سهمگین
dreadful	*samnāk*	سهمناک
thirty	*si*	سی

planet	*sayyāre*	سیّاره
black	*siyāh*	سیاه
apple	*sib*	سیب
potato	*sibzamini (sib-e zamini)*	سیب‌زمینی
thirteen	*sizdah*	سیزده
three hundred	*sisad*	سیصد
cigarette	*sigār*	سیگار
wire	*sim*	سیم
cinema, picture	*sinemā*	سینما
tray	*sini*	سینی

ش

branch	*shākhe*	شاخه
poet	*shā'er*	شاعر
plaintiff	*shāki*	شاکی
pupil	*shāgerd*	شاگرد
supper	*shām*	شام
sixteen	*shānzdah*	شانزده
king	*shāh*	شاه
prince	*shāhzāde*	شاهزاده
to deserve	*shāyeste budan*	شایسته‌بودن
night	*shab*	شب

shepherd	*shabān*	شبان
to run, to hurry, to make haste	*shetābidan*	شتابیدن
to run, to hurry, to make haste	*shetāftan*	شتافتن
person	*shakhs*	شخص
personal	*shakhsi*	شخصی
to plough	*shokhm zadan*	شخم‌زدن
to plough	*shokhm kardan*	شخم‌کردن
to become, to get	*shodan*	شدن
hard, intense, severe	*shadid*	شدید
severely, hard, vigorously	*shadidan*	شدیداً
respectable, honourable	*sherāfatmand*	شرافتمند
condition	*shart*	شرط
conditional	*sharti*	شرطی
shamefaced	*sharmgin*	شرمگین
ashamed	*sharmnāk*	شرمناک
to come up	*shoru' be ruidan kardan*	شروع به روئیدن‌کردن
to start, to begin	*shoru' kardan*	شروع‌کردن
sixty	*shast*	شست، شصت
poetry	*she'r*	شعر
six	*shesh*	شش
sixth	*sheshom*	ششم
to cure	*shafā dādan*	شفادادن

complaint	*shekāyat*	شکایت
to make a complaint before a judge	*shekāyat pish-e ghāzi bordan*	شکایت پیش قاضی بردن
sugar	*shekar*	شکر
to break, to break into pieces	*shekastan, tekke tekke kardan*	شکستن، تکّه تکّه کردن
trousers	*shalvār*	شلوار
you	*shomā*	شما
number, numeral	*shomāre*	شماره
swimming	*shenā*	شنا
ending	*shenāse*	شناسه
conjugational ending	*shenāse-ye sarfi*	شناسهٔ صرفی
to recognize	*shenākhtan*	شناختن
to swim	*shenā kardan*	شنا کردن
saturday	*shanbe*	شنبه
to hear	*shenidan*	شنیدن
joke	*shukhi*	شوخی
to joke	*shuki kardan*	شوخی‌کردن
town, city	*shahr*	شهر
city of Tehran	*shahr-e tehrān*	شهر تهران
lion	*shir*	شیر
Shiraz (The name of a city in	*shirāz*	شیراز

Iran)

sweet	*shirin*	شیرین

ص

consonant	*sāmet*	صامت
morning	*sobh*	صبح
breakfast	*sobhāne*	صبحانه
to wait	*sabr kardan*	صبرکردن
talk, speech, saying, word	*sohbat*	صحبت
to talk	*sohbat kardan*	صحبت‌کردن
plain, desert	*sahrā*	صحرا
hundred	*sad*	صد
voice	*sedā*	صدا
to call	*sedā zadan*	صدازدن
the hundreds	*sad-hā*	صدها
to have, to eat (food)	*sarf kardan (ghazā)*	صرف‌کردن (غذا)
to conjugate	*sarf kardan (fe'l)*	صرف‌کردن (فعل)
to spend	*sarf kardan (vaght)*	صرف‌کردن (وقت)
conjugational	*sarfi*	صرفی
to go up, to climb up	*so'ud kardan*	صعودکردن
adjectives	*sefāt (sefat-hā)*	صفات (صفتها)
adjective	*sefat*	صفت

demonstrative adjective	*sefat-e eshāre*	صفت اشاره
comparative adjective	*sefat-e bartar*	صفت برتر
superlative adjective	*sefat-e bartarin*	صفت برترین
past participle	*sefat-e maf'uli*	صفت مفعولی
page	*safhe*	صفحه
zero	*sefr*	صفر
Safavi (The name of a dynasty in Persia in 16th century)	*safavi, safavie*	صفوی، صفویه
intimate	*samimi*	صمیمی
industries	*sanāye' (san'at-hā)*	صنایع (صنعتها)
chair	*sandali*	صندلی
industry	*san'at*	صنعت

ض

damage, harm	*zarar*	ضرر
weak	*za'if*	ضعیف
weaker	*za'if-tar*	ضعیفتر
pronouns	*zamāyer (zamir-hā)*	ضمایر (ضمیرها)
personal pronouns	*zamāyer-e shakhsi*	ضمایر شخصی
pronoun	*zamir*	ضمیر
demonstrative pronoun	*zamir-e eshāre*	ضمیر اشارة
reflexive pronoun	*zamir-e en'ekāsi*	ضمیر انعکاسی

emphasising pronoun	*zamir-e ta'kidi*	ضمیر تأکیدی
common pronoun	*zomir-e moshtarek*	ضمیر مشترک
suffixed pronouns	*zamir-hā-ye peyvaste*	ضمیرهای پیوسته
personal pronouns	*zamir-hā-ye shakhsi*	ضمیرهای شخصی
possessive pronouns	*zamir-hā-ye melki*	ضمیرهای ملکی
suffixed possessive pronouns	*zamir-hā-ye melki-ye peyvaste*	ضمیرهای ملکی پیوسته

ط

fortune-teller	*tāle'bin*	طالع‌بین
floor, stair	*tabaghe*	طبقه
doctor, physician	*tabib*	طبیب
gladness	*tarab*	طرب
gold	*talā*	طلا
covetousness, greed	*tama'*	طمع
greedy, covetous	*tama'-kār*	طمعکار
to covet	*tama' kardan*	طمع‌کردن
rope	*tanāb*	طناب
clothes-line	*tanāb-e lebās*	طنابِ لباس
length	*tul*	طول
to walk down	*tey kardan*	طی‌کردن

ظ

apparently, seemingly	*zāheran*	ظاهراً
noon	*zohr*	ظهر

ع

just	*'ādel*	عادل
to start out for...	*'āzem-e ... shodan*	عازمِ ... شدن
wise	*'āghel*	عاقل
wisely	*'āghelāne*	عاقلانه
at last	*'āghebat*	عاقبت
are as follows	*'ebārat ast az*	عبارت است از
to pass, to cross	*'obur kardan*	عبورکردن
what a house!	*'ajab khāneī*	عجب خانه‌ای!
what a beautiful house!	*'ajab khāne-ye zibāyi*	عجب خانهٔ زیبایی!
how good!	*'ajab khub*	عجب خوب!
strange	*'ajib*	عجیب
number	*'adad*	عدد
numbers	*'adad-hā(='a'dād)*	عددها (= اعداد)
Arabic	*'arabi*	عربی
breadth	*'arz*	عرض
afternoon	*'asr*	عصر
behind	*'aghab*	عقب

photograph, picture, image	*'aks*	عکس
to photograph, to take photograph	*'aks bardāshtan*	عکس‌برداشتن
to be interested in	*'alāghe dāshtan be,*	علاقه‌داشتن به،
	'alāghe-mand budan be	علاقه‌مندبودن به
reason, cause	*'ellat*	علّت
life (time), time	*'omr*	عمر
uncle	*'amu*	عمو
aunt	*'amme*	عمّه
instead of	*'avaze*	عوضِ
glasses	*'eynak*	عینک

غ

to crow	*ghār ghār kardan*	غارغارکردن
generally, usually	*ghāleban*	غالباً
absent	*ghāyeb*	غایب
out of sight	*ghāyeb az nazar*	غایب از نظر
food, meal	*ghazā*	غذا
to feed	*ghazā dādan*	غذادادن
to roar	*ghorresh kardan*	غرّش‌کردن
evening	*ghurub*	غروب
to roar	*ghorridan*	غرّیدن

grief, sorrow	*gham*	غم
sorry, sad	*gham-gin*	غمگین
sadly	*ghamgin-āne*	غمگینانه
sorry, sad	*gham-nāk*	غمناک
except	*gheyr az*	غیر از

ف

persian	*fārsi*	فارسی
graduate	*fāreghot-tahsil*	فارغ‌التّحصیل
subject	*fā'el*	فاعل
fortune-teller	*fālgir*	فالگیر
advantage	*fāyede*	فایده
to run away	*farār kardan*	فرارکردن
to come (about), to reach	*farā residan*	فرارسیدن
to be forgotten	*farāmush shodan*	فراموش‌شدن
to forget	*farāmush kardan*	فراموش‌کردن
french	*farānsavi*	فرانسوی
fat	*farbeh*	فربه
to get fat	*farbeh shodan*	فربه‌شدن
tomorrow	*fardā*	فردا
to command	*farmān dādan*	فرمان‌دادن
to sell	*furukhtan*	فروختن (ریشهٔ مضارع: فروش)

to shout, to cry, to exclaim	*faryād zadan*	فریادزدن
to cry	*faryād keshidan*	فریادکشیدن
to deceive, to play a trick on	*farib dādan*	فریب‌دادن
season	*fasl*	فصل
space	*fazā*	فضا
verb	*fe'l*	فعل
future	*(fe'l-e) āyande*	(فعلِ) آینده
imperative	*(fe'l-e) amr*	(فعلِ) امر
imperative verb	*fe'l-e amri*	فعل امری
passive	*(fe'l-e) majhul*	(فعل) مجهول
only	*faghat*	فقط
poor	*faghir*	فقیر
omission of genetive	*fakk-e ezāfe*	فکّ اضافه
to think, to imagine, to reflect	*fekr kardan*	فکرکردن
cup	*fenjān*	فنجان
(game of) football	*futbāl*	فوتبال
to die	*fowt kardan*	فوت‌کردن
at once	*fowran*	فوراً
to understand	*fahmidan*	فهمیدن
elephant	*fil*	فیل

ق

spoon	*ghāshogh*	قاشق
judge	*ghāzi*	قاضی
law	*ghānun*	قانون
before	*ghabl az*	قبل از
before	*ghabl az in-ke*	قبل از اینکه
to walk down	*ghadam zadan*	قدم‌زدن
old, ancient	*ghadimi*	قدیمی
oldest	*ghadimi-tarin*	قدیمیترین
to locate	*gharār dāshtan*	قرارداشتن
to set up	*gharār gereftan*	قرارگرفتن
set up	*gharār gerefte*	قرارگرفته
to kill, to sacrifice	*ghorbān kardan*	قربان‌کردن
to kill, to sacrifice	*ghorbāni kardan*	قربانی‌کردن
debt	*gharz*	قرض
red	*ghermez*	قرمز
beautiful, pretty	*ghashang*	قشنگ
butchery	*ghassābi*	قصّابی
palace	*ghasr*	قصر
story	*ghesse*	قصّه
piece	*ghet'e*	قطعه
cage	*ghafas*	قفس

heart	*ghalb*	قلب
pen	*ghalam*	قلم
laws	*ghavānin*	قوانین
coffee	*ghahve*	قهوه
brown	*ghahvei*	قهوه‌ای
adverb	*gheyd*	قید
adverb(s) of time	*gheyd-e zamān*	قید زمان
adverb(s) of quantity and comparison	*gheyd-e meghdār va moghāyese*	قید مقدار و مقایسه
adverb(s) of place	*gheyd-e makān*	قید مکان
adverb(s) of affirmation and negation	*gheyd-e nafy va esbāt*	قید نفی و اثبات

ک

palace	*kākh*	کاخ
labour, work, job	*kār*	کار
knife	*kārd*	کارد
to work	*kār kardan*	کارکردن
to sow, to plant	*kāshtan*	کاشتن
unripe	*kāl*	کال
complete, perfect	*kāmel*	کامل
completely, perfectly, quite	*kāmelan*	کاملاً

wide open	*kāmelan bāz*	کاملاً باز
to complete	*kāmel kardan*	کامل‌کردن
roast chopped meat	*kabāb*	کباب
roast minced meat	*kabāb*	کباب
match	*kebrit*	کبریت
coat	*kot*	کت
book	*ketāb*	کتاب
library	*ketābkhāne*	کتابخانه
dirty	*kasif*	کثیف
to dirty	*kasif kardan*	کثیف‌کردن
where	*kojā*	کجا
where is?	*kojāst (= kojā ast)*	کجاست؟ (= کجا است؟)
which	*kodām*	کدام
which one	*kodām-yek*	کدام‌یک
to do	*kardan*	کردن
dull	*kesālat*	کسالت
to run after someone, to follow someone	*kasi rā ta'ghib kardan*	کسی را تعقیب‌کردن
farmer	*keshāvarz*	کشاورز
to kill, to assassinate, to slay	*koshtan*	کشتن
country	*keshvar*	کشور
the country of Iran	*keshvar-e irān*	کشور ایران

to take, to carry	*keshidan*	کشیدن
floor	*kaf*	کف
kitchen floor	*kaf-e āshpazkhāne*	کف آشپزخانه
shoe	*kafsh*	کفش
classroom	*kelās*	کلاس
crow	*kalāgh*	کلاغ
pickaxe	*kolang*	کلنگ
cupboard	*komod*	کمد
little	*kam*	کم
aid, help	*komak*	کمک
to shorten, to reduce	*kam kardan*	کم‌کردن
to help	*komak kardan*	کمک‌کردن
little by little, gradually	*kam-kam*	کم‌کم
a little	*kami*	کمی
not long afterwards	*kami b'ad 'az 'ān*	کمی بعد از آن
side, edge, bank	*kenār*	کنار
to take away	*kenār zadan*	کنارزدن
to dig	*kandan*	کندن
short	*kutāh*	کوتاه
shorter	*kutāh-tar*	کوتاهتر
shortest	*kutāh-tarin*	کوتاهترین
to shorten, to reduce	*kutāh kardan*	کوتاه کردن

small, little	*kuchak*	کوچک
effort, endeavour	*kushesh*	کوشش
to try	*kushesh kardan*	کوشش کردن
to try	*kushidan*	کوشیدن
mountain	*kuh*	کوه
who, that, which	*ke*	که
galaxy	*kahkeshān*	کهکشان
old	*kohne*	کهنه
when	*key*	کِی؟
who?	*ki, ke*	کی؟، که؟
who is?	*kist (=ke ast)*	کیست؟ (= که است؟)
purse, bag	*kise*	کیسه
bag	*kif*	کیف
kilo	*kilu, kilo*	کیلو
kilogram	*kilugeram, kilogeram*	کیلوگرم
kilometer	*kilumetr*	کیلومتر

گ

cow	*gāv*	گاو
sometimes	*gāhi*	گاهی
chalk	*gach*	گچ
to beg	*gedāyi kardan*	گدایی کردن

to put	*gozāshtan*	گذاشتن
to spend	*gozarāndan*	گذراندن
to pass, to cross	*gozar kardan*	گذرکردن
to cross, to pass	*gozashtan*	گذشتن
last, past	*gozashte*	گذشته
dear, expensive	*gerān*	گران
cat	*gorbe*	گربه
country walk	*gardesh dar atrāf-e shahr*	گردش در اطراف شهر
to walk, to take a walk	*gardesh kardan*	گردش‌کردن
neck	*gardan*	گردن
to become, to get	*gardidan*	گردیدن
hungry	*gorosne*	گرسنه
to catch	*gereftār kardan*	گرفتارکردن
dull	*gereftegi*	گرفتگی
to catch	*gereftan*	گرفتن
dull	*gerefte*	گرفته
wolf	*gorg*	گرگ
warm, hot	*garm*	گرم
hotter, warmer	*garm-tar*	گرمتر
knot	*gereh*	گره
to tie	*gereh zadan*	گره‌زدن
weeping	*gerye*	گریه

to cry	*gerye kardan*	گریه کردن
to untie	*goshudan*	گشودن
to say	*goftan*	گفتن
flower	*gol*	گل
red rose	*gol-e sorkh*	گل سرخ
bullet	*golule*	گلوله
to think	*gomān kardan*	گمان‌کردن
to be lost	*gom shodan*	گم‌شدن
to lose, to miss	*gom kardan*	گم‌کردن
treasure	*ganj*	گنج
sparrow	*gonjeshk*	گنجشک
certificate, licence	*govāhināme*	گواهینامه
driving licence	*govāhināme-ye rānandegi*	گواهینامهٔ رانندگی
sheep, sheeps	*gusfand, gusfandān*	گوسفند، گوسفندان
ear	*gush*	گوش
meat	*gusht*	گوشت
veal	*gusht-e gusāle*	گوشت گوساله
to listen	*gush kardan*	گوش‌کردن
plant	*giyāh*	گیاه

ل

certainly	*lābod*	لابد
to beg	*lābe kardan*	لابه کردن
bony	*lāghar*	لاغر
lip	*lab*	لب
clothes	*lebās*	لباس
edge	*labe*	لبه
to enjoy	*lazzat bordan*	لذّت‌بردن
vocabulary	*loghāt*	لغات
to touch	*lams kardan*	لمس‌کردن
liter	*litr*	لیتر
to slip, to slid	*liz khordan*	لیزخوردن

م

we	*mā*	ما
mother	*mādar*	مادر
car	*māshin*	ماشین
past	*māzi*	ماضی
continuous past	*māzi-ye estemrāri*	ماضی استمراری
past subjunctive	*māzi-ye eltezāmi*	ماضی التزامی
past perfect	*māzi-ye ba'id*	ماضی بعید
present perfect	*māzi-ye naghli*	ماضی نقلی

macaroni	*mākāruni*	ماکارونی
their	*māl-e ānhā*	مال آنها
his, her	*māl-e u*	مال او
their	*māl-e ishān*	مال ایشان
yours (sing.)	*māl-e to*	مال تو
yours (pl.)	*māl-e shomā*	مال شما
whose?	*māl-e ki*	مال کی؟
whose is?	*māl-e kist*	مال کیست؟
ours	*māl-e mā*	مال ما
mine	*māl-e man*	مال من
to stay, to remain	*māndan*	ماندن
like, as	*mānand-e, mesl-e*	مانند، مثل
month	*māh*	ماه
unfortunately	*mote'assefāne*	متأسّفانه
united	*mottahed*	متّحد
meter	*metr*	متر
dispersed, scattered	*motafarregh*	متفرّق
complement	*motammem*	متمّم
verb complement	*motammem-e fe'l*	متمّم فعل
to understand	*motavajje shodan*	متوجّه‌شدن
culprit	*mottaham*	متّهم
example	*mesāl*	مثال

affirmative	*mosbat*	مثبت
like, as	*mesl*	مثل
like that	*mesl-e ān*	مثل آن
for example	*masalan*	مثلاً
Masnavi (The name of the most famous book of Rumi)	*masnavi*	مثنوی
to punish	*mojāzāt kardan*	مجازات‌کردن
magazine	*majalle*	مجلّه
to protect	*mohāfezat kardan*	محافظت‌کردن
to miss	*mahrum shodan az*	محروم‌شدن از
product, corp, yield	*mahsul*	محصول
specially	*makhsusan*	مخصوصاً
pencil	*medād*	مداد
schools	*madāres (madrese-hā)*	مدارس (مدرسه‌ها)
school	*madrese*	مدرسه
plaintiff	*modda'i*	مدّعی
to go back, to come back, to return	*morāje'at kardan*	مراجعت‌کردن
to take care of someone	*morāgheb-e kasi budan*	مراقب کسی بودن
time	*martebe*	مرتبه
man	*mard*	مرد
old man	*mard-e pir*	مرد پیر

to die, to pass away	*mordan*	مردن
dead	*morde*	مرده
illness	*maraz*	مرض
compound	*morakkab*	مرکّب
ill, sick	*mariz*	مریض
to fall ill	*mariz shodan*	مریض‌شدن
field	*mazra'e*	مزرعه
mosques	*masājed (masjed-hā)*	مساجد (مسجدها)
traveller	*mosāfer*	مسافر
travelling	*mosāferat*	مسافرت
to travel	*mosāferat kardan*	مسافرت‌کردن
equal	*mosāvi*	مساوی
equal to	*mosāvi bā*	مساوی با
mosque	*masjed*	مسجد
difficult	*moshkel*	مشکل
famous	*mashhur*	مشهور
infinitive	*masdar*	مصدر
vowel	*mosavvet*	مصوّت
long vowel	*mosavvet-e boland*	مصوّت بلند
short vowel	*mosavvet-e kutāh*	مصوّت کوتاه
diphthong vowel	*mosavvet-e morakkab*	مصوّت مرکب
present indicative	*mozāre'-e ekhbāri*	مضارع اخباری

present subjunctive	*mozāre'-e eltezāmi*	مضارع التزامی
certainly	*motma'ennan*	مطمئناً
to cure	*mo'āleje kardan*	معالجه کردن
to examine, to see, to visit	*mo'āyene kardan*	معاینه کردن
moderate	*mo'tadel*	معتدل
to ask pardon, to beg pardon	*ma'zerat khāstan*	معذرت‌خواستن
definite	*ma'refe*	معرفه
teacher	*mo'allem*	معلّم
generally, usually	*ma'mulan*	معمولاً
shop	*maghāze*	مغازه
shopkeeper	*maghāzedār*	مغازه‌دار
singular	*mofrad*	مفرد
object	*maf'ul*	مفعول
indirect object, complement	*maf'ul-e gheyr-e mostaghim*	مفعول غیرمستقیم
direct object	*maf'ul-e mostaghim*	مفعول مستقیم
useful	*mofid*	مفید
more useful	*mofid-tar*	مفیدتر
the most useful	*mofid-tarin*	مفیدترین
article, essay	*maghāle*	مقاله
comparison	*moghāyese*	مقایسه
to compare	*moghāyese kardan*	مقایسه کردن
saint, holy person	*moghaddas*	مقدّس

purpose, intention	*maghsud*	مقصود
broken	*mokassar*	مکسّر
except	*magar*	مگر
nation	*mellat*	ملّت
nations	*mellal (mellat-hā)*	ملل (ملّتها)
estate, landed property	*melk*	ملک
estate, landed property	*molk*	مُلک
possessive	*melki*	ملکی
appropriate	*monāseb*	مناسب
views	*manāzer (manzare-hā)*	مناظر (منظره‌ها)
house	*manzel*	منزل
clerk	*monshi*	منشی
sight, view	*manzare*	منظره
intention, purpose	*manzur*	منظور
negative	*manfi*	منفی
I am	*man hastam*	من هستم
hair	*mu*	مو
to take care of someone	*mavāzeb-e kasi budan*	مواظب کسی بودن
to agree	*movāfegh budan*	موافق بودن
polite	*mo'addab*	مؤدّب
ant	*murche*	مورچه
museum	*muzeh*	موزه

mouse	*mush*	موش
mice	*mush-hā*	موشها
qualified noun	*mowsuf (esm-e vasf shodeh)*	موصوف (اسم وصف‌شده)
matter	*mowzu'*	موضوع
to succeed	*movaffagh shodan*	موفّق‌شدن
successful	*movaffaghiyat-āmiz*	موفّقیت‌آمیز
Mowlavi (= Rumi, One of the greatest Iranian poets and mystics)	*mowlavi*	مولوی
my hair	*muyam = mu-ye man*	مویم = موی من
kind	*mehrabān*	مهربان
to be kind	*mehrabān budan*	مهربان‌بودن
to be kind to...	*mehrabāni kardan*	مهربانی‌کردن
important	*mohemm*	مهمّ
guest	*mehmān*	مهمان
party	*mehmāni*	مهمانی
no matter	*mohemm nist*	مهمّ نیست
among, between, middle	*miyān*	میان
square	*meydān*	میدان
Azadi square	*meydān-e Āzadi*	میدان آزادی
Shohada square	*meydān-e shohadā*	میدان شهدا

inheritance	*mirās*	میراث
table	*miz*	میز
fruit	*mive*	میوه

ن

out of sight	*nā-peydā*	ناپیدا
foolish	*nādān*	نادان
uneasy, anxious, sad, embarrassed	*nārāhat*	ناراحت
suddenly	*nāgahān*	ناگهان
noun, name	*nām*	نام
fiance	*nāmzad*	نامزد
letter	*nāme*	نامه
to call	*nāmidan*	نامیدن
bread	*nān*	نان
lunch	*nāhār (nahār)*	ناهار (نهار)
advantage	*natije*	نتیجه
save, rescue	*nejāt*	نجات
to save, to rescue	*nejāt dādan*	نجات‌دادن
to wisper	*najvā kardan*	نجوا کردن
ladder	*nardebān*	نردبان
unripe	*nareside*	نرسیده

to quarrel	*nezā' kardan*	نزاع‌کردن
near	*nazdik*	نزدیک
to put... near to	*nazdik āvardan*	نزدیک‌آوردن
closest	*nazdik-tarin*	نزدیکترین
fairly, rather	*nesbatan*	نسبتاً
to show, to produce, to present	*neshān dādan*	نشان‌دادن
marker	*neshāne*	نشانه
object marker	*neshāne-ye maf'ul*	نشانهٔ مفعول
to sit	*neshastan*	نشستن
half	*nesf*	نصف
to advise	*nasihat kardan*	نصیحت‌کردن
oil	*naft*	نفت
person (counting word)	*nafar*	نفر
breath	*nafas*	نفس
negative	*nafy*	نفی
point (keep this point in your mind)	*nokte*	نکته (این نکته را بخاطر داشته باشید)
indefinite	*nakare*	نکره
anxious, uneasy	*negarān*	نگران
to keep	*negahdāshtan*	نگهداشتن
salt	*namak*	نمک
new	*now*	نو

to play	*navākhtan*	نَواختن (زدن)
ninety	*navad*	نود
nineteen	*nuzdah*	نوزده
to write	*neveshtan*	نوشتن
servant	*nowkar*	نوکر
nine	*noh*	نه
lunch	*nahār (= nāhār)*	نهار = ناهار
stream	*nahr*	نهر
nine hundred	*nohsad*	نهصد
intention, purpose	*niyyat*	نیّت
strength	*niru*	نیرو
also, too	*niz*	نیز
is not	*nist*	نیست
Nile (The name of a river in Egypt)	*Nil*	نیل
half	*nim*	نیم
midnight	*nimshab*	نیمشب (= نیمه‌شب)
half an hour	*nim-sā'at*	نیم‌ساعت
half	*nime*	نیمه
midnight	*nime-shab*	نیمه‌شب (= نیمشب)

و

و	*o*	and
و	*va*	and
واردشدن	*vāred shodan*	to arrive
وارسی‌کردن	*vāresi kardan*	to visit
واقع، قرارگرفته	*vāghe'*	set up
واقعاً	*vāghe'an*	really
واقع‌بودن	*vāghe' budan*	to locate
واقع‌شدن	*vāghe' shodan*	to happen
والیبال	*vālibāl*	volleyball
وام (= قرض)	*vām (= gharz)*	debt
وانمودکردن	*vānemud kardan*	to pretend
و جز آن	*va joz ān*	etc.
وجود دارد	*vojud dārad*	there is
ورزش	*varzesh*	athletics, sport
وسط	*vasat*	middle
وسیع	*vasi'*	vast
وطن	*vatan*	home
و غیره	*va gheyre*	etc.
وقت	*vaght*	time
وقت خرمن	*vaght-e kharman*	harvest
وقتی، وقتی‌که	*vaghti, vaghti-ke*	when

ruin	*virāne*	ویرانه

ه

eigtheen	*hejdah*	هجده
though	*har-chand*	هرچند
anything	*har-chizi*	هرچیزی
everyday	*har-ruz*	هر روز
every year	*har-sāl*	هرسال
each one	*har-kodām*	هرکدام
each of them	*har kodām az ānān*	هرکدام از آنان
never	*hargez*	هرگز
whenever	*har-vaght, har-vaght-ke*	هروقت، هروقت‌که
every week	*har-hafte*	هر هفته
each one	*har-yek*	هریک
each of them	*har yek az ānān*	هریک از آنان
thousand	*hezār*	هزار
one thousand years ago	*hezār sāl pish*	هزارسال پیش
is	*hast*	هست
I am	*hastam*	هستم
they are	*hastand*	هستند
you are (sing.)	*hasti*	هستی
existence	*hasti*	هستی

you are (pl.)	*hastid*	هستید (شما هستید)
eight	*hasht*	هشت
eighty	*hashtād*	هشتاد
seven	*haft*	هفت
seventy	*haftād*	هفتاد
seven tenths	*haft-dahom*	هفت‌دهم
week	*hafte*	هفته
last week	*hafte-ye ghabl*	هفتهٔ قبل
last week	*hafte-ye gozashte*	هفتهٔ گذشته
seventeen	*hefdah*	هفده
too, also	*ham*	هم
both... and...	*ham... ham...*	هم... هم...
same	*hamān*	همان
right there	*hamān-jā*	همان‌جا
too, also	*hamchenin*	همچنین
fellow-traveller, companion in the way	*hamrāh*	همراه
to companion	*hamrāh shodan*	همراه‌شدن
to companion	*hamrāhi kardan*	همراهی‌کردن
wife	*hamsar*	همسر
classmate	*ham-kelās*	همکلاس
classmate	*ham-kelāsi*	همکلاسی

all	*hame*	همه
everywhere	*hame jā*	همه‌جا
all day	*hame-ye ruz*	همهٔ روز
rigth here	*hamin jā*	همین‌جا
this very now, just now	*hamin hālā*	همین‌حالا
as soon as, just as	*hamin-ke*	همین‌که
artist, artful, ingenious	*honarmand*	هنرمند
in the evening	*hengām-e ghurub*	هنگام غروب
while	*hengāmi-ke*	هنگامی‌که
still, yet	*hanuz*	هنوز
weather	*havā*	هوا
intelligence, consciousness	*hush*	هوش
clever, intelligent	*hush-mand*	هوشمند
nothing	*hich chizi*	هیچ‌چیزی
nothing	*hich kāri*	هیچ‌کاری
none of them	*hich kodām*	هیچ‌کدام = هیچکدام
anybody, no one	*hich kas*	هیچ‌کس = هیچکس
never	*hich-vaght*	هیچ‌وقت = هیچوقت

ی

or	*yā*	یا
memory	*yād*	یاد

note	*yāddāsht*	یادداشت
to learn	*yād gereftan*	یادگرفتن
eleven	*yāzdah*	یازده
eleventh	*yāzdahom*	یازدهم
to find	*yāftan*	یافتن
either... or...	*yā... yā...*	یا... یا...
one	*yek*	یک
once, for one time	*yek bār*	یک‌بار
once	*yek ruz*	یک‌روز
half and one hour	*yek sā'at-o nim*	یک ساعت و نیم
one third	*yek sevvom*	یک‌سوّم
sunday	*yekshanbe*	یکشنبه
first	*yekom*	یکم
first	*yekomin*	یکمین
one of them	*yeki az ān-hā*	یکی از آنها
one of them	*yeki az ānān*	یکی از آنان
one by one, separately	*yeki yeki*	یکی یکی
countryside	*yeylāghāt*	ییلاقات

۲. انگلیسی-فارسی

A

about	حدودِ، درحدودِ
about, of	دربارهٔ
above	بالا
abroad	خارج، خارجه
absent	غایب
(to) accept	پذیرفتن
across	از روی، درطولِ
adjective	صفت
adjectives	صفات (صفتها)
advanced	پیشرفته
advantage	سود، فایده، نتیجه
adverb	قید
adverb(s) of affirmation and negation	قید نفی و اثبات
adverb(s) of place	قید مکان
adverb(s) of quantity and comparison	قید مقدار و مقایسه
adverb(s) of time	قید زمان
(to) advise	پندادن، نصیحت‌کردن
affirmative	مثبت
after	بعد از، پس از، بعد از آنکه، پس‌ازآنکه
after a little while	پس از اندک‌زمانی،

باستانی، قدیمی	ancient
و	and
خشم	anger
باخشم، باعصبانیت	angrily
خشمگین، عصبانی	angry
جانور، حیوان	animal
ناراحت	annoyed
مورچه	ant
نگران، ناراحت	anxious
هیچ‌کس = هیچکس	anybody
هرچیزی	anything
آپارتمان	apartment
ظاهراً	apparently
سیب	apple
درختِ سیب	apple tree
مناسب	appropriate
تقریباً	approximately
عربی	Arabic
عبارت است از	are as follows
واردشدن، رسیدن	(to) arrive
هنرمند	artful
مقاله	article
پس از مدّت کمی	
عصر	afternoon
بعد از آنکه	after that
دوباره	again
دوره	age
بنگاه	agency
موافق بودن	(to) agree
سازش	agreement
کمک	aid
هوا	air
کمی	a little
باغچه	a little garden
تمام، همه	all
تمام روز، همهٔ روز	all day
انواع، بسیاری	all sorts
در سراسر سال	all the year round
تمام‌مدّت	all time
تنها	alone
الفبا	alphabet
نیز، هم، همچنین	also
باوجود اینکه، اگرچه، هرچند	although
بین، میان، وسط، دربین، درمیان	among

artist	هنرمند
as	بعنوانِ، مانند، چون
as far as	تا
ashamed	شرمناک
(to) ask	خواستن، درخواست‌کردن، پرسیدن، خواهش کردن
(to) ask pardon	معذرت خواستن
as much as	چندانکه
(to) assassinate	کشتن، بقتل‌رساندن
as soon as	همینکه، به‌محض اینکه
at all	اصلاً، به‌هیچ‌وجه
athletics	ورزش
at last	بالأخره، سرانجام، عاقبت
at least	اقلاً
at once	بلافاصله، بیدرنگ، فوراً
(to) attack	حمله کردن به ...
aunt	عمّه
autumn	پائیز، پاییز
avenue	خیابان
Avicenna (The great and famous Iranian physician and philosopher)	ابن‌سینا
awake	بیدار
Azadi square	میدان آزادی
Azar (9th Iranian month)	آذر

B

baby	بچّه
baby bird	جوجه (بچّهٔ پرندگان)
back	پشت
bad	بد
bag	کیسه، کیف
ball	توپ
bank	ساحل، کنار
bazaar	بازار
(to) be able	توانستن
(to) be afraid	به‌وحشت‌افتادن، ترسیدن
bear	خرس
beast	حیوان، جانور
beautiful	قشنگ، زیبا
beauty	زیبایی، زیبائی
because	چون، زیرا، چونکه، برای اینکه، زیراکه
because of	به‌واسطهٔ، به‌دلیلِ

پائین، پایین	below
خم‌شدن	(to) bend down
خوشحال‌شدن، خشنودشدن،	(to) be pleased
به‌ارث‌گذاشتن	bequeath
پهلوی، درپهلوی	beside
بهترین	best
دربینِ، مابینِ، میانِ، درمیانِ	between
بزرگ	big
بزرگتر	bigger
بزرگترین	biggest
پرنده	bird
پرندگان	birds
ذرّه	bit
سیاه	black
تخته‌سیاه	blackboard
سرزنش‌کردن، خُردکردن	(to) blame
جای خالی	blank
آبی	blue
پیچ	bolt
استخوانی، لاغر	bony
کتاب	book
تمیزشدن	(to) be cleaned
شدن، گردیدن	(to) become
بستر	bed
تقسیم‌شدن	(to) be divided
استخدام‌شدن	(to) be employed
تمام‌شدن	(to) be finished
پیش، قبل؛ پیش از، پیش از آنکه، پیش از اینکه، قبل از، قبل از اینکه	before
فراموش‌شدن	(to) be forgotten
التماس‌کردن، گدایی‌کردن، زاری‌کردن، لابه کردن	(to) beg
معذرت می‌خواهم، ببخشید	I beg your pardon
شروع‌کردن	(to) begin
رو به بهبود گذاشتن	(to) begin to recover
عقب، پس، پشت، درپسِ، درپشتِ عقب، پس	behind
علاقه‌داشتن به، علاقه‌مندبودن به	(to) be interested in
مهربان بودن، مهربانی کردن	(to) be kind
درازشدن	(to) be lengthened
گم‌شدن	(to) be lost

both... and...	چه ... چه ...، هم... هم...
bottom	ته، بیخ
bought (he, she)	خرید (او)
boy	پسر
branch	شاخه
bravo!	به‌به!
bread	نان
breadth	پهنا، عرض
(to) break	شکستن، خردکردن
breakfast	صبحانه
(to) break into pieces	خردکردن، شکستن، تکّه‌تکّه کردن
breath	نفس
bridge	پل
(to) bring	آوردن
broken	مُکسّر، شکسته
broken plural	جمع مُکسّر
brother	برادر
brown	قهوه‌ای
building	ساختمان
bullet	گلوله
bullet-hole	سوراخ گلوله
bundle	دسته
bus	اتوبوس
bush	بوته
but	امّا، ولی، لیکن، ولیکن
butcher	قصّاب
butchery	قصّابی
(to) buy	خریدن
by	با
by foot	پیاده
by means of	به‌وسیلهٔ
by the time that	تا، همینکه

C

cage	قفس
(to) call	خواندن، نامیدن، صدازدن
(to) call up	احضار کردن
camera	دوربین عکّاسی
(to) capture	دستگیرکردن
car	اتومبیل، ماشین
cardinal	اصلی
carefully	بادقّت، بدقّت
(to) carry	بردن، حمل‌کردن، کشیدن

castle	دژ، قَلعِه
cat	گربه
(to) catch	گرفتارکردن، گرفتن
cause	بابت، سبب، علّت
(to) cause to eat	خوراندن
centimeter	سانتیمتر
certainly	لابد، مطمئناً
certificate	گواهینامه، تصدیق
chair	صندلی
chalk	گچ
chance	بخت
cheap	ارزان
cheese	پنیر
chelow kabab (rice and kabab)	چلوکباب
chelow morgh (rice and chicken)	چلومرغ
chicken	جوجه (بچّهٔ پرندگان)
child	بچّه
cigarette	سیگار
cinema	سینما
city	شهر
city of Tehran	شهرِ تهران
classmate	همکلاس، همکلاسی
classroom	کلاس
(to) clean	تمیز، تمیزکردن
clerk	منشی
clever	زرنگ، هوشمند، باهوش
(to) climb down	پایین آمدن
(to) climb up	بالارفتن
clock	ساعت
closed	بسته
closest	نزدیکترین
cloth	پارچه
clothes	جامه، لباس، رخت
clothes-line	بندِ رخت، طنابِ لباس
club	باشگاه، باشگاه ورزشی
coat	کت
coffee	قهوه
cold	سرد، خنک
colder	خنکتر
colour	رنگ
(to) come	آمدن، رسیدن
(to) come (about)	فرارسیدن، رسیدن

concern	بابت
concerning	راجع به
condition	شرط
conditional	شرطی
conditional sentence	جملهٔ شرطی
(to) conjugate	صرف‌کردن (فعل)
conjugational	صرفی
conjugational ending	شناسهٔ صرفی
conscious	باهوش، هوشمند
consciousness	هوش
(to) consent	راضی کردن
consonant	صامت
(to) continue	ادامه‌دادن
continuous past	ماضی استمراری
(to) cook	پختن، بپز!
cool	خنک
corp	حاصل، بار، محصول
cosmic dust	خاک جهان هستی
(to) cost	ارزیدن
country	کشور
(the) country of Iran	کشور ایران
countryside	حومهٔ شهر، ییلاقات

(to) come back	برگشتن، مراجعت‌کردن
(to) come to end	تمام‌شدن
(to) come up	سر از خاک درآوردن، شروع به روئیدن‌کردن
comfortable	راحت
(to) command	فرمان‌دادن
common pronoun	ضمیرِ مشترک
(to) companion	همراه‌شدن، همراهی‌کردن
companion in the way	همراه
comparative adjective	صفت برتر، صفت تفضیلی
(to) compare	مقایسه کردن
compared with	در مقایسه با
comparison	مقایسه
complaint	شکایت
complement	متمّم
(to) complete	کامل، کامل‌کردن
completely	کاملاً
compound	مرکّب
compound conjunctions	حروفِ ربطِ مرکّب

D

damage	ضرر
danger	خطر
dangerous	خطرناک
dark	تار
day	روز
day after day	روزبه‌روز
(the) day before	روز قبل، روزِ پیش
(the) day before yesterday	پریروز
dead	مرده
dear	گران، عزیز
death-bed	بستر مرگ
debt	قرض، وام
(to)deceive	فریب‌دادن
(to) decide	تصمیم‌گرفتن
definite	معرفه
delicious	خوشمزه
demonstrative adjective	صفتِ اشاره
demonstrative pronoun	ضمیرِ اشاره
(to) describe	بیان‌کردن، توصیف‌کردن
desert	صحرا
(to) deserve	سزاواربودن، شایسته‌بودن
country walk	گردش در اطراف شهر
course of middle school	دورهٔ دبیرستان
court	دادگاه
(to) cover	پوشاندن
covered with	پوشیده از
(to) covet	طمع‌کردن
covetous	حریص، طمعکار
covetousness	طمع، حرص، آز
cow	گاو
(to) cross	عبورکردن، گذشتن
crow	کلاغ
(to) crow	غارغارکردن
crown	تاج
(to) cry	فریادزدن، فریادکشیدن، گریه کردن
culprit	متّهم
cunning	حیله گر، زیرک
cup	فنجان
cupboard	کمد، گنجه
(to) cure	شفادادن، معالجه کردن
cycle	دور

Dey (10th Iranian month) دی

(to) die مردن، فوت‌کردن، درگذشتن

difficult مشکل

(to) dig حفرکردن، کندن

dilligent زرنگ

dining room اتاق ناهارخوری

diphthong vowel مصوّتِ مرکّب

direct object مفعولِ مستقیم

(to) dirty کثیف، کثیف‌کردن

(to) disgrace توهین‌کردن

dispersed متفرّق، پراکنده

(to) divide تقسیم‌کردن

(to) do کردن، انجام‌دادن

doctor طبیب، پزشک، دکتر

dog سگ

door در

down پائین = پایین

dreadful ترسناک، سهمگین، سهمناک

dress لباس

(to) drink نوشیدن، خوردن (آب)

(to) drive رانندگی‌کردن

driving رانندگی

driving licence گواهینامهٔ رانندگی

drug دارو، دوا

(to) dry خشک، خشک‌کردن

dull تأثّر، تیره، کسالت، گرفتگی، گرفته

dynasty سلسله

E

each of them هرکدام از آنان، هریک از آنان

each one هرکدام، هریک

ear گوش

early زود

earth خاک

easily بآسانی، بسادگی

(to) eat خوردن

Ebne Sina (Avicenna) ابن سینا (پزشک و فیلسوف بزرگ ایرانی)

edge لبه، کنار

effort سعی، کوشش

eight هشت

eigtheen هجده

eighty هشتاد

either... or...	خواه... خواه...، یا... یا...
election	انتخاب
elections	انتخابات
electricity	برق
elephant	فیل
eleven	یازده
eleventh	یازدهم
embarrassed	ناراحت
emphasising pronoun	ضمیر تأکیدی
endeavour	کوشش، سعی
ending	شناسه
Enghelāb avenue	خیابان انقلاب
(to) enjoy	لذّت‌بردن
equal	برابر، مساوی
equal to	برابر با، مساوی با، به ...
equipment	اثاثیه
Esfahān (the name of a city in Iran)	اصفهان
estate	مِلک، مُلک
etc.	و جز آن، و غیره
even	حتّی
evening	غروب
everyday	هر روز
every week	هر هفته
every where	همه‌جا
every year	هرسال
examination	امتحان
(to) examine	معاینه کردن، دیدن، وارسی‌کردن
example	مثال
excellent indeed!	به‌به!
except	جز، غیر از، مگر
(to) exclaim	فریادزدن، فریادکشیدن
exclamative	تعجّبی
exclamative sentence	جملهٔ تعجّبی
exercise	تمرین
existence	هستی
expensive	گران
explanation	بیان
(to) express gratitude	سپاسگزاری کردن
eye	چشم
eyebrow	ابرو

F

(to) face صورت، رو(ی)؛ رو(ی) کردن

(to) fail ردشدن

fairly نسبتاً

(to) fall افتادن

(to) fall down افتادن، به‌زمین‌خوردن

(to) fall ill مریض‌شدن، بیمارشدن

false دروغ

famous مشهور

far دور

farmer زارع، کشاورز

fast تند، زود

fat چاق، فربه

father بابا، پدر

(to) fear ترسیدن، به‌وحشت‌افتادن

feather پر

(to) feed غذادادن، خوراندن

(to) feel frightened ترسیدن

(to) feel pity دل‌سوختن، احساس تأسّف‌کردن

fellow-traveller همراه، همسفر

fever تب

fiance نامزد

field مزرعه

fifteen پانزده

fifth خمس، پنجم

fifty پنجاه

(to) find یافتن، پیدا کردن

finger انگشت

(to) finish تمام‌کردن

first اوّل، اوّلین، یکم، یکمین

five پنج

five hundred پانصد

fixed ثابت

(to) flatter تملّق‌گفتن (از)، چاپلوسی‌کردن

floor کف، طبقه

flower گل

(to) fly پروازکردن، پریدن

(to) follow دنبال کسی رفتن، کسی را تعقیب‌کردن

following ذیل، زیر

food غذا

foolish ابله، نادان

foot پا

football (game of)	فوتبال
for	برای
foreign	بیگانه، خارجی
forest	جنگل
for example	مثلاً
(to) forget	فراموش‌کردن
fork	چنگال
for one time	یکبار
for this matter, for this reason	از این بابت
fortunate	خوش‌شانس، خوشبخت
fortune-teller	طالع‌بین، فالگیر
forward	جلو
four	چهار
four hundred	چهارصد
fourteen	چهارده
fourth	چهارم، چهارمین، ربع
four times	چهاربار
fourty	چهل
fox	روباه
french	فرانسوی
fresh	تازه
friday	جمعه (روز جمعه)
friend	دوست، رفیق
friendly	دوستانه
(to) frighten	ترساندن، به‌وحشت‌انداختن
from	از
fruit	میوه
furniture	اثاثیه
futile	پوچ
future	آینده، فعلِ آینده، مُستقبل
future tense	زمانِ آینده

G

galaxy	کهکشان
game	بازی
garden	باغ
gazelle	آهو
gemination	تشدید (ـّـ)
generally	غالباً، معمولاً
genetive	اضافه
genetive case	حالت اضافه
gentleman	آقا
gentlemen	آقایان

geography	جغرافیا
(to) get	آوردن، برداشتن، شدن
(to) get fat	چاق‌شدن، فربه‌شدن
(to) get on	سوارشدن
(to) get out	خارج‌شدن، بیرون‌آمدن
(to) get up	بیدارشدن، بلندشدن
girl	دختر
(to) give	دادن
(to) give information	خبردادن
glad	خوشحال
gladly	باخوشحالی
gladness	طرب، شادی
glasses	عینک
glossy	برّاق، درخشان
(to) gnaw	جویدن
(to) go	رفتن
(to) go about	پرسه‌زدن، به اینطرف و آنطرف رفتن
(to) go back	برگشتن، مراجعت‌کردن
God	خدا
going	رفتن (به)
gold	طلا
good	خوب، خوش
(to) go out	خارج‌شدن، بیرون‌رفتن
(to) go up	صعودکردن، بالارفتن
gradually	بتدریج، کم‌کم، رفته‌رفته
graduate	فارغ‌التّحصیل
grammar	دستور، دستور زبان
(to) graze	چراکردن، چریدن
grazing	چَرا
great	بزرگ
greed	حرص، طمع
greedy	حریص، طمعکار
green	سبز
grief	غم، اندوه
ground	زمین
(to) guess	حدس‌زدن
guest	مهمان
gun	تفنگ

H

Hāfez (one of the most famous Iranian poets)	حافظ
hair	مو

half	نصف، نیم، نیمه
half and one hour	یک ساعت و نیم
half an hour	نیم‌ساعت
hamze (name of this sign: ء)	همزه
hand	دست
(to) hang	آویزان‌کردن، آویزان‌بودن
(to) happen	اتّفاق‌افتادن، واقع‌شدن
happy	خوشحال، خوشبخت
hard	شدید، بشدّت
harm	ضرر
harvest	برداشت محصول، وقت خرمن
(to) have	داشتن
(to) have a good time	خوش‌گذراندن
(to) have (food)	خوردن، صرف‌کردن (غذا)
he	او
head	سر
(to) hear	شنیدن
heart	قلب
heat	حرارت
hedge	پرچین، حصار باغ
He felt pity for him.	دلش به حال او سوخت.
(to) help	کمک؛ کمک‌کردن
He pretended to be dead.	خود را به مردن زد.
her	مال او
here	اینجا
herself	خودش
(to) hide	پنهان‌کردن
hidden	پنهان
highly	بسیار، خیلی
high road	بزرگراه، راه بزرگ
high school	دبیرستان
himself	خودش
his	مال او
historical	تاریخی
historical monuments	آثار تاریخی
history	تاریخ
(to) hit	زدن
(to) hold	داشتن
hold this!	این را داشته باش!
hole	سوراخ
holiday	تعطیل (روز تعطیل)

I

I am	هستم، من هستم
I beg your pardon	معذرت می‌خواهم، ببخشید
icy wind	باد بسیار سرد
idle	ببطالت، بیهوده
I don't care./It does not concern me.	به من چه مربوط است؟، به من مربوط نیست.
if	اگر، گر
if-clause	شرط (جملهٔ شرط)
ill	مریض، بیمار
illiterate	بیسواد
illness	بیماری، مرض
image	تصویر، عکس
(to) imagine	تصوّرکردن، خیال‌کردن
imperative	امر، امری
imperative verb	(فعلِ) امر، فعلِ امری
impolite	بی‌ادب
important	مهمّ
improved	پیشرفته
in	داخل، در، به
indefinite	نکره
holy person	مقدّس (شخصِ مقدّس)
home	وطن، خانه
homework	تکلیف (تکلیف درسی)
homeworks	تکالیف (تکلیفها)
honourable	شرافتمند
hope	امید، امّید
hot	گرم
hotter	گرمتر
hour	ساعت
house	خانه، منزل
house agency	بنگاه معاملاتِ ملکی
house furniture	اثاثیهٔ خانه
how	چطور
how good!	عجب خوب!
how many	چند، چندتا
how often	چندوقت‌یکبار
huge	بزرگ، عظیم
hundred	صد
(the) hundreds	صدها
hungry	گرسنه
(to) hurry	شتابیدن، شتافتن

indirect object	مفعولِ غیرمستقیم
individually	بتنهایی
industries	صنایع (صنعتها)
industry	صنعت
infinitive	مصدر
(to) inform	خبردادن
information	خبر
in front	جلو
in front of	در جلوی، در پیشِ
ingenious	هنرمند
inheritance	ارث، میراث
(to) injure	اذیّت‌کردن، آسیب‌رساندن
in order that	تااینکه، که، برای اینکه، تاکه
inside	داخل، تو، در
instead of	عوضِ، بعوضِ، در عوضِ، جایِ، بجایِ
(to) insult	توهین‌کردن
intelligence	هوش
intelligent	هوشمند، باهوش
intense	شدید، سخت
intention	منظور، مقصود، نیّت
interesting	جالب، جذّاب
interrogative	استفهامی، پرسشی، سؤالی
in the beginning	ابتدا
in the evening	هنگام غروب
in the hope of	به‌امیدِ
in the middle of	در وسطِ
in the middle of the night	در نیمهٔ شب، نیمه‌شب
in this way	بدینطریق، به‌این‌طریق
intimate	صمیمی
into	داخل، در، به
in vain	بیهوده، بیفایده
(to) invite	دعوت‌کردن
Iran	ایران
Iranian	ایرانی
is	است، هست
island	جزیره
is not	نیست
it	آن
itself	خودش
its own	خودش

J

jail	زندان
job	کار، شغل
(to) joke	شوخی، شوخی‌کردن
judge	قاضی
(to) jump	پریدن، جهیدن
just	بعینه، درست، فقط، تنها؛ عادل
just as	همینکه
just a tiny bit of	تنها ذرّه‌ای کوچک از
just now	همین حالا
just then	درست در همان‌وقت

K

(to) keep	نگهداشتن، ماندن
(to) kill	قربان‌کردن، قربانی‌کردن، کشتن، بقتل‌رساندن
kilo	کیلو
kilogram	کیلوگرم
kilometer	کیلومتر
kind	مهربان
king	شاه
kitchen	آشپزخانه
kitchen floor	کفِ آشپزخانه
knife	چاقو، کارد
knot	گره
(to) know	دانستن
knowledge	دانش
known universe	جهان شناخته‌شده

L

labour	کار
ladder	نردبان
lady	خانم
lake	دریاچه
lamb	بره، برّه
landed property	مِلک، مُلک
large	بزرگ
larger	بزرگتر
last	آخرین؛ گذشته
last night	دیشب
last week	هفتهٔ قبل، هفتهٔ گذشته
last year	سال گذشته، پارسال
late	دیر
later	بعدها، بعد، دیرتر

like	مانند، مثل
like that	آنطوری، مثل آن
lion	شیر
lip	لب
(to) listen	گوش‌کردن
liter	لیتر
literacy	سواد
literate	باسواد
literature	ادبیّات
little	اندک، کم
little by little	کم‌کم، بتدریج، رفته‌رفته
(a) little garden	باغچه
(to) live	زندگی‌کردن
liver	جگر
(to) locate	قرارداشتن، واقع‌بودن
long	دراز
long vowel	مصوّتِ بلند
(to) look	روی‌کردن، بنظرآمدن؛ ظاهراً
(to) lose	گم‌کردن
loudly	با صدای بلند
lucky	خوش‌شانس
lunch	ناهار (نهار)
(to) laugh	خندیدن؛ خنده
law	قانون
laws	قوانین
lazy	تنبل
(to) lead	راهنمایی‌کردن
leaf	برگ
(to) learn	آموختن، یادگرفتن
learned	دانا
(to) leave	ترک‌کردن، باقی‌گذاردن
leaves of trees	برگهای درختان
left	چپ
length	درازی، طول
lesson	درس
(to) let go	رها کردن
letter	نامه
library	کتابخانه
licence	تصدیق، گواهینامه
(to) lie	دروغ؛ دروغ گفتن
(to) lie down	درازکشیدن
life	جان، زندگی، وقت، حیات، عمر
lightning	برق
light year	سال نوری

M

macaroni	ماکارونی
madd (a vowel sign)	مدّ (~)
magazine	مجلّه
magic	جادو
(to) make	درست‌کردن، ساختن، پختن
(to) make a complaint before a judge	به‌قاضی شکایت‌بردن، شکایت پیشِ قاضی‌بردن
(to) make an attack on	حمله کردن به
(to) make haste	شتافتن، شتابیدن
malberry	توت
malicious	خبیث
man	مرد، انسان
marker	نشانه، نشان‌دهنده
market	بازار
Masnavi (The name of the most famous book of Rumi)	مثنوی
master	آقا، ارباب
match	کبریت
matter	موضوع، بابت
meal	غذا، خوراک
(to) measure	اندازه؛ اندازه گرفتن
measuring	اندازه گیری
meat	گوشت
medicine	دارو، دوا
(to) meet	دیدن
meeting	دیدار، دیدن
memory	یاد
(to) mend	تعمیرکردن
message	پیغام
meter	متر
mice	موشها
middle	میان، وسط
midnight	نیمشب (= نیمه‌شب)
milky way	راه شیری
mine	مال من
minute	دقیقه
mirror	آینه
(to) miss	ازدست‌دادن، محروم‌شدن از
mistery	راز
moderate	معتدل
monastery	دِیر
monday	دوشنبه

money	پول
month	ماه
monuments	آثار
more	بیشتر
more useful	مفیدتر
morning	صبح
mosque	مسجد
mosques	مساجد (مسجدها)
most	اغلب، بیشتر
most useful	مفیدترین
mother	مادر
mountain	کوه
mouse	موش
mouse-trap	تله‌موش
mouth	دهان
(to) move (house)	اسباب‌کشی‌کردن
(to) move towards	حرکت‌کردن به‌طرف
Mowlavi (= Rumi, One of the greatest Iranian poets and mystics)	مولوی
Mr.	آقا(یِ)
Mrs.	خانم

much	زیاد، بسیار، خیلی
museum	موزه
must	باید، بایست
My God	خدای من
my hair	مویم = موی من
myself	خودم

N

name	اسم، نام
(to) narrate	تعریف‌کردن
nation	ملّت
nations	ملل (ملّتها)
near	نزدیک
neck	گردن
negative	منفی، نفی
negative prefix	پیشوند نفی
net	تور، دام
never	هرگز، هیچوقت
new	جدید، نو، تازه
newspaper	روزنامه
nice	قشنگ، زیبا، خوب، خوش
night	شب

numbers	اعداد (عددها)
numeral	شماره

O

object	مفعول؛ چیز
object marker	نشانهٔ مفعول
(to) obtain	بدست‌آوردن
of	دربارهٔ، از
office	دفتر، اداره
often	بیشتر وقتها، اغلب، اغلب اوقات
oil	نفت
old	پیر، کهنه، قدیمی
older	بزرگتر
oldest	قدیمی‌ترین
old man	پیرمرد، مردِ پیر
omission	افتادن، فکّ
omission of genetive	فکّ اضافه
on	رویِ، بر، بالایِ، برروی
once	روزی، زمانی، یک‌روز، یکبار
one	یک
one by one	یکی یکی
one of them	یکی از آنها، یکی از آنان
Nile (The name of a river in Egypt)	نیل
nine	نُه
nine hundred	نهصد
nineteen	نوزده
ninety	نود
no	نه
nobody	هیچکس
noise	سروصدا، صدا
no matter	مهمّ نیست، اهمیت ندارد
none of them	هیچ‌کدام = هیچکدام
nonsense	پوچ
noon	ظهر
nose	بینی
note	یادداشت
notebook	دفتر
nothing	هیچ‌چیزی، هیچ‌کاری
not long afterwards	اندک‌زمانی بعد، کمی بعد از آن
noun	اسم، نام
now	حالا
number	عدد

one third	یک‌سوّم
one thousand years ago	هزارسال پیش
on foot	پیاده
onion	پیاز
only	فقط، تنها
(to) open	باز، بازکردن
or	یا
ours	مال ما
out	بیرون، خارج
out of sight	غایب از نظر، ناپیدا
outside	بیرون، خارج
over	سرِ، بر سرِ، رویِ، بالایِ، برروی

P

page	صفحه
pain	درد، رنج
painful	دردناک، دردمند
pair	جفت
palace	قصر، کاخ
park	باغ
part	بخش
party	مهمانی
(to) pass	عبورکردن، گذرکردن، گذشتن
(to) pass away	درگذشتن، مردن
passive	(فعلِ) مجهول
past	ماضی، گذشته
past participle	صفتِ مفعولی
past perfect	ماضیِ بعید
past stem	ریشهٔ ماضی
past subjunctive	ماضیِ التزامی
pasturing	چرا
path	جادّه، راه
paw	پنجه
(to) pay heed (to)	اعتنا کردن (به)
pen	قلم
pencil	مداد
perfect	کامل
perfectly	کاملاً
period	دوره
per second	در هر ثانیه
persian	فارسی
person (counting word)	نفر، شخص
personal	شخصی
personal pronouns	ضمایر شخصی

(= ضمیرهای شخصی)

persons اشخاص

(to) photograph عکس؛ عکس برداشتن

physician پزشک، طبیب، دکتر

pickaxe کلنگ

(to) pick up برداشتن

picture عکس، تصویر؛ سینما

(to) piece پاره، تکّه، قطعه؛ پاره‌پاره کردن

place جا

plain جلگه، دشت، صحرا

plaintiff خواهان، شاکی، مدّعی

planet سیّاره

plane tree درختِ چنار

(to) plant گیاه؛ کاشتن

plate بشقاب

(to) play بازی؛ بازی‌کردن؛ نَواختن (زدن)

(to) play a trick on فریب‌دادن

(to) please خشنودکردن

(to) plough شخم‌زدن، شخم‌کردن

plural جمع

pocket جیب

poet شاعر

poetry شعر

point(keep this point in your mind) نکته (این نکته را بخاطر داشته باشید)

polite مؤدّب، باادب

politely مؤدّبانه

politeness ادب

poor بیچاره، فقیر

porter باربر

possessive ملکی

possessive pronouns ضمیرهایِ ملکی

post office ادارهٔ پست، پستخانه

potato سیب‌زمینی

prefix پیشوند

preposition حرف اضافه

prepositions حروف اضافه

presence حضور

(to) present حاضر؛ حاضرشدن، نشان‌دادن، ارائه‌دادن

present indicative حالِ اخباری، مضارعِ اخباری

present perfect ماضیِ نقلی

present stem ریشهٔ مضارع

present subjunctive مضارعِ التزامی

(to) pretend تظاهرکردن، وانمود کردن

He pretended to be dead. خود را به مردن زد.

pretty قشنگ، زیبا

prince شاهزاده

print چاپ

prison زندان

(to) proclaim اعلام‌کردن

(to) produce نشان‌دادن، ارائه‌دادن

product محصول، حاصل، بار

professor استاد

profitable سودمند

pronoun ضمیر

pronouns ضمایر (ضمیرها)

(to) protect محافظت‌کردن

(to) punish تنبیه کردن، مجازات‌کردن

pupil دانش‌آموز، شاگرد

purpose مقصود، منظور، نیّت

purse کیف، کیسه

(to) put گذاشتن

(to) put down برزمین‌گذاشتن، انداختن،

پایین‌آوردن

(to) put in jail به‌زندان فرستادن، در زندان‌انداختن

(to) put... near to ... نزدیک‌آوردن

Q

qualified noun موصوف (اسمِ وصف‌شده)

(to) quarrel دعوا، نزاع کردن

quarter ربع

question پرسش، سؤال

quick زود

quickly بسرعت

quiet آرام، بی‌حرکت، ساکت

quite کاملاً

R

radio رادیو

rather نسبتاً

razor تیغ

(to) reach رسیدن‌به، فرارسیدن

(to) read خواندن

real estate agency بنگاه معاملات ملکی

really	واقعاً
reason	دلیل، علّت، سبب
recently	اخیراً
(to) recognize	شناختن
recover	بهبود
red	سرخ، قرمز
red rose	سرخ گُل، گُلِ سرخ
(to) reduce	کم‌کردن
(to) reflect	خیال‌کردن، فکرکردن
reflexive pronoun	ضمیرِ انعکاسی
(to) refuse	امتناع‌کردن، خودداری‌کردن
regarding	راجع‌به
(to) remain	ایستادن، ماندن
remark	حرف، سخن
remembrance	خاطره
remembrances	خاطرات
(to) remind	بیادآوردن
(to) rend	دریدن
(to) repair	تعمیرکردن
(to) repeat	تکرارکردن
(to) reply	جواب‌دادن، پاسخ‌دادن
(to) rescue	خلاصی، رهایی، نجات؛

رها کردن	
respectable	شرافتمند
respected	ارجمند
result clause	جملهٔ (جزایِ) شرط
(to) return	برگشتن، مراجعت‌کردن
Rey (The name of a city in Iran)	ری
rice	برنج
rich	دارا، ثروتمند
(to) ride	سوارشدن
rifle	تفنگ
right	راست
rigth here	همین‌جا
right there	همان‌جا
(to) ring (the bell)	زنگ‌زدن
river	رود، رودخانه
road	جادّه، راه
(to) roar	غرّش‌کردن، غرّیدن
roast chopped meat	کباب کوبیده
roast minced meat	کباب
roof	پشت‌بام
room	اتاق
root	بیخ، ستاک

rope	بند، ریسمان، طناب
roughly	تخمیناً، تقریباً
ruin	ویرانه
(to) run	دویدن، شتافتن، شتابیدن
(to) run (water)	آمدن (آب)، جاری‌بودن
(to) run after someone	کسی را تعقیب‌کردن، دنبال کسی رفتن
(to) run away	فرارکردن
(to) rush	حمله کردن

S

(to) sacrifice	قربانی‌کردن، قربان‌کردن
sad	ناراحت، غمگین
Sa'di (One of the most famous Iranian poets)	سعدی
sadly	بااندوه، غمگینانه
Safavi (The name of a dynasty in Persia in 16th century)	صفوی، صفویه
saint	مقدّس
sake (for ... sake)	خاطر (بخاطرِ)
salt	نمک
same	همان
(to) satisfy	راضی‌کردن، خشنودکردن
saturday	شنبه
(to) save	نجات، خلاصی، رهایی؛ نجات‌دادن، خلاص‌کردن، رها کردن
(to) saw	ارّه؛ ارّه کردن
(to) say	گفتن
saying	حرف، صحبت
scattered	متفرّق، پراکنده
scent	بو
school	مدرسه
schools	مدارس (مدرسه‌ها)
screw	پیچ
sea	دریا
(to) search	تحقیق‌کردن، جستجوکردن
season	فصل
second	ثانیه
second	دوم/ دوّم، دومین/ دوّمین
secret	راز
(to) see	دیدن، معاینه کردن
(to) seem	بنظر آمدن
seemingly	ظاهراً

self	خود
(to) sell	فروختن (ریشهٔ مضارع: فروش)
sentence	جمله
separate	جدا
separately	بطور جداگانه، یکی‌یکی
servant	خادم، خدمتکار، نوکر
session	جلسه
(to) set up	واقع، قرارگرفته؛ قرارگرفتن، واقع‌شدن
seven	هفت
seventeen	هفده
seven tenth	هفت‌دهم
seventy	هفتاد
several	چند
several times	چندبار
severe	سخت، شدید
severely	بشدّت
shamefaced	شرمگین
(to) sharpen	تیزکردن
she	او
sheep, sheeps	گوسفند، گوسفندان
shepherd	چوپان، شبان
(to) shine	درخشیدن
Shiraz (The name of a city in Iran)	شیراز
shirt	پیراهن
shoe	کفش
Shohada square	میدانِ شهدا
shop	دکّان، مغازه
shopkeeper	دکّاندار، مغازه‌دار
shopper	خریدار
shopping	خرید(ن)
short	کوتاه
(to) shorten	کوتاه کردن، کم‌کردن
shorter	کوتاهتر
shortest	کوتاهترین
short story	قصّه، داستانِ کوتاه
short vowel	مصوّتِ کوتاه
(to) shout	فریادزدن
(to) show	نشان‌دادن، ارائه‌دادن
sick	بیمار، مریض
side	کنار
sight	چشم‌انداز، منظره
simple	ساده

simple conjunctions	حروفِ ربطِ ساده	(to) smell	بو؛ بوکردن
simple past tense	زمانِ ماضیِ ساده	snow	برف
since	چون، زیرا	so	آنقدر، بقدری، چندان
since last	از آخرین‌بار	so long as	تا، تااینکه
singly	بتنهایی	(to) solve	حلّ کردن
singular	مفرد	something else	چیزی دیگر= چیز دیگری
sister	خواهر	sometimes	بعضی‌وقتها، گاهی
(to) sit	نشستن	so much	چندان
sitting room	اتاق نشیمن	son	پسر
six	شش	soon	بزودی
sixteen	شانزده	sorrow	غم، اندوه
sixth	ششم	sorry	غمگین، غمناک
sixty	شست/ شصت	sour	ترش
size	اندازه	(to) sow	کاشتن
skin	پوست	space	فضا
sky	آسمان	spade	بیل
(to) slay	کشتن	sparrow	گنجشک
(to) sleep	خوابیدن	specially	مخصوصاً
(to) slid	سریدن، لیزخوردن	speech	سخن، حرف
(to) slip	لیزخوردن، سریدن	(to) spend	گذراندن، صرف‌کردن (وقت)
slowly	آهسته، به‌آهستگی	spoon	قاشق
small	خُرد، کوچک	sport	ورزش

subject	فاعل
(to) succeed	موفّق‌شدن، ازعهده‌برآمدن
successful	موفّقیت‌آمیز
suddenly	ناگهان
(to) suffer	رنج‌بردن؛ مبتلابودن
suffix	پسوند
suffixed	پیوسته
suffixed possessive pronouns	ضمیرهای ملکیِ پیوسته
suffixed pronouns	ضمیرهای پیوسته
sugar	شکر
summer	تابستان
summer vacation	تعطیلات تابستان
(to) summon	دعوت‌کردن، احضارکردن
sunday	یکشنبه
superlative adjective	صفت برترین، صفت عالی
supper	شام
(to) suppose	تصوّرکردن، خیال‌کردن
surprisingly	بطور شگفت‌آور
sweet	شیرین
(to) swim	شناکردن
spring	بهار
square	میدان
stair	طبقه، کف
star	ستاره
(to) start	شروع‌کردن
(to) start out for...	عازمِ ... شدن
(to) stay	ماندن، اقامت‌کردن، ایستادن
(to) steal	دزدیدن، ربودن
stem	ریشه، ستاک
stick	چوب، ترکه
still	هنوز؛ آرام
stipulation	شرط، قرار
stone	سنگ
story	داستان، قصّه
strange	عجیب
stream	جو=جوی، نهر
street	خیابان
strength	توان، زور، نیرو
(to) struggle	تلاش‌کردن، تقلّاکردن
student	دانشجو
students	دانشجویان
(to) study	خواندن، درس‌خواندن

swimming شنا

sword شمشیر، تیغ

T

table میز

table-cloth سفره

(to) take گرفتن، کشیدن، حمل‌کردن، بردن

(to) take a decision تصمیم‌گرفتن

(to) take a walk گردش‌کردن

(to) take away کنارزدن، برداشتن

(to) take care of someone مراقب کسی بودن، مواظب کسی‌بودن

(to) talk حرف، صحبت، سخن؛ حرف‌زدن، صحبت‌کردن

tall بلند

tanvin (nunnation) تنوین (اً)

tashdid (gemination) تشدید (ـّـ)

tea چایی، چای

teacher آموزگار، معلّم

(to) tear پاره‌پاره کردن، دریدن

Tehran (capital of Iran) تهران

(to) telephone تلفن؛ تلفن کردن

telescope تلسکوپ

(to) tell گفتن

temperature حرارت

ten ده

tennis تنیس

(the) tens دهها

tense زمان

terms اصطلاحات (اصطلاحها)

test آزمایش، امتحان

than از

(to) thank سپاسگزاری‌کردن، تشکّرکردن

that آن؛ که

the country of Iran کشور ایران

the day before روز پیش

the day before yesterday پریروز

the hundreds صدها

their مال آنها، مال ایشان

the most useful مفیدترین

themselves خودشان

then آنگاه، بنابراین، سپس، بعد، پس

the previous day روز قبل

there آنجا

there is	وجود دارد
these days	این‌روزها
the tens	دهها = ده‌ها
they	آنها، ایشان
they are	هستند (آنها هستند)
thief	دزد
thing	چیز
(to) think	گمان‌کردن، فکرکردن، خیال‌کردن
third	ثلث، سوم/ سوّم، سومین/ سوّمین
thirsty	تشنه
thirteen	سیزده
thirty	سی
this	این
this night	امشب
this very now	همین‌حالا
though	اگرچه، هرچند
thousand	هزار
three	سه
three fourth	سه‌چهارم
three hundred	سیصد
three times	سه‌بار

through	ازمیانِ، ازوسطِ
(to) throw	انداختن
thursday	پنج‌شنبه
thus	آنطور، اینطور، بنابراین
(to) tie	بستن، گره‌زدن
till	تا، تااینکه، برای‌اینکه
time	بار، دفعه، مرتبه؛ وقت
tired	خسته
to	به
today	امروز
toil	درد، رنج
tomorrow	فردا
tonight	امشب
too	نیز، هم، همچنین
(to) touch	دست‌زدن به، لمس‌کردن
town	شهر
(to) translate	ترجمه کردن
trap	تله
(to) travel	سفرکردن، مسافرت‌کردن
traveller	مسافر
travelling (travel)	مسافرت، سفر
tray	سینی

treasure	گنج
tree	درخت
trousers	شلوار
trunk of the tree	تنهٔ درخت
truth	حقیقت
truths	حقایق
(to) try	سعی‌کردن، کوشش‌کردن، کوشیدن
(to) try a case	به‌دعوایی رسیدگی‌کردن
(to) try on	پروکردن، آزمایش‌کردن (لباس)
tuesday	سه‌شنبه
(to) turn	روی‌کردن؛ دور، نوبت
(to) turn up down	برگرداندن، زیرورو کردن
twelfth	دوازدهم
twelve	دوازده
twenty	بیست
twenty first	بیست‌ویکم
twenty five	بیست‌وپنج
twenty one	بیست‌ویک
twenty six	بیست‌وشش
twenty three	بیست‌وسه
twenty two	بیست‌ودو
twice	دوبار
two	دو
two hundred	دویست
two years ago	دو سال پیش

U

ugly	زشت
umberella	چتر
uncle	عمو
unconscious	بیهوش
under	زیر
(to) understand	فهمیدن، متوجّه‌شدن
uneasy	ناراحت، نگران
unfortunately	متأسّفانه
union	اتّحاد
united	متّحد
universe	جهان
university	دانشگاه
unripe	کال، نرسیده
(to) untie	گشودن، بازکردن
until	تا، تااینکه

up	بالا
up to	تا، تااینکه
useful	مفید، سودمند
useless	بی‌ثمر، بیفایده
usually	معمولاً، غالباً

V

vain	پوچ، بیهوده، ببطالت
valley	درّه
valuable	ارزشمند
vast	پهناور، وسیع
veal	گوشت گوساله
vegetable	سبزی
verb	فعل
verb complement	متمّم فعل
very	خیلی، بسیار
very much	چندان، بسیار زیاد
very often	اغلب
view	چشم‌انداز، منظره
views	مناظر (منظره‌ها)
vigorously	بشدّت
village	ده، دهکده، روستا
villager	دهاتی، روستایی
(to) visit	دیدن، وارسی‌کردن، معاینه کردن
vocabulary	لغات، واژگان
voice	صدا
volleyball	والیبال
vowel	مصوّت

W

(to) wait	صبرکردن
(to) wake up	بیدارکردن
(to) walk	گردش‌کردن، قدم‌زدن
(to) walk down	طی‌کردن، قدم‌زدن
wall	دیوار
(to) wander	اینطرف و آنطرف رفتن، پرسه‌زدن
(to) want	خواستن، خواهش‌کردن، درخواست‌کردن
warm	گرم
warmer	گرمتر
(to) watch	تماشا کردن
water	آب
waterfall	آبشار

where is?	کجاست؟ (= کجا است؟)
which(?)	کدام(؟)
which one(?)	کدام یک(؟)
while	درحالیکه، هنگامی که
white	سفید
who(?)	که؟، کی؟، چه کسی؟
who is?	کیست؟ (= که است؟)
whose?	مال کی؟
whose is?	مال کیست؟
why(?)	چرا(؟)
wide	کاملاً
wide open	کاملاً باز
wife	همسر، زن
wind	باد
window	پنجره
winter	زمستان
wire	سیم
wisdom	خرد
wise	خردمند، عاقل، دانا
wisely	عاقلانه
(to) wisper	پچ پچ کردن، نجوا کردن
with	با، به‌وسیلهٔ، پیش، درپیشِ
(to) wave to...	برای کسی دست تکان دادن، دست تکان دادن برای ...
way	راه
we	ما
weak	ضعیف
weaker	ضعیفتر
wealthy	ثروتمند
weather	هوا
wednesday	چهارشنبه
week	هفته
weeping	گریه
well-being	بهبود
well done!	به‌به!
what(?)	چه، چی(؟)
what a beautiful house!	عجب خانهٔ زیبایی!
what a house!	عجب خانه‌ای!
what is?	چیست؟ (چه است؟)
when(?)	وقتی، وقتی‌که، کِی؟، چه‌موقع؟، چه‌وقت؟
whenever	هروقت، هروقت‌که
where(?)	کجا(؟)

with each other	با همدیگر، با یکدیگر
with one another	با یکدیگر، با همدیگر
wolf	گرگ
woman	زن
wood	چوب، ترکه
woodland	اراضی جنگلی، زمینهای جنگلی
word	سخن، حرف
(to) work	کار؛ کارکردن
(to) write	نوشتن

Y

yard	حیاط
year	سال
yellow	زرد
yesterday	دیروز
yet	هنوز
yield	بار، محصول، حاصل
you (sing.)	تو
you (pl.)	شما
you are (sing.)	هستی
you are (pl.)	هستید (شما هستید)
young	جوان
yours (sing.)	مالِ تو
yours (pl.)	مالِ شما

Z

zero	صفر

پاسخ به بعضی از تمرینهای متن

درس چهار (تمرینهای صفحهٔ ۳۸ تا ۴۰)

A.

۱. آن مرد است.
۲. آن زن است.
۳. این کتاب است.
۴. این قلم است.
۵. آن دفتر است.
۶. آن مداد است.
۷. آن تخته‌سیاه است.
۸. آن گچ است.
۹. او دانش‌آموز (شاگرد) است.
۱۰. او معلّم است.
۱۱. او دانشجو است.
۱۲. او مرد است.
۱۳. او زن است.
۱۴. آن در است.
۱۵. آن پنجره است.
۱۶. این کت است.
۱۷. این شلوار است.
۱۸. این پیراهن است.
۱۹. آن دیوار است.
۲۰. آن ساعت است.
۲۱. آن دیوار سفید است.
۲۲. این میز قهوه‌ای است.
۲۳. این صندلی کوچک است.

B.

۱. آن کفش بزرگ است.
۲. آن دست است.
۳. آن مو سیاه است.
۴. این پیراهن زرد است.
۵. آن دختر ایرانی است.
۶. آن پنجره تمیز است.
۷. این کلاس بد است.
۸. آن کلاس خوب است.
۹. هوا گرم است.
۱۰. آسمان آبی است.

درس چهار (تمرینهای صفحهٔ ۴۶ تا ۵۰)

A.

۱. آن کتاب است.
۲. آن کتاب نیست.
۳. (آیا) آن کتاب است؟
۴. احمد حاضر است.
۵. احمد حاضر نیست.
۶. (آیا) احمد حاضر است؟

۷. آن مداد روی میز است.
۸. آن میزکنارِ پنجره نیست.
۹. (آیا) آن میز کنارِ پنجره است؟
۱۰. او دانشجو نیست.
۱۱. (آیا) او دانشجو است؟
۱۲. امروز جمعه است.
۱۳. (آیا) امروز جمعه است؟
۱۴. امروز جمعه نیست.
۱۵. او دفتر ندارد.
۱۶. (آیا) او کتاب دارد؟
۱۷. پروین کجاست؟
۱۸. آن زن کیست؟
۱۹. این کتاب چیست؟
۲۰. نام شما چیست؟
۲۱. شما چطور هستید؟ (حالِ شما چطور است؟) ۲۲. پدر شما چطور است؟
۲۳. او کِی به خانه می‌رود؟
۲۴. چرا علی اینجا نمی‌آید؟

B.

۱. بله، او معلّم است.
نه، او معلّم نیست.
۲. بله، او دانشجو است.
نه، او دانشجو نیست.
۳. بله، آنها قلم هستند.
نه، آنها قلم نیستند.
۴. بله، مداد رویِ میز است.
نه، مداد رویِ میز نیست.
۵. بله، احمد در کلاس است.
نه، احمد در کلاس نیست.
۶. بله، او اینجاست.
نه، او اینجا نیست.
۷. بله، آقای جوادی در خانه است.
نه، آقای جوادی در خانه نیست.
۸. بله، پروین در کلاس است.
نه، پروین در کلاس نیست.
۹. بله، قلم روی کتاب است.
نه، قلم روی کتاب نیست.
۱۰. بله، آن کتاب خوب است.
نه، آن کتاب خوب نیست.
۱۱. بله، آن معلّم ایرانی است.
نه، آن معلّم ایرانی نیست.
۱۲. بله، امروز جمعه است.
نه، امروز جمعه نیست.
۱۳. بله، حالا ظهر است.
نه، حالا ظهر نیست.
۱۴. بله، او مداد دارد.
نه، او مداد ندارد.
۱۵. بله، او به دانشگاه می‌رود.
نه، او به دانشگاه نمی‌رود.
۱۶. بله، ما به خانه می‌رویم.
نه، ما به خانه نمی‌رویم.
۱۷. بله، مریم حاضر است.
نه، مریم حاضر نیست.
۱۸. بله، علی غایب است.
نه، علی غایب نیست.

.C

۱. او چیست؟	What is he?
۲. او کیست؟	Who is he?
۳. پروین کجاست (کجااست؟)	Where is Parvin?
۴. کی در کلاس است؟	Who is in the classroom?
۵. کی حاضر است؟	Who is present?
٦. احمد چه (چی) دارد؟	What does Ahmad have?
۷. چند دختر در کلاس هستند؟	How many girls are in the classroom?
۸. او کِی به دانشگاه می‌رود؟	When does he/she go to university?
۹. پروین کِی به خانه می‌رود؟	When does Parvin go to house?
۱۰. چند قلم روی میز است؟	How many pens are on the table?
۱۱. حسن چند کتاب دارد؟	How many books does Hasan have?
۱۲. هوا چطور است؟	How is the Weather?
۱۳. کی اینجاست؟	Who is here?
۱۴. چرا او به دانشگاه دیر آمد؟	Why did he/she come late to university?
۱۵. چرا امروز به دانشگاه نمی‌آید؟	Why does not he/she come to university today?
۱٦. شما چه (چی) هستید؟	What are you?
۱۷. او چیست؟	What is he/she?

درس پنج (تمرینهای صفحهٔ ۵۸ تا ۵۹)

.A

نُه	۹	شانزده	۱٦	هفتادوسه	۷۳
سه	۳	شصت‌ودو	٦۲	صد	۱۰۰
دو	۲	بیست	۲۰	صدودوازده	۱۱۲
هَشت	۸	بیست‌ویک	۲۱	سیصدوپانزده	۳۱۵
ده	۱۰	بیست‌وپنج	۲۵	چهارصدو سی‌وهشت	۴۳۸
پانزده	۱۵	چهل‌وهشت	۴۸	هفتصدوچهل‌وپنج	۷۴۵

نوزده	۱۹	پنجاه‌ودو	۵۲	پانصد	۵۰۰
هفده	۱۷				

.B

۱. ده مداد
۲. هشت صندلی
۳. پنج پسر در خیابان هستند.
۴. هفت دختر در کلاس هستند.
۵. سه بچّه در حیاط هستند.
۶. یازده قلم روی میز است.
۷. بیست‌ویک صندلی آنجا است.
۸. نوزده قلم
۹. بیست‌وهفت پسر و دختر
۱۰. پنج صندلی و دو میز
۱۱. سه خانم و یک آقا
۱۲. پنجاه کتاب و چهل قلم
۱۳. هفتادودو بچّه
۱۴. نودوسه درخت
۱۵. چهارکتاب، دو دفتر و یک میز آنجا است.
۱۶. سه درخت و دو صندلی در باغ است.

درس پنج (تمرینهای صفحهٔ ٦٦ تا ٦٩)

.A

بیست‌ویکم /بیست‌ویکمین	21st	پنجم /پنجمین	5th/fifth
بیست‌ودوّم / بیست‌ودوّمین	22nd	ششم /ششمین	6th/sixth
بیست‌وسوّم / بیست‌وسوّمین	23rd	اوّل / اوّلین	1st/first
بیست‌وهفتم / بیست‌وهفتمین	27th	دوّم / دوّمین	2nd/second
صدم / صدمین	100th	سوّم /سوّمین	3rd/third
صدوبیست‌ویکم/ صدوبیست‌ویکمین	121st	هفتم / هفتمین	7th/seventh
نُه‌دهم	nine tenth	هشتم / هشتمین	8th/eighth
یک‌پنجم	one fifth	نهم / نهمین	9th/ninth
دوسوم	two third	دهم / دهمین	10th/tenth
شش‌هشتم	six eighth	یازدهم / یازدهمین	11th/eleventh
هفت‌دوازدهم	seven twelfth	سیزدهم / سیزدهمین	13th/thirteentht
سه‌ششم	three sixth	دوازدهم / دوازدهمین	12th/twelfth

.B

۱. روز اوّل
۲. روز دوّم
۳. روز سوّم
۴. هفتهٔ چهارم
۵. اوّلین ماهِ سال
۶. سوّمین روزِ هفته
۷. دهمین نفر
۸. سوّمین میز
۹. اوّلین فصل
۱۰. دوّمین فصل سال
۱۱. دوازدهمین ساعتِ روز
۱۲. کیلومترِ هفتم
۱۳. دوپنجم کتاب
۱۴. یک‌دهم یک سانتیمتر
۱۵. یک‌صدمِ یک کیلومتر
۱۶. یک‌شصتم ساعت

.C

1. Five books are there.
2. Three notebooks are here.
3. Seven trees are in the garden.
4. Four ladies and two children are in the yard.
5. Twenty one persons are in the classroom.
6. Fourty five girls and boys are in the classroom.
7. Three books and seven notebooks are on the table.
8. One classroom and thirty students
9. Two months and six days
10. One year and nine months
11. Four months and one week
12. One hour and twenty minutes
13. Two minutes and twenty five seconds.
14. One and half hour
15. Two and fourth hour
16. Eight liters of oil
17. Nine meters and seven centimeters
18. The twenty first lesson
19. The twenty first lesson
20. One third of (a) book
21. Half of (a) lesson
22. The first month of the year
23. The third season of the year
24. The eighth number
25. The first person
26. The second person
27. The third person
28. One kilogram potato
29. Two kilograms onion
30. Ten kilograms rice
31. Three and half kilograms sugar
32. Half of the night

33. midnight
34. Two third of (a) book
35. The fourth chair
36. The fifth house
37. The third session
38. The first class
39. The first session of the class
40. Seven meters cloth

درس شش (تمرینهای صفحهٔ ۷۵ تا ۷۸)

A.

۱. مدادها	۲. قلمها	۳. کتابها	۴. میزها
۵. صندلیها	۶. درها	۷. پنجره‌ها	۸. دانشجویان
۹. استادان/اساتید	۱۰. کلاسها	۱۱. پسران	۱۲. دختران
۱۳. زنان	۱۴. مردان	۱۵. بچّه‌ها	۱۶. آقایان
۱۷. خانمها	۱۸. درختها	۱۹. گلها	۲۰. برگها
۲۱. میوه‌ها	۲۲. سرها	۲۳. دستها	۲۴. صورتها
۲۵. چشمها	۲۶. پاها		

B.

۱. لب	۲. بینی	۳. گوش	۴. شاگرد
۵. دفتر	۶. آن	۷. این	۸. ستاره
۹. دوست	۱۰. شخص	۱۱. مسجد	۱۲. پرنده
۱۳. خانه	۱۴. حقیقت	۱۵. قانون	۱۶. سال
۱۷. ده	۱۸. تعطیل/تعطیلی		

C.

۱. زن و بچّه‌ها
۲. دختران و پسران آنجا هستند.
۳. گلها و درختها در باغ هستند.
۴. آسمان و ستارگان
۵. شهرها و کشور
۶. خانه‌ها و باغها
۷. معلّم و شاگردان در کلاس هستند.
۸. کتابها و دفترها روی میز است.
۹. یک زن و سه دختر در خانه هستند.
۱۰. یک کلاس و بیست شاگرد/دانش‌آموز

۱۱. روزها و هفته‌ها
۱۲. یک هفته و چهار روز
۱۳. دو سال و پنج ماه
۱۴. مادران و پدران
۱۵. خانمها و آقایان
۱۶. مردان و زنان
۱۷. کوهها و رودخانه‌ها/رودها
۱۸. یک دهان و دو ابرو
۱۹. چشمها و ابروها
۲۰. انگشتها و بازوها
۲۱. دانشگاه و دانشجویان

درس هفت (تمرینهای صفحهٔ ۸۳ تا ۸۵)

A.

مدرسه‌ای، یک مدرسه، یک مدرسه‌ای	بچّه‌ای، یک بچّه، یک بچّه‌ای
بچّه‌هایی	مادری، یک مادر، یک مادری
مادرانی	مادرهایی
کوهی، یک کوه، یک کوهی	صَحرایی، یک صَحرا، یک صَحرایی
ستاره‌ای، یک ستاره، یک ستاره‌ای	دارویی، یک دارو، یک دارویی
پرنده‌ای، یک پرنده، یک پرنده‌ای	ابرویی، یک ابرو، یک ابرویی
غذایی، یک غذا، یک غذایی	سینیی، یک سینی، یک سینیی

B.

۱. (آن) یک کتاب (کتابی/یک کتابی) است.
۲. (آن) کتاب است.
۳. (آن) مرد آنجاست.
۴. مردی (یک مرد/یک مردی) آنجا است.
۵. مرد و زن
۶. مرد و زنی
۷. مردان و زنان
۸. مردان و زنانی آنجا هستند.
۹. آهو در باغ است.
۱۰. آهویی (یک آهو/یک آهویی) در باغ است.
۱۱. بچّه‌هایی در خیابان هستند.
۱۲. پنج بچّه در خانه هستند.
۱۳. ستارگان در آسمان هستند.
۱۴. صندلیها و میزهایی در کلاس است.
۱۵. قلم اینجا است و مداد آنجا است.
۱۶. شاگردانی در مدرسه هستند.
۱۷. دختر، زن و پسری در باغ هستند.
۱۸. کشتی و قایقی در دریا است.
۱۹. پرنده‌ای (یک پرنده/یک پرنده‌ای) روی درخت است.

۲۰. او یک مادر است و او یک پدر است.
۲۱. سینیی (یک سینی /یک سینیی) روی میز است.

درس هشت (تمرینهای صفحهٔ ۸۹ تا ۹۲)

A.

۱. این کتاب
۲. این کتابها
۳. آن قلم
۴. آن قلمها
۵. این، خوب است.
۶. اینها، خوب هستند.
۷. این کتاب، خوب است.
۸. این کتابها، خوب است.
۹. آن یک میز
۱۰. آن پنج میز
۱۱. این چهار بچّه
۱۲. آن ده دختر
۱۳. این مادر و آن پدر
۱۴. این مادر است و آن پدر است.
۱۵. آن پسران، آنجا هستند.
۱۶. آنها، پسران (پسر) هستند.
۱۷. این درخت، بلند است.
۱۸. این درختان، بلند هستند.
۱۹. این خانه، کوچک است.
۲۰. آن خانه، بزرگ است.
۲۱. آن خانه‌ها، قدیمی هستند.
۲۲. این دو پنجره، تمیز هستند.
۲۳. آن سه پیراهن، کثیف هستند.

ب (B).

1. This house
2. That house
3. These houses
4. Those houses
5. These three trees
6. Those seven trees
7. This is (a) pen.
8. These are pencils.
9. These pens are black.
10. Those pencils are green.
11. Those are flowers.
12. Those four flowers are red.
13. Those three flowers are yellow.
14. That woman is in the yard.
15. This man is in the street.
16. Those children are here.
17. Those girls are there.
18. That lady and gentleman are in the house.
19. They are students.
20. These are professors.

21. Those three books and these two pencils are white.

22. This books is good.

23. Those books are bad.

درس نُه (پرسشهای صفحهٔ ۹۶ تا ۹۷)

۱. یک سال چهار فصل است.
۲. اوّلین فصل سال بَهار است.
۳. دوّمین فصل سال تابستان است.
۴. پاییز، فصل سوّم (سوّمین فصل) است.
۵. زمستان، فصل چهارم (چهارمین فصل) است.
۶. ماه اوّلِ (اوّلین ماهِ) سال، فروردین است.
۷. آخرین ماه سال، اِسفَند است.
۸. ماههای بهار، فروردین، اردیبهشت و خرداد است.
۹. ماههای زمستان، دی، بهمن و اِسفند است.
۱۰. ماههای تابستان، تیر، مرداد و شهریور است.
۱۱. ماههای پاییز، مهر، آبان و آذر است.
۱۲. اوّلین روزِ هفته در ایران، شَنبه است.
۱۳. نه، در ایران روز شنبه تعطیل نیست.
۱۴. بله، در ایران روز جمعه تعطیل است.
۱۵. اسمهای روزهای هفته، اینهاست: شنبه، یکشنبه، دوشنبه، سه‌شنبه، چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه.

درس ده (پرسشهای صفحهٔ ۱۰۴ تا ۱۰۵)

۱. من دو برادر و یک خواهر دارم.
۲. مریم ده سال دارد.
۳. احمد پانزده سال دارد.
۴. من بیست سال دارم.
۵. مریم به مدرسه می‌رود.
۶. احمد به دبیرستان می‌رود.
۷. ما ایرانی هستیم.
۸. ما در تهران زندگی می‌کنیم.

درس ده (تمرینهای صفحهٔ ۱۱۰ تا ۱۱۳)

۱.

۲. تو می‌نویسی	You write	۲. تو نوشتی	You wrote
۳. او می‌نویسد	He/She writes	۳. او نوشت	He/She wrote
۴. ما می‌نویسیم	We write	۴. ما نوشتیم	We wrote
۵. شما می‌نویسید	You write	۵. شما نوشتید	You wrote
۶. آنها/ایشان می‌نویسند	They write	۶. آنها/ ایشان نوشتند	They wrote

□

۲. تو می‌خوری	You eat	۲. تو خوردی	You ate
۳. او می‌خورد	He/She eats	۳. او خورد	He/She ate
۴. ما می‌خوریم	We eat	۴. ما خوردیم	We ate
۵. شما می‌خورید	You eat	۵. شما خوردید	You ate
۶. آنها/ایشان می‌خورند	They eat	آنها/ایشان خوردند	They ate

□

۲.توکارمی‌کنی	You work	۲. تو کارکردی	You worked
۳. او کار می‌کند	He/She works	۳. او کارکرد	He/She worked
۴. ماکار می‌کنیم	We work	۴. ماکار کردیم	We worked
۵. شما کارمی‌کنید	You work	شماکارکردید	You worked
۶. آنها/ ایشان کارمی‌کنند	They work	۶. آنها/ایشان کارکردند	They worked

□

۲. تو برمی‌گردی	You go back	۲. تو برگشتی	You went back
۳. او برمی‌گردد	He/She goes back	۳. او برگشت	He/ She went back
۴. ما برمی‌گردیم	We go back	۴. ما برگشتیم	We went back
۵. شما برمی‌گردید	You go back	۵. شما برگشتید	You went back
۶. آنها/ ایشان برمی‌گردند	They go back	آنها/ ایشان برگشتند	They went back

۲.

۱. من... ۲. ... نوشتند. ۳. ... نوشتیم. ۴. شما...
۵. او... ۶. ... نوشتی. ۷. ما... ۸. من...
۹. او... ۱۰. ... می‌نشینید. ۱۱. ... می‌نشینی. ۱۲. ما...
۱۳. ... زندگی می‌کند. ۱۴. شما... ۱۵. ... زندگی می‌کنند. ۱۶. تو...

درس یازده (پرسشهای صفحهٔ ۱۱۸ تا ۱۱۹)

۱. اسمِ دوستِ پرویز، نادر است. ۲. پرویز در دانشگاه تهران درس می‌خواند.
۳. پرویز ادبیات فارسی می‌خواند. ۴. نادر تاریخ می‌خواند.

۵. اسمِ استادِ پرویز، دکتر شفیعی است.
۶. اسمِ استادِ نادر، دکتر باستانی است.
۷. پرویز دو برادر دارد.
۸. پرویز یک خواهر دارد.
۹. بله، خواهرِ پرویز درس می‌خواند.
۱۰. برادرِ کوچکِ پرویز درس نمی‌خواند.

درس یازده (تمرینهای صفحهٔ ۱۲۴ تا ۱۲۷)

۱.

۱. الف ــ دوست تو ایرانی است.
ب ــ دوستت ایرانی است.
۲. الف ــ دوست آنها ایرانی است.
ب ــ دوستشان ایرانی است.
۳. الف ــ دوستان شما ایرانی هستند.
ب ــ دوستانتان ایرانی هستند.
۴. الف ــ دوست او ایرانی است.
ب ــ دوستش ایرانی است.
۵. الف ــ دوستان تو ایرانی هستند.
ب ــ دوستانت ایرانی هستند.
۶. الف ــ دوست ما ایرانی است.
ب ــ دوستمان ایرانی است.
۷. الف ــ این باغ مالِ کیست؟
ب ــ این باغِ کیست؟
۸. الف ــ این باغ مالِ اوست (او است).
ب ــ این باغِ اوست.
ج ــ این باغش است.
۹. الف ــ بچّه در اتاقِ توست (تو است).
ب ــ بچّه در اتاقت است.
۱۰. الف ــ او کتاب تو را به من داد.
ب ــ او کتابت را به من داد.
۱۱. الف ــ این خانه مال آنهاست (آنها است).
ب ــ این خانهٔ آنهاست.
ج ــ این خانه‌شان است.
۱۲. الف ــ دفترچه‌های من
ب ــ دفترچه‌هایم
۱۳. الف ــ دفترچه‌های تو
ب ــ دفترچه‌هایت
۱۴. الف ــ موی او سیاه است.
ب ــ مویش سیاه است.
۱۵. الف ــ موی شما قهوه‌ای است.
ب ــ مویتان قهوه‌ای است.
۱۶. الف ــ کتابهای آنها کهنه است.
ب ــ کتابهایشان کهنه است.
۱۷. الف ــ خانهٔ ما بزرگ است.
ب ــ خانه‌مان بزرگ است.
۱۸. الف ــ ابروی او سفید است.
ب ــ ابرویش سفید است.
۱۹. الف ــ نام استاد ما دکتر شهیدی است.
ب ــ نام استادمان دکتر شهیدی است.
۲۰. الف ــ نام مادر او پروین است.
ب ــ نام مادرش پروین است.

۲.

1. This house is ours.
2. That garden is theirs.
3. These books are ours.
4. These are my books.
5. Those are your pens.
6. This notebook is his.
7. Their house is large.
8. Their professor is Iranian.
9. My friend is a clever student.
10. Whose is this chair?
11. These are our shoes and clothes.
12. This house is his.
13. His/Her notebooks are on the table.
14. Whose are those pens?
15. What is your friend's name?
16. Which is your friend's book?
17. Whose hair is black?
18. Our university is not small.
19. His/Her father is not (a) teacher.
20. Why don't you study your lesson?
21. Your mother came to our house.
22. Your brother went to the city.
23. The child is in your room.

درس دوازده (پرسشهای صفحهٔ ۱۳۲ تا ۱۳۳)

۱. ما در شهرِ تهران زندگی می‌کنیم.
۲. ما در شهرِ تهران زندگی می‌کنیم.
۳. تهران، پایتختِ کشورِ ایران است.
۴. خانهٔ ما در خیابانِ انقلاب است.
۵. خانهٔ ما سه اتاق دارد.
۶. اتاقِ نشیمن ، دو پنجره دارد.
۷. خانهٔ ما سه درخت دارد.
۸. درختِ سیب و درختِ چنار.
۹. بله، خانهٔ ما درخت دارد.
۱۰. در فصلِ بهار و تابستان، برگهای درختان سبز است.
۱۱. در فصلِ پاییز، برگِ درختان زرد می‌شود.
۱۲. خانهٔ نادر، در میدانِ شُهدا است.

درس دوازده (تمرینهای صفحهٔ ۱۳۶ تا ۱۳۸)

۱.

1. Mother's hand
2. Parvin's hair
3. Mr. Ahmadi
4. Mrs. Ahmadi

5. The country of Korea
6. The leaf of tree
7. The green leaf of tree
8. Your teacher's name
9. Hasan's brown clothes
10. Your book is on the table.
11. That book is mine.
12. Whose is that house?
13. This is our house.
14. Where is this child's father?
15. Your mother came to our house.
16. This pen is his/hers.
17. His/Her boy is in the garden.
18. My daughter's cat is under the table.
19. The Karun river is in Iran.
20. Our professor's name is Mr. Dr. Yusefi.
21. What's your professor's name?
22. Tehrān is the capital of Iran .
23. Sa'di and Hāfez are Iranian poets.

۲.

۱. خواهر او / خواهرش
۲. دوستان شما / دوستانتان
۳. استاد ما / استادمان
۴. نام معلّم شما / نام معلّمتان
۵. این خانه مال کیست؟
۶. خانه مال اوست (او است).
۷. دوست من (دوستم) به خانهٔ ما (به خانه‌مان) آمد.
۸. اسب و گاو در بیرونِ باغ هستند.
۹. قلم و مداد روی میز هستند.
۱۰. پدرِ شما (پدرتان) به کشورِ ایران رفت.
۱۱. او کتاب شما (کتابتان) را به من داد.
۱۲. این خانه مالِ آنهاست (آنها است). / این خانهٔ آنهاست (آنها است).
۱۳. آن اتومبیل مالِ شماست. / آن اتومبیلِ شماست.
۱۴. این کتابها مالِ من هستند. / اینها کتابهای من هستند.
۱۵. دستِ راستِ من / دستِ راستم
۱۶. دانشگاه تهران خیلی بزرگ است.
۱۷. رودِ نیل در مصر است.
۱۸. یک اسب سفید (اسب سفیدی) زیر درخت است.
۱۹. آن پنج کتاب روی میز هستند.
۲۰. یک گربهٔ سیاه و سفید روی درخت است.
۲۱. آقای بهرامی معلّم دختر من (دخترم) است.
۲۲. آقای کریمی دیروز اینجا آمد.
۲۳. هوای شهرِ تهران در زمستان سرد است.

درس سیزده (پرسشهای صفحهٔ ۱۴۳ تا ۱۴۴)

۱. احمد خودش به دبیرستان می‌رود. ۲. نه، مریم معمولاً خودش تنها به دبستان نمی‌رود.
۳. بله، من هر روز خودم تنها به دانشگاه می‌روم. ۴. نه، خانهٔ ما به دانشگاه نزدیک است.
۵. نه، نادر هر روز با اتوبوس به دانشگاه می‌رود. ۶. نه، من هر روز پیاده به دانشگاه می‌روم.
۷. خانوادهٔ نادر امروز اَسباب‌کشی می‌کنند. ۸. بله، خانهٔ ما بزرگ است.
۹. خانوادهٔ نادر خانهٔ خودشان را هفتهٔ گذشته فروختند.

درس سیزده (تمرینهای صفحهٔ ۱۴۸ تا ۱۴۹)

۱.

1. He went himself.
2. We went ourselves.
3. You went yourselves.
4. I read myself the book.
5. You read yourself the book.
6. He read himself the book.
7. I lost my book.
8. I lost my book.
9. We lost our book.
10. Blame yourselves!
11. They blamed themselves.
12. He protected himself.
13. I read (a) book for myself.
14. He talks with himself.

2.

۱. ما خانهٔ خودمان را فروختیم. ۲. او خودش عکسش را به من نشان داد.
۳. من خودم یک کتاب را به او دادم. ۴. پسرم خودش آمد.
۵. پدرش خودش اینجا بود. ۶. بچّه‌ها خودشان کجا هستند.
۷. او خودش را در آینه می‌بیند. ۸. همکلاسی دخترم خودش اینجا آمد.
۹. او خودش این کتاب را نوشت. ۱۰. پدرش خودش یک قلم برای من خرید.
۱۱. آنها سه قلم و شش دفتر برای خودشان خریدند.
۱۲. شما خودتان عکسش را به ما نشان دادید.

درس چهارده (پرسشهای صفحهٔ ۱۵۴ تا ۱۵۵)

۱. خانهٔ شما قدیمی و کهنه است.
۲. نه، خانهٔ ما قدیمی نیست.
۳. نه، حیاط خانهٔ شما بزرگ است.
۴. بله، درها و پنجره‌های خانهٔ ما تمیز است.
۵. نه، درها و پنجره‌های خانهٔ شما کثیف نیست.
۶. باغچهٔ خانهٔ شما در وسط حیاط قراردارد.
۷. پدر شما در باغچه سبزی و گلهای قشنگ می‌کارد.
۸. حسن به گربهٔ کوچک غذا می‌دهد.
۹. چون در حیاط خانه با گربه بازی می‌کند.
۱۰. چون در حیاط خانه سبزی و گلهای قشنگ می‌کارد.
۱۱. نه، مادر و خواهرم خانهٔ قدیمی را دوست ندارند.

درس چهارده (تمرینهای صفحهٔ ۱۵۹ تا ۱۶۲)

۱.

۱. قدیمی	۲. سفید	۳. بلند	۴. تنبل	۵. زیبا
۶. سرخ	۷. آبی	۸. نو	۹. نو	۱۰. بُلند
۱۱. شیرین	۱۲. دانا	۱۳. سبز	۱۴. بُلند	۱۵. تنبل...کثیف
۱۶. سفید	۱۷. زَرد	۱۸. تنبل و کثیف	۱۹. کوتاه و سفید	
۲۰. زیبا و آبی	۲۱. کثیف و سیاه	۲۲. تُرش		

۲.

1. Cold weather
2. Green tree
3. Open windows
4. Great men
5. Old women
6. Young boys
7. The happy men and women
8. Dark nights
9. The hot weather of summer
10. The weather is hot in the summer.
11. The yellow leaves of trees
12. The leaves of the trees are yellow in the autumn.
13. That young man has a little girl.
14. That old woman has a great boy.
15. The old man became ill yesterday.
16. The lazy student failed in examination.

۳.

۱. (یک) چیز بد
۲. چند خانهٔ بزرگ
۳. این دو پنجرهٔ بسته
۴. این درِ کهنه و کثیف
۵. آن دختر بزرگ
۶. آن دختر، بزرگ است.
۷. این پدر خوب
۸. آن پدر، خوب نیست.
۹. یک بچّه خیلی کوچک
۱۰. (آن) بچّه، خیلی کوچک است.
۱۱. (آن) پسرِ زرنگ و (آن) دخترِ خوب آنجا هستند.
۱۲. (آن) بچّهٔ کوچک کجاست / کجا است؟
۱۳. (آن) مادر پیر و (آن) دختر جوان است.
۱۴. این مادرِ جوان دو بچّهٔ کوچک تمیز دارد.
۱۵. آن زنانِ پیر به‌آهستگی رفتند.

درس پانزده (پرسشهای صفحهٔ ۱۶۸)

۱. فصلِ تابستان، هوای تهران گرم است.
۲. در ایران، مدرسه‌ها و دانشگاهها (در) تابستان تعطیل است.
۳. نادر به شیراز مسافرت کرد.
۴. علی بیست‌وسه سال دارد.
۵. علی از من بزرگتر است.
۶. نه، هوای تهران از هوای اصفهان خنکتر نیست.
۷. اصفهان در دورهٔ سلسلهٔ صفوی پایتخت ایران بود.
۸. نه، اصفهان یکی از قدیمی‌ترین شهرهایِ ایران است.
۹. در اصفهان آثار تاریخی وجود دارد.

درس پانزده (تمرینهای صفحهٔ ۱۷۲ تا ۱۷۴)

۱.

۱. بلندتر	۲. مفیدتر	۳. کوتاهتر	۴. بزرگتر	۵. پیشرفته‌تر
۶. کوچکتر	۷. شیرین‌تر	۸. ساده‌تر	۹. ترش‌تر	۱۰. مفیدترین
۱۱. مشهورترین	۱۲. پیشرفته‌ترین	۱۳. بلندترین	۱۴. سردترین	۱۵. بهترین
۱۶. مؤدّب‌ترین	۱۷. مهربانترین	۱۸. داناتر	۱۹. پیرترین	۲۰. جوانترین

۲۱. زیباترین ۲۲. قدیمی‌ترین ۲۳. خوشمزه‌تر

2.

۱. این بزرگترین خانه است. ۲. آن کوچکترین پسر است.
۳. این کتاب گرانتر از آن یکی است. ۴. این میز بزرگترین (میز) است.
۵. ثروتمندترین مردِ این شهر کیست؟
۶. علی ثروتمند است؛ ولی شما خیلی ثروتمندتر هستید.
۷. مهمترین کتاب کدام است؟
۸. مردم پیر(پیران) بیشتر (بهتر) از مردم جوان (جوانان) می‌دانند.
۹. من می‌توانم سریعتر از شما قدم بزنم(راه بروم).
۱۰. آیا می‌توانید یکی ارزانتر از این به من بدهید؟
۱۱. او همیشه زودتر از تو به اداره می‌رسد.
۱۲. آیا اتومبیل او سریعتر از اتومبیل شماست؟ (= آیا او اتومبیل سریعتری از شما دارد؟)
۱۳. چرا گربه همیشه روی راحت‌ترین صندلی می‌نشیند؟

درس شانزده (پرسشهای صفحهٔ ۱۸۰ تا ۱۸۱)

۱. نادر دیروز به خانهٔ ما آمد. ۲. من و نادر، صبح تکلیفهایمان را نوشتیم.
۳. من و نادر، در خانه ناهار خوردیم.
۴. بعد از ناهار، دربارهٔ دانشگاه و استادانِ دانشگاه صحبت کردیم.
۵. بعدازظهر، درحدودِ ساعت چهار به بازار رفتیم.
۶. شما یک جفت کفش و یک شلوار خریدید.
۷. نادر یک چتر و یک پیراهن خرید.
۸. دیروز به ما خیلی خوش گذشت.

درس شانزده (تمرینهای صفحهٔ ۱۸۶ تا ۱۸۹)

۱.

۱. شنیدم، شنیدی، شنید، شنیدیم، شنیدید، شنیدند

۲. خوردم، خوردی، خورد، خوردیم، خوردید، خوردند
۳. خندیدم، خندیدی، خندید، خندیدیم، خندیدید، خندیدند
۴. گرفتم، گرفتی، گرفت، گرفتیم، گرفتید، گرفتند
۵. گفتم، گفتی، گفت، گفتیم، گفتید، گفتند
۶. آمدم، آمدی، آمد، آمدیم، آمدید، آمدند
۷. یادگرفتم، یادگرفتی، یادگرفت، یادگرفتیم، یادگرفتید، یادگرفتند
۸. انداختم، انداختی، انداخت، انداختیم، انداختید، انداختند

۲.

۱. دیدم. ۲. انجام دادیم. ۳. خواندم. ۴. خواندند. ۵. خواندید.
۶. من ۷. ما ۸. خریدند. ۹. آمد. ۱۰. خوابیدند.

3.

۱. من رفتم. ۲. آنها رفتند. ۳. شما رفتید. ۴. ما رفتیم.
۵. تو رفتی. ۶. او رفت. ۷. من بودم ۸. او بود.
۹. ما بودیم. ۱۰. آنها بودند. ۱۱. ما آمدیم. ۱۲. آنها آمدند.
۱۳. شما آمدید. ۱۴. آنها پنج کتاب خریدند.
۱۵. او دو دفتر خرید. ۱۶. شما روی صندلی نشستید.
۱۷. ما روی صندلیها نشستیم. ۱۸. دوستم دیروز به خانه‌ام آمد.
۱۹. ما دیروز همهٔ روز را در باغمان کار کردیم. ۲۰. من تا ساعت ۱۲ به رادیو گوش کردم.
۲۱. برادر او دیشب به لندن رفت. ۲۲. او دیر به درس رسید.
۲۳. ما دیشب تلویزیون تماشا کردیم. ۲۴. (تو) دیروز چه کارکردی؟
۲۵. آیا در مدرسه انگلیسی یادگرفتی؟ ۲۶. (آن) چقدر می‌ارزید؟(قیمت آن چند بود؟)
۲۷. او کِی یادگیری (آموزش) زبان فارسی را شروع کرد؟
۲۸. (شما برای) صبحانه چی خوردید؟ ۲۹. آن کتاب را (از) کجا خریدید؟
۳۰. آیا به جای دیگر نرفتید؟ ۳۱. (شما) چه کس دیگری را دیدید؟
۳۲. کسِ (= شخصِ) دیگری حاضر نبود. ۳۳. آنها در آن شهرِ قدیمی نبودند.
۳۴. شما این کتاب را نخریدید.

درس هفده (پرسشهای صفحهٔ ۱۹۴ تا ۱۹۵)

۱. نه، خانهٔ شما به دانشگاه نزدیک است.
۲. شما پیاده به دانشگاه می‌روید.
۳. من هم پیاده به دانشگاه می‌روم.
۴. پدرِ شما با ماشینِ خودش به اداره می‌رود.
۵. بله، ماشینِ پدرِ شما کهنه است.
۶. نه، رنگِ ماشینِ پدرِ شما آبی است.
۷. نادر گواهینامهٔ رانندگی دارد.
۸. نه، من تصدیق رانندگی ندارم.
۹. نادر سالِ گذشته گواهینامه گرفت.

درس هفده (تمرینهای صفحهٔ ۲۰۱ تا ۲۰۴)

۱.

۱. می‌رسم، می‌رسی، می‌رسد، می‌رسیم، می‌رسید، می‌رسند
۲. می‌آورم، می‌آوری، می‌آورد، می‌آوریم، می‌آورید، می‌آورند
۳. می‌دانم، می‌دانی، می‌داند، می‌دانیم، می‌دانید، می‌دانند
۴. می‌نویسم، می‌نویسی، می‌نویسد، می‌نویسیم، می‌نویسید، می‌نویسند
۵. می‌پرسم، می‌پرسی، می‌پرسد، می‌پرسیم، می‌پرسید، می‌پرسند
۶. برمی‌گردم، برمی‌گردی، برمی‌گردد، برمی‌گردیم، برمی‌گردید، برمی‌گردند
۷. کارمی‌کنم، کارمی‌کنی، کارمی‌کند، کارمی‌کنیم، کارمی‌کنید، کار می‌کنند
۸. پیدا می‌کنم، پیدا می‌کنی، پیدا می‌کند، پیدا می‌کنیم، پیدا می‌کنید، پیدا می‌کنند

۲.

۱. می‌بینم
۲. می‌آیند
۳. نمی‌آید
۴. می‌آیید
۵. می‌گویم
۶. می‌رود
۷. کارمی‌کنیم
۸. برمی‌گردند
۹. نمی‌دهد
۱۰. درس نمی‌خوانند
۱۱. بازی می‌کنند

۳.

۱. ... نمی‌داند.
۲. ... می‌خرد؟
۳. ... می‌گوییم.
۴. ... می‌روید؟
۵. ... نمی‌بینند.
۶. ... می‌شناسند.
۷. گوش می‌کنند.
۸. ... نمی‌خورند.
۹. ... نمی‌خوانیم.
۱۰. ... نمی‌آوریم.
۱۱. ... می‌نویسد.
۱۲. ... ترجمه می‌کنم.

۱۳. ... نمی‌آیند. ۱۴. ... امشب ... به خانهٔ ما نمی‌آیند.

4.

۱. گربه زیر میز می‌نشیند. ۲. کِی به خرید می‌روید؟
۳. کِی خانه هستید؟ ۴. آیا نامش را نمی‌دانید؟
۵. شما پرسشها را می‌پرسید و من جواب می‌دهم (جواب خواهم داد).
۶. ما همیشه به (زبان) فارسی با او حرف می‌زنیم.
۷. کدام‌یک را می‌خرید (خواهید خرید)؟ ۸. چرا دیر می‌آیید و زود می‌روید؟
۹. همسرم ۳ کیلو سیب‌زمینی و یک کیلو گوشت گوساله خرید.
۱۰. پدرم هر روز روزنامه می‌خرد.
۱۱. کجا می‌نشینید؟ نزدیک درخت سیب یا دور از آن؟
۱۲. آنها کِی از شهر برمی‌گردند؟
۱۳. ما هرروز به مدرسه می‌رویم، و درآنجا می‌خوانیم و می‌نویسیم.
۱۴. آیا می‌فهمید من چه می‌گویم؟ ۱۵. چه کسی به شما فارسی یاد می‌دهد؟
۱۶. من این روزها (زبان) انگلیسی یاد می‌گیرم. ۱۷. او امروز به (= برای) خرید نمی‌رود.
۱۸. من همیشه به آنجا نمی‌روم. ۱۹. آنها تا ساعت سه از مدرسه برنمی‌گردند.
۲۰. او چتر نمی‌خرد.

درس هیجده (پرسشهای صفحهٔ ۲۱۰)

۱. در ایران جمعه روز تعطیل است. ۲. مادر در آشپزخانه است.
۳. حسن و مریم در حیاط هستند. ۴. پدر کتابِ مثنوی می‌خواند.
۵. کتابِ مثنوی مالِ شاعرِ بزرگِ ایران مولوی است.
۶. مادر غذا می‌پزد. ۷. هوای تهران در فصل پاییز مُعتدل است.
۸. آقای کریمی و خانم کریمی مهمان شما هستند.
۹. نه، بچّه‌های آقا و خانم کریمی کوچک‌اند.

درس هیجده (تمرینهای صفحهٔ ۲۱۶ تا ۲۲۰)

۱.

۱. ما دانشجوییم (دانشجوئیم). / ما دانشجو هستیم.	We are students.
۲. آنها دانشجویند(دانشجوأند). / آنها دانشجو هستند.	They are students.
۳. خواهرِ من دانشجوست (دانشجو است).	My sister is student.
۴. شما دانشجویید(دانشجوئید). / شما دانشجو هستید.	You are students.
۵. تو دانشجویی(دانشجوئی). / تو دانشجو هستی.	You are student.
٦. من دانشجویم (دانشجوأم). / من دانشجو هستم.	I am student.
۷. ما بچّه‌ایم. / ما بچّه هستیم.	We are child.
۸. آنها بچّه‌اند. / آنها بچّه هستند.	They are child.
۹. شما بچّه‌اید. / شما بچّه هستید.	You are child.
۱۰. او زیباست.	He/She is beautiful.
۱۱. شما زیبایید (زیبائید). / شما زیبا هستید.	You are beautiful.
۱۲. تو زیبایی (زیبائی). / تو زیبا هستی.	You are beautiful.
۱۳. ما بزرگیم. / ما بزرگ هستیم.	We are big.
۱۴. آنها بزرگند. / آنها بزرگ هستند.	They are big.
۱۵. شما بزرگید. / شما بزرگ هستید.	You are big.
۱٦. من ایرانیم(ایرانیأم). / من ایرانی هستم.	I am Iranian.
۱۷. تو ایرانیی (ایرانی‌ای). / تو ایرانی هستی.	You are Iranian.
۱۸. آنها کُره‌ای‌اند. / آنها کُره‌ای هستند.	They are Korean.
۱۹. شما کُره‌ای‌اید. / شما کُره‌ای هستید.	You are Korean.
۲۰. ما در خانه‌ایم. / ما در خانه هستیم.	We are in the house.
۲۱. تو در خانه‌ای. / تو در خانه هستی.	You are in the house.
۲۲. آنها در خانه‌اند. / آنها در خانه هستند.	They are in the house.

۲.

۱. ... داریم.	۲. ... دارید.	۳. ... داری.	۴. ... دارَد.
۵. ... دارَند.	٦. ... دارَم.	۷. ... نَدارَند.	۸. ... نَداریم.
۹. ... نَدارَد.	۱۰. ... دارَند... نَدارند.		۱۱. ... دارَد... نَدارَد.
۱۲. ... دارَد.	۱۳. ... نَدارَد.	۱۴. ... دارد.	

3.

۱. آن قشنگ است.
۲. من جوانم / جوان هستم.
۳. آن بد است.
۴. شما کجایید (کجائید)؟ / شما کجا هستید؟
۵. او چطور است؟
۶. شما چطورید؟ / شما چطور هستید؟
۷. من حالا کجایم؟ / من حالا کجا هستم؟
۸. او یک قلم دارد.
۹. من دو خواهر دارم.
۱۰. چه چیز در آن کیف قهوه‌ای است؟ / در آن کیف قهوه‌ای چیست؟
۱۱. (یک) لباس کثیف، خیلی بد است.
۱۲. آن مرد کیست؟
۱۳. شما همیشه اینجایید (اینجائید). / شما همیشه اینجا هستید.
۱۴. آنها همیشه آنجایند. / آنها همیشه آنجا هستند.
۱۵. من پزشک نیستم؛ من معلّمم / معلّم هستم.
۱۶. این لباسها تمیزند. / این لباسها تمیز هستند.
۱۷. آن زنِ پیر هنوز زیباست / زیبا است.
۱۸. ما امروز چهار مهمان داریم.
۱۹. آنها یک خانهٔ کوچک دارند.
۲۰. شما یک اتومبیل قدیمی دارید.
۲۱. او سه برادر دارد.
۲۲. مادر و پدر او پیر نیستند.
۲۳. خانهٔ شما کجاست (کجا است)؟
۲۴. آنها امروز در مدرسه‌اند. / آنها امروز در مدرسه هستند.
۲۵. عمّه و عموی تو امشب در خانهٔ ما هستند.
۲۶. نام آن خیابان، انقلاب است.
۲۷. آنها در کلاس نیستند.
۲۸. او در کلاس است.
۲۹. بچّه‌ها آنجا نیستند.
۳۰. اینها کتابهای مُفیدی نیستند. / این کتابها مُفید نیستند.

درس نوزده (پرسشهای صفحهٔ ۲۲۵)

۱. شما فردا به یک خانهٔ جدید خواهید رفت.
۲. خانهٔ جدید شما (یک آپارتمان) در طبقهٔ سوّم است.
۳. آقای جمالی بنگاهِ معاملاتِ ملکی دارد.
۴. باربرها اثاثیه‌ها را به خانهٔ جدید می‌برند.

۵. چون آنها در آپارتمان جدید یک اتاق دارند.
۶. چون آپارتمان یک آشپزخانهٔ بزرگ دارد.
۷. چون آپارتمان حیاط ندارد.
۸. چون می‌گوید: آپارتمان مثل قفس است.

درس نوزده (تمرینهای صفحهٔ ۲۲۸ تا ۲۳۰)

۱.

۱. خواهم خواند، خواهی خواند، خواهد خواند، خواهیم خواند، خواهید خواند، خواهند خواند
۲. خواهم نوشت، خواهی نوشت، خواهد نوشت، خواهیم نوشت، خواهید نوشت، خواهند نوشت
۳. خواهم شنید، خواهی شنید، خواهد شنید، خواهیم شنید، خواهید شنید، خواهند شنید
۴. خواهم خورد، خواهی خورد، خواهد خورد، خواهیم خورد، خواهید خورد، خواهند خورد
۵. زندگی خواهم کرد، زندگی خواهی کرد، زندگی خواهد کرد، زندگی خواهیم کرد، زندگی خواهید کرد، زندگی خواهند کرد
۶. فراموش خواهم کرد، فراموش خواهی کرد، فراموش خواهد کرد، فراموش خواهیم کرد، فراموش خواهید کرد، فراموش خواهند کرد

۲.

۱. ... خواهم رفت.
۲. ...خواهد آمد.
۳. ... خواهد شد.
۴. ... خواهد بود.
۵. ... صحبت خواهیم کرد.
۶. ... خواهید خواند.
۷. ... خواهد دید؟
۸. ... تکرار خواهم کرد.
۹. ... انجام خواهیم داد.
۱۰. ... حل خواهیم کرد.
۱۱. ... خواهنداشت.
۱۲. ... خواهم خوابید.

۳.

۱. فردا به دبیرستان خواهم رفت. — I will go to the high school tomorrow.
۲. امروز به خانهٔ جدید نخواهیم رفت. — We will not go to the new house today.
۳. داستان را برای ایشان تعریف خواهم کرد. — I will narrate the story to them.
۴. آن را به شما نشان نخواهم داد. — I will not show it to you.

۵. هفتهٔ آینده خواهند رفت. — They will go next week.

۶. آنها لباس گران نخواهند خرید. — They will not buy the expensive clothes.

۷. ما آن غذا را نخواهیم خورد. — We will not eat that food.

۸. حرفهای مرا فراموش خواهید کرد. — You will forget my words.

۹. تا یک هفتهٔ دیگر برنخواهم گشت. — I will not return till next week.

۱۰. او آنجا کار نخواهد کرد. — He will not work there.

درس بیست (پرسشهای صفحهٔ ۲۳۶)

۱. امروز ناهار چلومرغ داریم.

۲. مریم چلوکباب دوست دارد.

۳. حسن ماکارونی دوست دارد.

۴. بله، ما هم با قاشق و چنگال غذا می‌خوریم.

۵. بله، ما هم در خانه ناهار می‌خوریم.

۶. نه، پدر غذا نمی‌پزد.

۷. احمد گرسنه بود.

۸. حسن ماکارونی دوست دارد.

۹. بله، من ماکارونی دوست دارم.

۱۰. ما ظهر ساعت دوازده غذا می‌خوریم.

۱۱. بله، پدر من شبها زود به خانه می‌آید.

۱۲. من چلوکباب دوست دارم.

درس بیست (تمرینهای صفحهٔ ۲۴۰ تا ۲۴۲)

۱.

۱. سه روز بیشتر نَمان! □ سه روز بیشتر نَمانید!

۲. کتابش را همان جا بُگذار! □ کتابش را همان‌جا بُگذارید!

۳. حرفهای مرا گوش کُن! □ حرفهای مرا گوش کنید!

۴. اینها را ارزان نَفروش! □ اینها را ارزان نَفروشید!

۵. خود را بِشناس! □ خود را بِشناسید!

۶. همیشه فارسی صحبت کُن! □ همیشه فارسی صحبت کُنید!

۷. این را گم نَکُن! □ این را گم نَکُنید!

۸. آنها را به من نشان بِده! □ آنها را به من نشان بِدهید!

۹. به سؤالم جواب بِده! □ به سؤالم جواب بِدهید!

۱۰. با ما حرف بِزن! □ با ما حرف بزنید!

۱۱. برادرت را نَزن! □ برادرتان را نَزنید!
۱۲. حرفهایش را بِفَهم! □ حرفهایش را بِفَهمید!
۱۳. او را خیلی دوست داشته باش! □ او را خیلی دوست داشته باشید!
۱۴. روزنامه را همین‌جا بُگذار! □ روزنامه را همین‌جا بُگذارید!
۱۵. صندلی را بیاوَر! □ صندلی را بیاوَرید!
۱۶. فردا به خانهٔ ما بیا! □ فردا به خانهٔ ما بیایید (بیائید)!
۱۷. توپ را بیَانداز! □ توپ را بیَاندازید!
۱۸. این شعر را برای آنها بخوان! □ این شعر را برای آنها بخوانید!
۱۹. این عکس را بِبین! □ این عکس را بِبینید!
۲۰. دو ساعت اینجا بمان! □ دو ساعت اینجا بمانید!

2.

۱. لطفاً داستان را به من بگویید(بگوئید)!
۲. همیشه حقیقت را بگو!
۳. روی این صندلی بنشین!
۴. غذایت را با قاشق و چنگال بخور!
۵. لطفاً بشقابتان را به من بدهید!
۶. لطفاً یک فنجان قهوه به من بدهید!
۷. مرد باش! گریه نکن!
۸. چایت را ده دقیقه بعد بخور!
۹. لطفاً یک لیوان کوچک چای به او بدهید!
۱۰. این نکته را درنظر داشته باشید!
۱۱. همیشه خوشحال باشید!
۱۲. بهیچوجه آنها را دوست نداشته باشید! چون آنها خوب نیستند.
۱۳. لطفاً دستهایتان (دستهایت) را بشویید(بشو)!
۱۴. لطفاً کتابت (کتابتان) را رویِ میزت (میزتان) بُگذار (بُگذارید)!
۱۵. لطفاً مقداری گُل برای دوستت (دوستتان) بیاور (بیاورید)!

درس بیست و یک (پرسشهای صفحهٔ ۲۴۷ تا ۲۴۸)

۱. شما و ناصر در دبیرستان همکلاس بودید.
۲. ناصر به ورزش خیلی علاقه داشت.
۳. ناصر هر روز عصر فوتبال بازی می‌کرد.
۴. در تعطیلات تابستان، ناصر معمولاً به باشگاه می‌رفت و فوتبال و والیبال و تنیس بازی می‌کرد.

۵. ناصر در ادارهٔ پُست استخدام شد.
۶. شما در تابستان گذشته، هر هفته به دیدارِ او می‌رفتید.
۷. شما و ناصر گاهی دربارهٔ خاطرات گذشته صحبت می‌کردید.
۸. ناصر را دیروز در میدانِ آزادی دیدید. ۹. ناصر دیروز به اداره می‌رفت.

درس بیست و یک (تمرینهای صفحهٔ ۲۵۲ تا ۲۵۵)

۱.

۱. ... می‌دیدم. ۲. ... می‌آمد. ۳. ... می‌خوردند.
۴. ... می‌رفت. ۵. ... کمک می‌کرد. ۶. ... می‌آمد ... می‌رفت.
۷. ... داشت کتاب می‌خواند. ۸. ... می‌ماند. ۹. ... می‌خواند.
۱۰. ... زندگی می‌کردم. ۱۱. ... می‌خوابید. ۱۲. ... می‌آمدند.
۱۳. ... استراحت می‌کردند. ۱۴. ... صحبت‌می‌کردیم.
۱۵. ... گوش می‌کردم. ۱۶. برنمی‌گشت. ۱۷. ... بازی نمی‌کرد.
۱۸. ... کارمی‌کردیم. ۱۹. ... بودیم. ۲۰. ... بودند.
۲۱. ... داشتیم. ۲۲. ... داشتیم درس می‌نوشتیم.

2.

۱. من به مدرسه می‌رفتم. ۲. من هر روز به مدرسه می‌رفتم.
۳. او (زبان) فارسی می‌خواند (مطالعه می‌کرد). ۴. او(زبان) فارسی می‌خواند (مطالعه می‌کرد).
۵. آنها دیروز کتاب می‌خواندند. ۶. ما آنجا زندگی می‌کردیم.
۷. ما دیروز کار نمی‌کردیم. ۸. من نامهٔ شما را می‌خواندم.
۹. او هر سه هفته یکبار به سینما می‌رفت.
۱۰. او هر دو ماه یکبار یک داستان کوتاه می‌نوشت.
۱۱. وقتی من آنها را دیدم، (داشتند) ناهار می‌خوردند.
۱۲. وقتی شما تلفن کردید، من (داشتم) شام می‌خوردم.
۱۳. وقتی من او را دیدم، (داشت) با نامزدش صحبت می‌کرد.
۱۴. وقتی من امروز صبح بیدار شدم، خورشید می‌درخشید.
۱۵. وقتی امروز صبح خانه را ترک می‌کردم، (داشت) باران می‌بارید.

۱۶. دیشب، وقتی آنها آمدند، من (داشتم) درس فارسی مطالعه می‌کردم.
۱۷. بچّه هنگامی که می‌دوید، افتاد.
۱۸. در تمام (همهٔ) مدّتی که شما حرف می‌زدید، او به چیز دیگری فکر می‌کرد.

۳.

۱. ... می‌خواند.
۲. ... بودیم (زندگی می‌کردیم).
۳. ... خواهد شد.
۴. ... خواهم رفت (می‌روم).
۵. ... می‌خواندند.
۶. ... نیامدید؟
۷. ... دعوت کرد.
۸. ... خواهد شد(می‌شود).
۹. ... رد شود.
۱۰. ... خواهیم رفت (می‌رویم).
۱۱. ... دوست دارم.
۱۲. ... رسیدند.
۱۳. ... می‌آید.
۱۴. ... انجام نمی‌دهد.
۱۵. ... بیرون نمی‌روند.
۱۶. ... بدهید!
۱۷. ... ببندید! / بازکنید!
۱۸. ببندید! / بازکنید!
۱۹. ... می‌خورد.
۲۰. ... عبور می‌کردم / می‌گذشتم!
۲۱. ... می‌درخشید.
۲۲. ... شروع خواهد شد (شروع می‌شود).

پاسخ به بعضی از پرسشها و تمرینهای بخش سوّم

پرسشهای صفحهٔ ۲۶۳ تا ۲۶۴:

۱. کلاغ تکّه‌ای پنیر دید.
۲. کلاغ به‌سوی درختِ بلندی پرواز کرد.
۳. چون تصمیم گرفته بود آن تکّه پنیر را بدست بیاورد.
۴. از زیبایی او تعریف کرد و گفت: «به‌به! چه پرندهٔ زیبایی! چه پرهای برّاقی!»
۵. کلاغ دهانش را بازکرد تا غارغار کند.
۶. پرهای کلاغ، سیاه است.
۷. نه، کلاغ پرندهٔ زیبایی نیست.
۸. نه، کلاغ پرندهٔ حیله‌گری نیست.

۹. بله، روباه حیوان حیله‌گری است.
۱۰. چون روباه (داشت) از او تعریف می‌کرد.

تمرینهای صفحهٔ ۲۶۴ تا ۲۶۵:

۱. [فارسی‌آموزان می‌توانند جمله‌هایی به دلخواه خود بسازند.]

۲.

فعلهای ساده: دید، آمد، باشد، بخوانند، افتاد

فعلهای مرکّب: برداشت، پروازکرد، تصمیم گرفت، بدست‌بیاورد، شروع ... کرد، تملّق‌گفتن، فریاد زد، خوشحال شد، بازکرد، غارغار کند، فرار کرد

پرسشهای صفحهٔ ۲۷۲ تا ۲۷۳:

۱. (سگ) تکّه‌ای گوشت از دکّان قصّابی ربود.
۲. (سگ) از روی پل گذشت.
۳. (سگ) عکسِ خودش را در آب دید.
۴. (سگ) خیال کرد که سگ دیگری در آب است که او هم تکّه‌ای گوشت در دهان دارد.
۵. چون می‌خواست تکّه گوشتِ آن سگِ دیگر را هم بدست آورد.
۶. (سگ) شناکرد و از آب بیرون آمد.
۷. نه، چون سگ دیگری آن را پیدا کرده بود و گریخته بود.
۸. نه، «طمعکاری» صفت خوبی نیست.
۹. قصّاب گوشت می‌فروشد.
۱۰. «طمعکاری» صفت خوبی نیست. / «طمعکاری» صفت بدی است.

تمرینهای صفحهٔ ۲۷۳ تا ۲۷۴:

۱. [فارسی‌آموزان می‌توانند جمله‌هایی به دلخواه خود بسازند.]

۲. الف ــ ربود، فرارکرد، رسید، دید، خیال کرد، طمع کرد، انداخت، پرید، نبود، شناکرد، بیرون آمد، پیدانکرد.

ب ــ از، در، به، از روی، بر روی، تا، چون.

تمرین صفحهٔ ۲۸۲ تا ۲۸۳:

۱. هرگز / هیچوقت ۲. همیشه ۳. بسیار ۴. زیاد
۵. آهسته ۶. فقط ۷. نزدیک ۸. کاملاً
۹. هنوز ۱۰. هیچوقت / هرگز ۱۱. قبل / بعد
۱۲. بعد / قبل ۱۳. ناگهان (فوراً) ۱۴. حتّی ۱۵. قبل از
۱۶. بعد از ۱۷. آهسته ۱۸. نزدیک ۱۹. هرگز ۲۰. دیشب

پرسشهای صفحهٔ ۲۸۸ تا ۲۸۹:

۱. (شیر) در جنگلی خوابیده بود.
۲. (موش) از روی بینی شیر دوید و او را از خواب بیدار کرد.
۳. (موش) برای نجاتِ جانش لابه کرد.
۴. چون (شیر) دلش به حالِ او سوخت.
۵. (شیر) در دامِ یک شکارچی گرفتار شد.
۶. برای اینکه (تا) خود را از دام خلاص کند.
۷. چون نمی‌توانست بندهای دام را باز کند.
۸. (موش) بندهای دام را جوید و در زمانی کوتاه شیر را از دام آزاد کرد.
۹. چون شیر موش را نکشت و او را رها کرد.

تمرینهای صفحهٔ ۲۸۹ تا ۲۹۰:

۱. [فارسی‌آموزان می‌توانند جمله‌هایی به دلخواه خود بسازند.]
۲. بسیار، خوشحال، همینکه، بسرعت، ناگهان، خشمگین، خیلی، بشدّت، کمی بعد از آن، فوراً، درست همان وقت، در زمانی کوتاه

پرسشهای صفحهٔ ۲۹۹:

۱. (گرگ) هنگام غروب به کنارِ رودخانه رسید.
۲. (بره) داشت از رودخانه آب می‌خورد.
۳. نه، بره پایین‌تر از گرگ ایستاده بود.
۴. گفت: «بی‌ادب! چرا آب را کثیف می‌کنی؟ من نمی‌توانم آب کثیف بخورم.»
۵. نه، (بره) آب رود را کثیف نمی‌کرد.
۶. نه، بره پدر و مادر نداشت.
۷. نه، آنها باهم دوست نیستند.
۸. چون گرسنه بود و می‌خواست او را بخورد.
۹. نه، (بره) از دست گرگ فرار نکرد.
۱۰. (گرگ) برروی بره پرید و او را پاره‌پاره کرد و خورد.

تمرینهای صفحهٔ ۲۹۹ تا ۳۰۰:

۱.

۱. ... فریاد زدم. ۲. ... در تهران زندگی می‌کردم. ۳. آنها به او ...
۴. ما ... به خانهٔ دوستمان ... ۵. ما ... صبحانه.... ۶. ... غمگین بود...
۷. ... سال گذشته ... ۸. .... از روی ... عبور کرد. ۹. ... پوشید.

۲.

مفعولهای مستقیم: او (را)، موش (را)، خود (را)، شیر (را)، بره‌ای (را)، آب (را)، مرا (من‌را)، این سخن را

مفعولهای غیر مستقیم: (در) جنگلی، (از روی) بینی او، (برای) نجات جانش، (به) حال او، (در) دامِ یک شکارچی، (با) صدای بلند، (از) دام، (برای) رهایی، (بـه) کـنار رودخـانه‌ای، (در) آنـجا، (از) رودخانه، (به) بره، (از) بالا، (به) پایین، (برای) شما، (به) من، (برروی) بره

تمرینهای صفحهٔ ۳۰۲ تا ۳۰۳:

۱.

۱. کلاغ (فاعل)، به‌سوی (حرف‌اضافه)، درخت بلندی (مفعول غیرمستقیم /متمّم + صفت)، پرواز کرد (فعل).

۲. کلاغ (فاعل)، از (حرف اضافه)، حرفهای روباه (مفعول غیرمستقیم / متمّم + مضافٌ‌الیه)، بسیار (قید)، خوشحال شد (فعل).

۳. روباه حیله‌گر (فاعل + صفت)، پنیر (مفعول مستقیم)، را (حرف نشانهٔ مفعول)، برداشت (فعل)، و (حرف ربط)، بسرعت (قید)، فرار کرد (فعل).

۴. سگی (فاعل + علامت نکره «ی»)، از (حرف اضافه)، دکّان قـصّابی (مـفعول غـیرمستقیم / مـتمّم + مضافٌ‌الیه)، تکّه‌ای گوشت (مفعول مستقیم؛ نشانهٔ «را» به‌سبب علامت نکرهٔ «ی» افتاده است)، ربود (فعل).

۵. سگ (فاعل)، از روی (حرف اضافه)، پل (مفعول غـیرمستقیم / مـتمّم)، عکسِ خـودش (مـفعول مستقیم)، را (حرف نشانه)، در (حرف اضافه)، آب (مفعول غیرمستقیم/متمّم)، دید (فعل).

۶. گرگی (فاعل + علامت نکره «ی»)، هنگام غروب (قید)، به (حرف اضافه)، کنار رودخانه (مفعول غیرمستقیم / متمّم)، رسید (فعل).

۲.

۱. مردی را روی پل رودخانه دیدم.
۲. امروز صبح نان و پنیر خوردیم.
۳. امروز دیر به خانه می‌رسد.
۴. روباه حیله‌گر به دام افتاد.
۵. دیشب پُلیس دزد را دستگیر کرد.
۶. ما با یکدیگر آهسته حرف می‌زنیم.
۷. او سال گذشته هر روز دیر به دانشگاه می‌آمد.
۸. آن مرد خیلی زود از اینجا رفت.
۹. آن مرد در زمانی کوتاه از زندان آزاد شد.
۱۰. آنها در خانهٔ کوچکی کنارِ رودخانه زندگی می‌کردند.

۳.

فعلهای مضارع: خلاص کند، کثیف می‌کنی، نمی‌توانم، معذرت می‌خواهم، می‌آید، ندارم.
ماضی استمراری: می‌غرّید، تلاش می‌کرد، می‌خورد، می‌گفت.

تمرینهای صفحهٔ ۳۰۷ تا ۳۰۹:

۱.

۱. ... نخورده است.
۲. ... نخوابیده‌ام.
۳. ... نشسته‌ایم.
۴. ... نوشته است.
۵. ... بوده است.
۶. ... زندگی کرده‌ایم.
۷. ... کار کرده‌اند.
۸. ... نرفته‌ام.
۹. ... دیده‌ام.
۱۰. ... خوانده‌ام.
۱۱. ... برگشته است.
۱۲. ... شنیده‌اند.
۱۳. ... خوانده‌ایم.
۱۴. ... نیامده‌اند.

۲.

۱. او از سال گذشته تابه‌حال لباس نخریده است.
۲. آیا تابه‌حال در ایران بوده‌اید؟
۳. آیا او امروز تکلیفش را انجام داده است؟
۴. ما هنوز این تمرین را تمام نکرده‌ایم.
۵. شما این هفته کارتان را انجام داده‌اید.
۶. کی همین‌حالا بیرون رفته است؟
۷. او مدادش را در کیفش گذاشته است.
۸. من امروز کار نکرده‌ام.

۹. آنها آن کتابها را نخوانده‌اند.
۱۰. آیا آنها آن را به شما نداده‌اند؟

پرسشهای صفحهٔ ۳۱۳:

۱. (چوپان گوسفندانش را برای چرا) به کوههای نزدیکِ دهکده‌اش می‌برد.
۲. (چوپان) از فریب‌دادنِ روستاییان لذّت می‌برد.
۳. وقتی به کوه می‌رسید، فریاد می‌زد: «گرگ آمد! گرگ آمد!».
۴. این شوخی را که به دروغ می‌گفت: «گرگ آمد! گرگ آمد!».
۵. چون می‌ترسیدند گرگ گوسفندانش را بخورد.
۶. بله، یک روز واقعاً گرگی به گوسفندانِ چوپان حمله کرد.
۷. چون گمان می‌کردند که چوپان بازهم دروغ می‌گوید.
۸. نه، چوپان نتوانست خودش بتنهایی کاری انجام دهد.
۹. (گرگ) بسیاری از گوسفندانِ چوپان را کشت.
۱۰. نه، (چوپان) مرد راستگویی نبود.

تمرینهای صفحهٔ ۳۱۳ تا ۳۱۴:

۱. «ی» در کلماتِ چوپانی، گرگی (در سطرهای ۴و۶)، کاری

۲. ماضی استمراری: می‌غرّید، تلاش می‌کرد، می‌برد، لذّت می‌برد، می‌رسید، فریاد می‌زد، می‌شتافتند، می‌فهمیدند.

ماضی نقلی: اتّفاق افتاده است، گفته است. (درس ۳و ۵)

۳. [فارسی‌آموزان می‌توانند جمله‌هایی به دلخواه خود بسازند.]

تمرینهای صفحهٔ ۳۱۷ تا ۳۱۸:

۱. ... رفته بود.
۲. ... آمد.
۳. ... نشسته بودم ...
۴. ... ندیده بودم.
۵. ... ملاقات کرده بودم.
۶. ... نشده بود...
۷. ... خارج نشده بود... دستگیر کرد.
۸. ... آمد ... خوابیده بود.
۹. ... آمدیم ... آمده بودند.
۱۰. ... تمیز نکرده بود.

پرسشهای صفحهٔ ۳۲۲:

۱. (پیرمرد / او) سوراخی در زمین حفر کرد و کیسهٔ طلا را در آن سوراخ گذاشت.

۲. (پیرمرد) با سنگی روی سوراخ را پوشاند.
۳. (پیرمرد / او) سنگ را کنار می‌زد و انگشتانش را داخل سوراخ می‌کرد و طلاها را لمس می‌کرد.
۴. (پیرمرد) از لمس کردنِ طلاها احساس خوشحالی می‌کرد.
۵. چون روزی سنگ را برداشت و فهمید که گنجش آنجا نیست.
۶. ظاهراً نوکری که مواظبِ کارهای اربابش بود، گنج را دزدیده بود.
۷. (پیرمرد داستانِ طلاها را) برای یکی از دوستانش تعریف کرد.
۸. (دوستش) گفت: «هیچ دلیلی برای غمگین‌بودنِ شما وجود ندارد. طلایِ شما برای شما فایده‌ای نداشت. سوراخ هنوز هست. هر وقت بخواهید، می‌توانید آن را وارسی کنید.»
۹. نه، طلاها برای (او / پیرمرد) فایده‌ای نداشت.
۱۰. نه، او شخص دانایی نبود.

تمرینهای صفحهٔ ۳۲۲ تا ۳۲۳:

۱. [فارسی‌آموزان می‌توانند جمله‌هایی به دلخواه خود بسازند.]

۲. ضمیرهای ملکی: «ش» (انگشتانش، گنجش، دوستانش، دوستش).

اسم و صفت: گنجِ پنهان، پیرمردِ نادان.

اضافه: کیسهٔ طلا، انگشتانِ خود، داخلِ سوراخ، نزدِ یکی از دوستانش، طلای شما.

تمرینهای صفحهٔ ۳۲۹ تا ۳۳۲:

۱.

۱. ... بیاید.
۲. ... ببینیم.
۳. ... بروم.
۴. ... بیایند / نیایند.
۵. ... برنگردند / برگردند.
۶. ... زندگی کند / بکند.
۷. ... ملاقات کنید / بکنید.
۸. ... کارکنی / بکنی.
۹. ... ببینید.
۱۰. ... صحبت کند / بکند.
۱۱. ... کمک کنیم / بکنیم.
۱۲. ... بیایم.
۱۳. ... بیفتد.
۱۴. ... بگوییم.
۱۵. ... بفهمید.
۱۶. ... تعریف کنم / بکنم.
۱۷. ... بیایند.
۱۸. ... بخرید؟
۱۹. ... بخرم.
۲۰. ...بیاید، ...
۲۱. ... بشنوید، ...
۲۲. ... بماند، ... می‌بینید (خواهید دید).
۲۳. ... بخوانید، ... بخوانم.
۲۴. ... نروند، ... بروید.
۲۵. ... می‌خواهم ... بروم.
۲۶. ... باشد / باشند.

۲.

۱. او می‌تواند امروز بعدازظهر (عصر) شطرنج بازی کند.
۲. ما می‌توانیم این تمرین را انجام دهیم.
۳. او می‌تواند در طولِ تعطیلات کتابهای زیادی بخواند.
۴. او می‌تواند پیانو بنوازد.
۵. من می‌توانم یک مایل شنا کنم.
۶. سفر می‌تواند خیلی جالب (جذّاب) باشد.
۷. آیا نتوانستی پاسخ درستی به (آن) سؤال بدهی؟
۸. من می‌خواستم صحیح جواب دهم، امّا نتوانستم.
۹. شما ممکن است بتوانید (یک) مقاله بنویسید.
۱۰. فردا ممکن است باران ببارد.
۱۱. می‌توانم مداد شما را قرض کنم؟
۱۲. شما باید حالا بروید.
۱۳. ما باید از معلّممان اطاعت کنیم.
۱۴. شما باید تمرینتان را انجام دهید.
۱۵. شما باید دانشجوی خیلی خوبی باشید.
۱۶. آنان / ایشان باید آن را با خود بیاورند.
۱۷. آنان / ایشان باید به دوستان خود کمک کنند.
۱۸. اگر فردا بیایم، او مرا خواهد دید.
۱۹. اگر او آن غذا را بخورد، مریض خواهد شد.
۲۰. اگر او به (زبان) انگلیسی حرف بزند، ما به حرفهای او گوش خواهیم کرد.
۲۱. من می‌توانم سخنان او را کلمه به کلمه تکرار کنم.

پرسشهای صفحهٔ ۳۳۷:

۱. (او) گفت: «اگر ناگهان حیوانی ازمیانِ درختان بیرون آید، من کنارِ تو می‌مانم و به تو کُمک می‌کنم.»
۲. (خرس) ازمیانِ درختان بیرون آمد.
۳. (رفیق اوّل) فوراً از درختی بالا رفت و خودش را در میانِ شاخه‌ها پنهان کرد.
۴. (رفیق دوّم) روی زمین دراز کشید و خودش را به مردن زد.

۵. چون خیلی چاق بود و نمی‌توانست از درخت بالا برود.
۶. (او) شنیده بود که خرس با مُرده کاری ندارد.
۷. تا رفیق دوّم را بو بکشد.
۸. تا بفهمد که آیا او مرده است یا نه.
۹. (رفیق اوّل) سؤال کرد (پرسید): «وقتی که خرس دهانش را نزدیکِ گوش تو آورد، به تو چی گفت؟»
۱۰. (رفیق دوّم) جواب داد: «خرس به من گفت با دوستانی که وقتِ خَطَر تو را تنها می‌گذارند، هرگز همراه مشو.»

تمرینهای صفحهٔ ۳۳۷ تا ۳۳۸:

۱.

گفت: ماضی ساده، بیرون آید: مضارع التزامی، می‌مانم: مضارع اخباری، کُمک می‌کنم: مضارع اخباری، حمله کند: مضارع التزامی، خواهم ماند: آینده (مستقبل)، شد: ماضی ساده، بیرون آمد: ماضی ساده، بالا رفت: ماضی ساده، پنهان کرد: ماضی ساده، بود: ماضی ساده، نمی‌توانست ... برود: مضارع التزامی، دراز کشید: ماضی ساده، به مردن زد: ماضی ساده، شنیده بود: ماضی بعید، کاری ندارد: مضارع اخباری، آمد: ماضی ساده، پایین آورد: ماضی ساده، بو کرد: ماضی ساده، تصوّر کرد: ماضی ساده، مرده است: ماضی نقلی، دور شد: ماضی ساده، پایین آمد: ماضی ساده، گفت: ماضی ساده، نزدیک ... آورد: ماضی ساده، جواب داد: ماضی ساده، می‌گذارند: مضارع اخباری، مشو: فعل نهی.

۲. [فارسی‌آموزان می‌توانند جمله‌هایی به دلخواه خود بسازند.]

تمرینهای صفحهٔ ۳۴۲ تا ۳۴۵:

۱.

۱. ... آمده باشد / آمده باشند.
۲. ... دیده باشند / دیده باشیم.
۳. ... فراموش نکرده باشید.
۴. ... کرده باشند.
۵. ... دوست داشته باشیم.
۶. ... زندگی کرده باشد.
۷. ... انجام نداده باشد.
۸. ... بوده باشید.
۹. ... رفته باشد / رفته باشند.
۱۰. ... گفته باشند / گفته باشد.
۱۱. ... برگشته باشد / برگشته باشند.
۱۲. ... دیده باشیم.
۱۳. ... کرده باشند.
۱۴. ... دستگیر کرده باشند.
۱۵. ... رد شده باشد.

۱۶. ... رسیده باشد /رسیده باشند. ۱۷. ... رسیده باشد. ۱۸. ... شده باشد.
۱۹. ... پیدا کرده باشند. ۲۰. ... بسته باشد. ۲۱. ... رفته باشد،...
۲۲. ... خوانده باشد، ... ۲۳. ... انجام داده باشد، ... می‌دهد.

۲.

۱. (او) باید رفته باشد. ۲. (آنها/ایشان/آنان) باید رفته باشند.
۳. (شما) باید رفته باشید. ۴. شاید (آنها/ایشان/آنان) رفته باشند.
۵. شاید (او) آمده باشد. ۶. شاید (شما) او را دیده‌باشید.
۷. شاید (من) آن کتاب را خوانده‌باشم. ۸. می‌ترسم(که) او رفته‌باشد.
۹. امیدوارم هر دو نامه رسیده باشد. ۱۰. شما نباید آن کار را کرده باشید.
۱۱. شاید (آنها/آنان/ایشان) این را ندانسته باشند.
۱۲. (شما) نباید آن فیلم را دیده باشید.
۱۳. وقایع (حادثه‌های / حوادثِ) مهمّی باید روی داده باشد.
۱۴. تا به دانشگاه نرفته باشید، نمی‌توانید یادگرفته باشید.
۱۵. اگر آن کتاب را خوانده باشید، می‌دانید کی (چه کسی) آن را نوشته است.
۱۶. اگر رفته باشد، این نامه را به خواهرش بدهید.
۱۷. اگر او را نشناخته باشید، او شما را خوب می‌شناسد.
۱۸. (شما) باید چیز بدی خورده باشید.
۱۹. زندگی او باید نسبتاً آرام بوده باشد.
۲۰. شما نمی‌توانید سال گذشته با او آشنا شده باشید؛ زیرا او هرگز اینجا نیامده بود.
۲۱. قبل از اینکه من بیایم، آنها باید رفته باشند.

پرسشهای صفحهٔ ۳۵۱:

۱. زیرا آنها اغلب اوقات با یکدیگر نزاع می‌کردند.
۲. نه، آنان چندان اعتنایی به نصیحت او نمی‌کردند.
۳. (پدر به پسران) می‌گفت که باهم مهربان باشند. / می‌گفت: باهم مهربان باشید.
۴. (او) دسته‌ای چوب را به آنان نشان داد و از هریک از آنان خواست که دستهٔ چوبها را بشکند.
۵. نه، آنها موفّق نشدند دستهٔ چوبها را بشکنند.
۶. زیرا دستهٔ چوبها در کنار هم خیلی مُحکَم بودند و شکستن آنها نیروی زیادی می‌خواست.

۷. زیرا چوبها بتنهایی محکم نبودند و شکستن آنها نیروی زیادی نمی‌خواست.
۸. اتّحاد سبب نیرومَندشدن می‌شود و به گروه متّحد کسی نمی‌تواند آسیب برساند.
۹. پراکندگی (= پراکنده‌بودن) سبب ضعف می‌شود و دشمن می‌تواند به گروه پراکنده آسیب برساند.

تمرینهای صفحهٔ ۳۵۱ تا ۳۵۲:

۱. ... پسران ... نزاع کنید.
۲. ... اغلب ...
۳. ... هرگز ...
۴. ... خواست که ... بشکنند.
۵. ... که دستهٔ چوبها را ...
۶. ... پسران ... نیرویش...؛ امّا موفّق نشد که چوبها را بشکند.
۷. ... خواست که ... بشکنند.
۸. ... باشید، ... آسیب برساند.
۹. ... همه ...
۱۰. ... نمی‌تواند ... آسیب برساند.

تمرینهای صفحهٔ ۳۵۶ تا ۳۵۹:

۱.

۱. وقتی که ...
۲. ... و ...
۳. ... جُز (غیر از) ...
۴. ... چون / چونکه / زیرا که ...
۵. چونکه / چون
۶. ...، برای‌اینکه /زیرا/چون...
۷. چه ... چه ...
۸. ... هم ... هم ...
۹. ... هم ... هم ...
۱۰. ... یا ... یا ...
۱۱. یا ... یا...
۱۲. ... امّا/ولی / ولیکن...
۱۳. همینکه / تا...
۱۴. تا / همینکه ...
۱۵. تا / همینکه ...
۱۶. بعد از آنکه ...
۱۷. ... برود، ...
۱۸. ... بخورد، ...
۱۹. ... بیایم.
۲۰. ... بخوانید، ...
۲۱. ... برسند، ...
۲۲. ... ببینم.
۲۳. ... بیدار شود.
۲۴. ... که ...
۲۵. ... هم ... هم ...
۲۶. ... چه ... چه ...
۲۷. ... بیاید، ... نیاید، ...
۲۸. تا ...
۲۹. تا ...
۳۰. ... چون / زیرا ...
۳۱. ... زیرا/ چون ...

۲.

۱. او می‌گوید که این کتاب مالِ شماست.
۲. من هم قلم و هم دفتر را می‌خواهم.

۳. یا یک فنجان چای یا یک فنجان قهوه برای من بیاورید.
۴. بعد از آنکه آنها رفته بودند (رفتند)، به رختخواب رفت.
۵. او مرد احمق امّا درستکاری است.
۶. او در یک زمان آواز می‌خواند و می‌نوازد.
۷. او گفت که فردا می‌آید.
۸. بیرون برو؛ چون صبح است.
۹. وقتی تابستان بگذرد، پاییز می‌رسد.
۱۰. (این) حیوانی که تصویر او را می‌بینید، قورباغه نام دارد / قورباغه خوانده می‌شود.
۱۱. غذایی که می‌خوریم، وارد خون می‌شود.
۱۲. او یک کاسهٔ بُلور آورد که در آن یک ماهی بود.
۱۳. به شرطی که شما بیایید، من هم خواهم آمد.
۱۴. او خوشحال است؛ گرچه (هرچند که) فقیر است.

پرسشهای صفحهٔ ۳۶۴:

۱. زیرا پسرانِ او هیچ‌کاری انجام نمی‌دادند.
۲. آنان / آنها عمرشان را بیهوده می‌گذراندند.
۳. (او) گفت: «در ملکی که برای شما به‌ارث می‌گذارم، گنجِ بزرگی در زیرزمین پنهان است...»
۴. او برای پسرانش مُلکی به‌ارث گذاشت.
۵. آنان / آنها به امیدِ یافتنِ گنج، با بیل و کلنگ شروع به‌کار کردند و خاک همهٔ ملک را زیرورو کردند.
۶. نه، آنان (آنها) گنجی پیدا نکردند.
۷. برای اینکه آنها به امیدِ گنج زمینِ مزرعه را خوب شخم کنند.
۸. زیرا آنان به امیدِ یافتنِ گنج، زمین را خیلی خوب شخم کرده بودند.
۹. منظور کشاورز از گنجِ پنهان، کار و کوشش بود.
۱۰. بله، آنها عاقبت منظورِ پدرشان را فهمیدند.

تمرین صفحهٔ ۳۶۶:

حروف ربط: و، وقتی که، که، بعد از، امّا، چون، زیرا
حروف اضافه: از، در، به، برایِ

تمرینهای صفحهٔ ۳۷۰ تا ۳۷۳:

۱.

۱. این کتاب برای او خوانده شد.
۲. یک نامه برای او نوشته شد.
۳. او به دانشگاه فرستاده شد.
۴. آنها به مهمانی برده شدند.
۵. این پول به او داده شد.
۶. آنها فراموش می‌شوند.
۷. غذاها تقسیم شد.
۸. غذاها تقسیم شده است.
۹. بَرندگان یک ساعت دیگر اعلام می‌شوند.
۱۰. برندگان یک ساعت دیگر باید اعلام شوند.
۱۱. شاید آنها دعوت شوند.
۱۲. ما به مهمانی دعوت نشده‌ایم.
۱۳. این موضوع به آنها گفته نشده بود.
۱۴. این خبر شنیده خواهد شد.
۱۵. درس ساعت دو تمام می‌شود.
۱۶. آنها از امتحان رد شدند.
۱۷. شما در اداره پذیرفته نشدید.
۱۸. غذا خیلی دیر خورده شد.
۱۹. او در جنگ کشته شد.
۲۰. نامه‌ها، کِی نوشته شده بود؟
۲۱. این مقاله‌ها، کِی نوشته شده‌اند؟
۲۲. هر روز او در دانشگاه دیده می‌شد.

۲.

۱. او دیده شد.
۲. او دیده می‌شود.
۳. شما دیده شده‌اید (= شما را دیده‌اند).
۴. آنها دیده شده بودند.
۵. شما دیده خواهید شد.
۶. او دیده می‌شد (= او را می‌دیدند).
۷. او دیده می‌شود.
۸. فیلها در هند یافت می‌شوند.
۹. این چیزها گفته نمی‌شود(=این چیزها را نمی‌گویند).
۱۰. این نامه‌ها باید هرچه زودتر فرستاده شوند.
۱۱. آن کتابها حالا فروخته شده‌اند (= آن کتابها را حالا فروخته‌اند).
۱۲. نام برنده اعلام شده است (= نام برنده را اعلام کرده‌اند).
۱۳. هیچ صدایی نمی‌توانست از خانه شنیده شده باشد.
۱۴. به او گفته شد (که) منتظر بماند (= به او گفتند منتظر بماند).
۱۵. وقتی او را دیدم، به زندان برده می‌شد (= او را به زندان می‌بردند).
۱۶. این کنسرت ماه بعد برگزار خواهد شد (= این کنسرت را ماه بعد برگزار می‌کنند).
۱۷. او بندرت به آنچه به او گفته می‌شود (= می‌گویند)، گوش می‌کند.

۱۸. آنها به‌وسیلهٔ پلیس بازجویی شدند.
۱۹. چند خانهٔ جدید اینجا ساخته شده است. / چند خانهٔ جدید اینجا ساخته‌اند.
۲۰. تا شما برسید، آن (کار) انجام خواهد شد.

پرسشهای صفحهٔ ۳۷۷:

۱. کیسهٔ پول در خانهٔ مردی بود.
۲. متوجّه شد که کیسهٔ پولش گم شده است.
۳. شکایت پیش قاضی برد.
۴. (قاضی) حدس زد که باید خدمتکارانِ آن مرد کیسهٔ پول را دزدیده باشند.
۵. به هریک از آنها یک پاره‌چوب داد که طولِ همهٔ آنها برابر بود.
۶. قاضی به آنان گفت: «چوبِ مردی که پول را دزدیده باشد، به‌اندازهٔ پهنای یک انگشت از چوبِ دیگران درازتر خواهد شد.»
۷. بله، حدسِ قاضی درست بود.
۸. ترسید که چوبش بلند شود و شناخته شود.
۹. (او) وقتی به خانه رسید، پاره‌چوبش را به‌اندازهٔ پهنای یک انگشت کوتاه کرد.
۱۰. فرمان داد مردِ دزد مجازات شود و به زندان فرستاده شود.

تمرینهای صفحهٔ ۳۷۷:

۱. متوجّه شد، گم شده است، خواهد شد، شناخته شود، مجازات شد، فرستاده شد.
۲. مجهول فعلها: شناخته شدم، گم شد، دزدیده شدند، کوتاه شد، فرستاده شدند، احضار شدند.

تمرینهای صفحهٔ ۳۸۲ تا ۳۸۳:

۱. ... هم برسانید.
۲. ... ببرید.
۳. .... می‌آمدند.
۴. ... بگیر.
۵. ... می‌رفتیم.
۶. ... می‌دیدیم.
۷. ... قبول می‌شدند.
۸. ... می‌دادم.
۹. ... صحبت می‌کند / صحبت خواهد کرد.
۱۰. ... تعریف می‌کنم / تعریف خواهم کرد.
۱۱. ... می‌گویم.
۱۲. ... داریم.
۱۳. ... خواهیم دید /می‌بینیم.
۱۴. ... گوش نمی‌کنیم / گوش نخواهیم کرد.

۱۵. ... موفّق می‌شویم / موفّق خواهیم شد.
۱۶. ... تصادف نمی‌کند / تصادف نخواهد کرد.
۱۷. ... خواهد آمد / می‌آید.
۱۸. ... ناامید نمی‌شوید / ناامید نخواهید شد.
۱۹. ... بیایم.
۲۰. ... بنویسم.
۲۱. ... خواهد شد / می‌شود.
۲۲. ... نشنیده باشند.
۲۳. ... یاد بگیرد.

پرسشهای صفحهٔ ۳۸۸ تا ۳۸۹:

۱. او خیال می‌کرد که گاو شده است و از خادمانِ قصرِ پدرش می‌خواست که او را بکشند.
۲. زیرا از خوردنِ غذا امتناع می‌کرد.
۳. او خیال می‌کرد که گاو شده است.
۴. اسم او ابن سینا بود.
۵. فرمان داد که او را برای معالجهٔ پسرش به قصر دعوت کنند.
۶. ابتدا با دقّت داستانِ بیماری شاهزاده را گوش کرد.
۷. او مانند قصّابان لباس پوشید و به خادمانِ دربار گفت: «آن گاو را بیاورید تا قربانی کنم.»
۸. زیرا می‌خواست شاهزاده را به غذاخوردن تشویق کند.
۹. برای اینکه می‌خواست چاق شود تا پزشک او را قربانی کند.
۱۰. بله، بعد از یک ماه، بیماری او را معالجه کرد.

تمرینهای صفحهٔ ۳۸۹ تا ۳۹۱:

۱.

۱. دوای ... مفید...
۲. ... معاینه کرد.
۳. ... وانمود کرد ... بیمار...
۴. ... دعوت کردند.
۵. ... راهنمایی می‌کنم؟ ...با دقّت ...
۶. ... معالجه کند.
۷. ... روبه بهبودی ...
۸. ... امتناع کردیم.
۹. ... مانندِ ...
۱۰. بخاطرِ ...
۱۱. ... ، کم کم ...

۲.

۱. □ فاعل: شاهزاده‌ای (ایرانی) □ مفعول غیرمستقیم: بیماری (عجیبی) □ قید (عبارت قیدی): هزار سال پیش □ صفت: ایرانی، عجیب □ فعل: زندگی می‌کرد، مبتلا شده بود □ حرف اضافه: درحدودِ، به □ حرف ربط: که □ علامت نکره: ای، ی.

۲. □ فاعل: شاهزاده □ مفعول غیرمستقیم: خوردنِ غذا □ قید: روز به‌روز □ صفت برتر: ضعیفتر □ فعل: امتناع می‌کرد، می‌شد □ حرف اضافه: از □ حرف ربط: و □ حالت اضافه: خوردنِ غذا.

۳. □ فاعل: ابن سینا □ مفعول مستقیم: کارد (خود)، پایِ گاو □ قید: مانند □ فعل: تیز می‌کرد، گفت، ببندید □ حرف ربط: درحالیکه □ ضمیر مشترک: خود □ حالت اضافه: مانندِ قصّابان، کاردِ خود، پایِ گاو.

۴. □ فاعل: یکی از خدمتکاران □ مفعول مستقیم: پول □ فعل: دزدیده بود، به‌وحشت افتاد، ترسید، شناخته شود □ حرف اضافه: از □ حرف ربط: که، و □ علامت نکره: یکی.

۵. □ فاعل: ید (شناسهٔ فعل = شما)، هیچکس □ مفعول غیرمستقیم: شما □ فعل: متّحد باشید، نمی‌تواند، آسیب برساند □ حرف اضافه: به □ حرف ربط: اگر (حرف شرط) □ ضمیر شخصی: شما.

۶. □ فاعل: ـَم (شناسهٔ فعل = من) □ مفعول مستقیم: کتاب □ مفعول غیرمستقیم: کتابخانهٔ دانشگاه، او □ فعل: دادم □ حرف اضافه: در، به □ ضمیر شخصی: او □ حالت اضافه: کتابش، کتابخانهٔ دانشگاه.

بخش چهارم: ترجمهٔ متنها

متن صفحهٔ ۳۹۵:

مرد فقیر و مرد ثروتمند (دارا و ندار)

مرد فقیری به خانهٔ مرد ثروتمندی رفت و تقاضای تکّه‌ای نان کرد. مرد ثروتمند گفت: «ما نانی در خانه نداریم.»

ـ لطفاً قدری از غذای دیشب به من بدهید.

ـ چیزی [از غذای دیشب] باقی نمانده است. ما همهٔ آن را خوردیم.

ـ لااقل قدری آب به من بدهید تا بنوشم.

ـ آب [هم] تمام شده است.

ـ ممکن است یک پنی به من بدهید تا نان بخرم؟

ـ حالا هیچ پولی ندارم.

بالأخره مرد فقیر گفت: «خوب؛ چون چیزی در خانه نداری، می‌توانی با من بیایی و با هم گدایی کنیم.»

متن صفحهٔ ۳۹۷:

شما حق دارید

نصرالدّین، بعنوانِ قاضیِ دهکده‌اش، به دعوایی رسیدگی می‌کرد. او درحالیکه به حرفهای شاکی گوش می‌کرد، گفت: «شما حق دارید.»

بعد از شنیدن حرفهای خوانده، گفت: «شما حق دارید.»

مُنشی دادگاه خم شد و نجواکنان به قاضی گفت: «امّا نصرالدّین! هر دوی آنها که نمی‌توانند حق داشته باشند.»

نصرالدّین به او پاسخ داد: «شما هم حق دارید.»

متن صفحهٔ ۳۹۹:

روستایی

روزی، یک روستایی که شنیده بود عینک برای خواندن مُفید است، برای خریدن عینک، به مغازه‌ای رفت.

مغازه‌دار یک جفت عینک به او نشان داد؛ امّا او تقاضای یک جفتِ دیگر کرد. و به همین ترتیب، او (جفت) عینکهای زیادی را آزمایش کرد؛ امّا هر بار می‌گفت: «اینها خوب نیستند. لطفاً یک جفتِ دیگر به من بدهید.»

سرانجام، مغازه‌دار که عصبانی شده بود، گفت: «آقا! شما اصلاً می‌توانید بخوانید؟» روستایی جواب داد: «اگر می‌توانستم بخوانم، دیگر عینک را برای چی می‌خواستم؟»

متن صفحهٔ ۴۰۱:

روباهها هم می‌توانند شناکنند

مردی که در کانادا زندگی می‌کرد، زمانی جزیره‌ای کوچک خرید. جزیره در وسطِ رودخانهٔ بزرگِ سنت‌لورنس قرار داشت. بعد از آن، او شش روباه قشنگ خرید و آنها را [با خود] به جزیره برد.

او به خودش گفت: «این روباهها، روباههای جوانِ زیادی بوجود خواهند آورد (خواهند داشت/خواهند زایید). [آن‌وقت] چند تا از آنها را خواهم کشت و پوستشان را خواهم فروخت. ممکن است [از این راه] کاملاً ثروتمند شوم.»

او بعد از چند ماه، به جزیره برگشت؛ ولی نتوانست حتّی یک روباه پیدا کند. ماجرا را به یکی از

دوستانش گفت.

دوستش گفت: «تو یک چیز را فراموش کردی. تو فراموش کردی که روباهها می‌توانند خیلی خوب شنا کنند. روباههای تو شنا کردند و از جزیره‌ات دور شدند. تو دیگر هیچوقت آنها را نخواهی دید.»

متن صفحهٔ ۴۰۴:

گلوله‌ای در تاریکی

نصرالدّین نیمه‌شب [از خواب] بیدار شد و چیز سفیدی را در باغش دید. بنظر می‌رسید چیزی به طرف خانه حرکت می‌کند.

فکر کرد: «باید دزد باشد!»؛ تفنگش را برداشت و تیری به طرفش انداخت. سپس به رختخواب برگشت؛ چون آنقدر ترسیده بود که نمی‌توانست در آن تاریکی، از خانه بیرون برود.

نصرالدّین، صبح روز بعد، بیرون رفت و پیراهنش را که روی بندِ رخت در باغ آویزان شده بود، دید. همسرش روز قبل آن را شسته بود و برای خشک‌شدن، در بیرون از خانه آن را آویزان کرده بود. و حالا یک سوراخ گلوله درست در وسطِ آن ایجاد شده بود.

نصرالدّین گفت: «خدای من! دیشب خیلی شانس آوردم. اگر آن پیراهن را پوشیده بودم، گلوله مرا هم می‌کُشت!». آنگاه همسایه‌ها را صدا کرد و از آنها خواست که برای نجات‌یافتنش، از خدا سپاسگزاری کنند.

متن صفحهٔ ۴۰۷:

تله‌موش

روزی، خانمی موشی را دید که در کف آشپزخانه می‌دود. او خیلی از موشها می‌ترسید؛ به‌طوری که، بسرعت از خانه خارج شد، سوار اتوبوسی شد و به‌سوی مغازه‌ها رفت.

او در آنجا یک تله‌موش خرید. مغازه‌دار به او گفت: «مقداری پنیر داخل آن بگذارید. و بزودی موش را خواهید گرفت.»

آن خانم با تله‌موش خود به خانه رفت؛ امّا وقتی داخل کمدش را نگاه کرد، نتوانست پنیری در آن پیدا کند. چون خیلی دیر شده بود، نخواست به مغازه برگردد. از این رو، عکسِ پنیری را از مجلّه برید و آن را داخل تله گذاشت.

عکسِ پنیر، بطور شگفت‌آور موفّقیت‌آمیز بود! وقتی خانم صبحِ روزِ بعد به آشپزخانه آمد، عکسِ موشی در کنارِ عکسِ پنیر در تله‌موش بود.

متن صفحهٔ ۴۰۹ تا ۴۱۰:

سفر به خارج

اگر به خارج برویم و از کشورهای خارجی دیدار کنیم، انواعی از چیزها را که هرگز در وطن نمی‌توانیم ببینیم، می‌بینیم و یاد می‌گیریم؛ هرچند ممکن است مطالب زیادی دربارهٔ آنها در کتابها و روزنامه‌ها خوانده باشیم و یا تصویرهای آنها را در سینما دیده باشیم. بهترین راه مطالعهٔ جغرافیا، مسافرت‌کردن است؛ و بهترین راهِ شناختن و درکِ مردمِ کشورهای دیگر، ملاقات با آنان در کشورهای خودشان است.

البتّه، مشکل زبان هست؛ امّا این روزها، اگر مسافری بتواند به [زبان] انگلیسی یا فرانسه صحبت کند، معمولاً می‌تواند کسی را پیدا کند که مقصودش را به او بفهماند و در صورت لزوم برای او ترجمه کند.

بیشترِ مردمی که تعطیلاتشان را در سفر می‌گذرانند، دوربینی با خودشان می‌برند و از هر چیزی که توجّهشان را جلب کند یا خوششان بیاید ــ مناظر شهر، چشم‌اندازهای کوهها، دریاچه‌ها، درّه‌ها، دشتها، آبشارها، جنگلها و غیره ، مردان و زنان مشهور، خرابه‌های بناهای باستانی، و حتّی حیوانات و پرندگانی که برای آنها تازگی دارد ــ عکس می‌گیرند. و بعدها، شاید سالها بعد، با نگاه کردن به این عکسها، اوقات خوشی را که از دیدارِ یک کشور خارجی داشتند، بیاد خواهند آورد.

متن صفحهٔ ۴۱۶ تا ۴۱۷:

راه شیری و سیّارگان

از وقتی که انسان با تلسکوپهای پیشرفته، جستجو در آسمانها را شروع کرد، آنچه او دید، خیلی کم او را راضی ساخت. زمین در مقایسه با جهان، تنها ذرّه‌ای کوچک از خاک جهان هستی بنظر می‌رسد.

زمین، تنها سیّارهٔ کوچکی است که بر لبهٔ راه شیری قرار گرفته است. راه شیری، کهکشانِ ما، تقریباً سه میلیارد (بیلیون) ستاره مانند خورشیدِ ما دارد. و این بتنهایی فقط یکی از حدودِ یک صد میلیارد کهکشان در جهانِ شناخته‌شده است.

فضا آنقدر پهناور است و فاصله‌ها چندان زیاد که اندازه‌گیری آنها مشکل است. بجای نوشتن همهٔ صفرها، این فاصله‌ها را به سال نوری نشان می‌دهیم. یک سال نوری، فاصله‌ای است که نور با سرعتی حدودِ ۱۸۶,۳۲۶ مایل در ثانیه در یک سال طی می‌کند.

نزدیکترین کهکشانِ همسایهٔ ما، آندرومدا، بیش از ۹۰۰,۰۰۰ سال نوری از زمین فاصله دارد.

Persian for Foreigners

(An Elementary Course)

by
Dr. Taqī Pūrnāmdārīān

Institute for Humanities
and
Cultural Studies
Tehran. 2008

شابک ۳ - ۱۱۴ - ۴۲۶ - ۹۶۴
ISBN 964. 426. 114 . 3

۶۰۰۰ تومان